

# ستاره

نام رمان : ستاره

نویسنده : شیوا نظری

دانلود شده از : انجمن پیچک

[www.forums.pichak.net](http://www.forums.pichak.net)

درست صحبت کن این هزار دفعه.

مگه من چي گفتم من فقط به اون گفتم مهرداد. نه پسوند داره نه پیشوند تمام شد.

دختر تو باید به اون بگي عمو فهميدي؟ چطور تا حالا بهش ميگفتي ولي حالا نمي گي؟

چون از خودش پرسيدم اونم گفت : عيبي نداره.

این بي احتراميه اون جاي پدرته.. اون به گردن تو خيلي حق داره با آبروي من بازي نکن . چه ابرويي من به مهرداد گفتم دوستام .....

عمو. باشه به عمو گفتم دوستام بهم مي گن اصلا" به اون نمياد پدر تو باشه . براي همين خودش گفت : بهم بگي مهرداد بهتره .

مسخره بازي در نيار همه ميدونن که اون پدر تو نيست . همه ي اين اتيشا زير سره اين نازنينه از وقتي تو با اين دختره ميری اين قدر بي ادب شدي .حالا بهت بگم امشب آقا مهرداد داره شام مياد اينجا اونم با خانم جان فهميدي ؟ هي جلوي اونها نگي مهرداد ؛

-آخه مامان منو مهرداد ، با هم قرار گذاشتيم.

خفه شو برو توي اتاقت اعصابمو نريز بهم.

اصلا" نمي فهمم چرا مامان آن قدر روي اين موضوع حساسه . حالا نمي دونم چي بپوشم که باز با مامانم جروبحث نداشته باشم . همين شلووار ليم خوبه..چقدر خوبه که خانم جان مياد والا اصلا" حوصله ي مامان با اون خيط کردناشو ندارم..مامان با خانم جان رودرپايستي داره. مهرداد هم وقتي خانم جان هست راحت تره چون از بس مامان اعصاب همه رو با اين تعصبات الكي خورد کرده مهرداد هم کمتر مياد وميره.

ستاره اومدي ؟ بيا يه کمکي به من بکن ؛ الان ميان .

- اومدم . خودتون گفتيد توي اتاقم برم.

خودتو لوس نکن سالاد را درست کن . من براي خودت مي گم با وضعيتي که ما داريم همينجوري همه پشت سر ما حرف مي زنن .

-باشه مامان جون دوباره گريه راه نندازي ، بده تا سالاد برات درست کنم .

قربون دختر قشنگم برم . گوجه هم توي يخچاله ، من برم لباسم را عوض کنم و بيام در ضمن بلوزت تنگه يه چيزه ديگه بپوش.

- اه مامان !

برو تا نيومدن .

تا مامان اینو گفت صدای زنگ خانه بلند شد من دویدم تا درو باز کنم که مامان گفت تو برو لباس تو عوض کن من می رم.

-آخه مامان جون شما که لباستون را عوض نکردین

وای خدا مرگم بده.

تا درو باز کردم خانم جان دم در بود .

به به دخترم چه بزرگ شدی .

من عاشق خانم جان بودم از وقتی چشم باز کردم اونو دیدم. مامان همیشه سر کار بود ؛ اون از من نگهداری می کرده تو این چند ماهی که ندیده بودمش دلم برآش یه ذره شده بود آخر هم نفهمیدم چرا ما را چند ماهی بدون هیچ کدورتی از هم جدا بودیم ؛ فقط مهرداد هر ماه سری به ما می زد ولی هیچ وقت از چند ساعت بیشتر تجاوز نمی کرد ولی رفتارش با مامان سنگین تر بود ولی با من مثل گذشته بود .

سلام ستاره خانم ، نمی خای از بغل مامانم بیای بیرون و به ما هم سلام کنی .

از تویی بغل خانم جان اومدم بیرون .

-سلام عمو مهرداد .....

مهرداد اخماشو کرد تویی هم، هر وقت از کارم خوشش نیاد همین کارو می کنه یواش گفت :  
پس قرار گذاشته بودیم؟ خانم جان که داشت می رفت داخل ، با اشاره گفتم : بعد می گم چون  
اگه الان می گفتم زودی به مامان می گفت چرا منو راحت نمی ذاره.

نسرین ، نسرین دخترم کجایی ؟

سلام خانم جان .

سلام عزیزم چطوری ؟

بفرمایید اینجا چرا دم در نشستین ؟

وای دیگه نمی تونم راه برم

بهرتر نشدید خانم جان؟

چرا ولی دیگه ما آفتاب لبه بومیم تو به این پس بگو که منو حسرت به دل گذاشته .

|| مادر باز که شروع کردید حالا چه وقت این حرفاست ؟

پس کی وقتشه مادر تو الان 40 سالته .

وا خانم جان عمو مهرداد تازه 36 سالشه .

باشه مادر الان اگه اون مثل پدر خدا بیامرزت 20 ساله ازدواج کرده بود یه نوه داشتی مثل تو دسته گل .

خب مادر همین ستاره نوه ات مگه بده .

اصلاً" خانم جان خودم برایش دست و استین بالا می زنم خب شما دیگه غصه نخورید .

دیگه نداشتیم نسرین خانم پس امروز نهار نقشه بوده . شما خواهی کنید از من پیرمرد دست بکشید .

- مهرداد!

ستاره خانم عموش جا افتاد!!

\_ ببخشید ..... دیگه دلم نمی خاست حرف بزنی چرا مامان کنفم کرده بود . از خجالت سرم را بلند نکردم اومدم برم تو آشپزخانه که مهرداد گفت پس بقیه حرفت را بزنی .

\_ خب یادم رفت می خاستم چی بگم . من می رم چایی بیارم. یه راست رفتم توی آشپزخانه ولی صدای مهرداد را می شنیدم .... چرا اذیتش می کنی آخه مگه این طفل معصوم چی گفت ؟

آخه اقا مهرداد اگه الان تو روش در نیام ؛ دیگه نمی تونم. از وقتی هم که با این دختره ، نازنین ، افتاده دم درآورده .

خب من باهش حرف می زنم ولی تو هم دیگه دعواش نکن .

من دلم خنک شده بود که مهرداد جواب مامان را داده بود و طرف من را گرفته بود یه لیوان متفاوت برداشتم و یه چای خوش رنگ برای مهرداد ریختم و با سرو صدا رفتم توی هال که یعنی من اومدم .

- خب اینم چای لبسوز ، لبریز ..... بفرمایید خانم جان...

خیلی ممنون دخترم .

خب عمو جان شما هم بفرمایید مهرداد خواست لیوان دیگه را برداره که گفتم : نه عمو این مخصوص شماست .

به به باز یکی هوای ما را داره.

عمو یه طوری نگاهم کرد هم خجالت کشیدم هم خوشحال شدم، نمی دونم چرا، شاید می خاد روم بیشتر دقیق بشه ببینه گفته های مامان صحت داره یا نه . مامان هم با عصبانیت چای خودش را برداشت و با نگاهش فهماند بعد تلافی می کنه . آخه مامان می گه برای یه دختره این

کارا سبکه . بعد عمو رو به مامان کرد و طبق معمول از صاحب خانه و وضع کاراش پرسید . عمو این همه خونه ما میاد و برای ما بخصوص من کار انجام میده ولی همیشه مثل يك مهمان رفتار می کنه .

نمی شه از این شرکت بیای بیرون و جای دیگه مشغول کار بشی .

آخه حیفه اقا مهرداد می دونید چند سال سابقه است 16 سال کم که نیست ، به حرف آسونه مامان نسرين از وقتی بابا مرده رفته سر کار و توی شرکت تبلیغاتی کار می کرده ولی چون اون موقع خیلی احتیاج داشته مجبور می شه با حقوق پایین استخدام بشه ولی حالا هر چقدر هم روش بذاره کفاف زندگی مارو نمده البته من زیاد متوجه نمیشم چون یه جورایی مهرداد خرج همه زندگیم رو میده، همیشه هم میگه

مدیون بابات بودم.

نسرين ، مادر انگار بوي برنجت میاد .

وای خدا مرگم بده حواسم نبود . دیگه ناهار را بکشم.

اره مادر ما پیرا زود دلمون ضعف میره ؛ پاشو دخترم تو هم کمک مادرت کن.

- رو چشم مادر جون شما جون بخاین..

جونت سلامت .

رفتم توی اشپزخانه و تا سفره را انداختم دیدم مهرداد و خانم جان با هم یواشکی حرف می زنن ولی متوجه نشدم درباره چی حرف می زنن سفره آماده شد گفتم بفرمائید . مامان هنوز باهام سرو سنگین بود ولی من به روی خودم نمی آوردم چون نمی خاستم امروزم خراب بشه مخصوصاً" که فردا امتحان فیزیک داشتم و می دونستم امتحانم را خوب نمی دم چون همیشه همینطور بود . سر ناهار همه ساکت بودن تا خانم جان شروع به تعریف از مامان کرد و مامان هم تشکر می کرد . ناهار که تمام شد مامان رفت چای بیاره چون خانم جان عادت داشت بعد از غذا چایی بخوره من روی مبل ساکت نشسته بودم که مهرداد اومد پیشم نشست گفت: خب ستاره خانم ساکتی از درس و مدرسه بگو ببینم.

- از پیش بگم، از نازنین که مامان براتون گفت . مهرداد کمی جا خورد . تو هنوز عادت گوش دادن به حرف دیگران رو داری ؟

-خب ترك عادت موجب مرض است

نه انگار یه جورایی حق با مامانت است تو دیگه اون دختر خجالتی نیستی .

خب عمو جون من ديگه 18 سالمه ، سال ديگه بايد براي دانشگاه آماده بشم.  
عمر چقدر زود مي گذره انگار همين پارسال بود اسمتو نوشتم مدرسه.  
- شما هم مثل مامان قبول نداريد من بزرگ شدم  
چرا ولي قبول نمي کنم خودم پير شدم .  
! عمو تکليف مارو روشن کنيد همين دو دقيقه پيش گفتيد من پيرم .  
ولش کن عمو جان از درست بگو توي درسي ضعيف نيستي ؟  
همين موقع مامان اومد و به جاي من گفت : چرا فيزيک.  
ولي بعد انگار ناراحت شد که چرا اين را گفته .  
خب چرا زودتر نگفتي من که خودم توي دوران دبیرستان و دانشگاه خوره ي فيزيک بودم .  
آخه نمي خاستم مزاحم شما بشم ميخاستم براش معلم بگيرم .  
باشه حالا ديگه ما رو قبول ندارين يادت نيست به شما دونا چه جوري فيزيک ياد دادم که از تک يه  
دفعه 14 اوردين.  
- کدوم دو نفر عمو ؟  
خب... خب بابا و مامانت .  
! مگه شما دو سال از بابا م کوچيکتر نبودين؟  
! دختر تو چقدر فضولي؟  
بعد ديد خانم جان اشکاشو با چادرش پاك کرد. عمو هم ساکت شد . من که ديدم اوضاع خرابه  
هيچي نگفتم . همه تو سکوت چاي خوردن تا اينکه مهرداد گفت هفته اي يك بار ميام تا بهت  
درس بدم .  
آخه تو زحمت مي افئين .  
نه چه زحمتي . اگه ميخاي از همين امروز شروع مي کنيم  
- اتفاقاً فردا امتحان دارم  
ستاره راست مي گي پس چرا قبلاً" نگفتي ؟  
- خب چه فرقي مي کرد در هر صورت نمره نمي گيرم .  
پاشو پاشو ، تا از نمره ي تک اين دفعه نجاتت بدم برو کتاب فيزيک رو بيار .

باشه تا خاستم برم خانم جان خانم جان گفت : برو مادر تو اتاق درسش بده حالا هي ميخاي به ما بگي حرف نزنيد . ما هم مي خايم با هم يه كممي دردو دل كنيم .

مهرداد خنديد و بلند شد . دنبال من اومد ولي طرف اتاق مامان داشت مي رفت .

- عمو از اين طرف .

! اتاقت رو عوض كردي .

- بله خيلي وقته ، اين از كم لطفي شماست كه از من خبر ندارين .

نه بايد اين نازنين خانم راببينم كيه كه آنقدر ستاره خانم ما رو رو دار كرده ..

- مگه حرف بدې زدم .

نه قبلا" همينم نمي گفتي.

- خب بفرماييد.

به به چقدر با سليقه اتاقت رو چيدي اصلا" به بابا ت نرفتي .

عمو شما مگه خيلي خونه بابام مي رفتين .

آره من با خانم جان مستاجر بابات اينجا بوديم هميشه مادر بزرگت از دست بابات مي ناليد .

خب چي شد كه مامان نسرين را گرفت اونم به اون زودي .

پاشو من شاگردهاي تنبل رو خوب مي شناسم كه با چه ترفندهايي از زير درس در مي رن.

مهرداد خيلي جدي درس مي داد و من هم تقريبا" ياد مي گرفتم ولي كمك خوبي بود چون بعضي چيزها رو اصلا" انگار توي كلاس نبودم

با صداي مامان به خود آمديم .

ديگه براي امروز بسه الان دوساعته كه درس مي خونين .

ديدم حق با مامانه و من اصلا" متوجه نشده بودم .

خب براي امروز بسه ولي فردا ازت توقع نمره ي بالا ندارم ولي تك هم نيار، باشه؟

- چشم

چشمت بي بلا تا جلسه يديگه برات مسئله هم ميارم حالا برو از اون چايي خوشمزه هات بيار تا ديگه ما هم زحمتو كم كنيم

- وا چرا به این زودي .

آخه چن جا کار دارم با ید انجام بدم .

- هر جور راحتين . بعد با هم از اتاق بیرون امیدیم بیرون من برای مهرداد و بقیه چای ریختم و اونا بعد از خوردن چای رفتن . مامان سرگرم جمع و جور کردن بود منم داشتم بقیه درس را می خوندم که مامان اومد پیشم و گفت : ستاره به حرفام گوش می کنی؟

بله مامان جون . هر وقت مامان این طوری حرف میزد می فهمیدم سر دوراهی گیر کرده .  
می دونی خانم جان امروز چی گفت .

- نه ولی متوجه شدم با عمو مهرداد هم یواشکی حرف می زد.  
یعنی مهرداد هم می دونه ؟

- مامان دفعه ی اولی بود که مهرداد را بدون آقا می گفت .  
- نمی دونم حالا چی گفته؟

از من خاستگاری کرده میگه بده که تا حالا هم مجرد موندم .

مامان یعنی تو میخای با عمو مهرداد ازدواج کنی؟  
نه، برای یه مرد دیگه نه مهرداد .

نمی دونم چرا مامان مثل گنگا حرف می زد. مامان حواست به من هست تو میخای ازدواج کنی؟  
نه دخترم نه امکان نداره این همه سال به پات نشستم .

- مامان خودم برات جبران میکنم .تورو خدا. یواش توی بغل مامان رفتم ولی مامان اصلاً" حواسش نبود همش می گفت این همه سال و یک دفعه بلند شد و رفت توی اتاقش و درو بست .می دونستم می خاد گریه کنه ولی لین بار با صدای بلند گریه می کرد . خدای من چی شد . دیگه حوصله یدرس خوندن نداشتم. رفتم توی اتاقم و دراز کشیدم.

دخترم بلند شو مگه تو امروز امتحان نداری؟ پاشو من میخام برم سر کار.

به زور از جام بلند شدم صدای در را شنیدم یعنی مامان رفت ولی همیشه با من خداحافظی می کرد ، شاید دیرش شده بود . دست و صورتمو که شستم دیدم مثل همیشه صبحانه آماده است بی حوصله خوردم و آماده شدم که برم . دلم شور می زد نکنه باز این پسره بیکار سر راهم سبز بشه . ای کاش به مهرداد گفته بودم. ولی با این تعریفایی که مامان از من پیش عمو مهرداد کرد حتما" میگه تقصیر خودمه . نمی دونم چرا به نازنین نگفتم که بیاد دنبالم تا با هم بریم در را که



باز کردم نفس عمیقی کشیدم خیالم که راحت شد راه افتادم . تمام راه به مامان و حرفای خانم جان فکر می کردم نمی دونم چی پیش میاد .

هی دختر حواست کجاست؟

اصلا" متوجه نشدک کی به مدرسه رسیدم

- سلام نازی جون خوبی؟

انگار تو خوب نیستی چی شده باز این پسره گیر داده؟

- نه امروز حوصله ندارم

تو که می دونی من اونقدر سوال می کنم تا بگی، پس خودت قشنگ بگو ببینم . به مهمونی دیروز ربط داره؟

وقتی برای نازنین همه چیز را تعریف کردم سبک شدم. سر جلسه ی امتحان خیلی دلهره داشتم . تو راه برگشت با نازی گرم صحبت بودیم که صدای مزاحم همیشگی را شنیدم از ترس تمام تنم لرزید .

خوب فکراتو کردی که جواب منو بدی . حاضری با هم به قرار بزاریم یا نه؟ حداقل به چیزی بگو.

آنقدر ترسیده بودم که کم مونده گریه کنم .

چیه چرا اینقدر ترسیدی ؟ خودم جوابش را می دم . می ری دنبال کارت یا وسط خیابون سروصدا راه بیندازم ؟

کسی با تو حرف نزد فضول مگه تو زبون اونی؟

آره من زبون این دخترم میخوای بخواه نمیخوای برو گمشو.

پس از این خانم سنگدل بیرس که من چکار کنم دوستش دارم چند ماهه براش از کار و زندگی زدم جواب منو بده تا هر وقت بخواد منتظرش میمونم، حداقل بگو به نگاه به من بکنه بهش بگو من چکار کنم ؟

من می گم ، برو به جهنم آشغال اسمون جل ؛ اون محل تو که نمی زاره هیچی نگاهتم نمی کنه حالا برو گمشو...

من از جواب نازی خیلی ترسیده بودم فکر می کردم الان نازی رو می کشه.

پس جوابت اینه پس بچرخ تا بچرخیم بهت نشون می دم. آن قدر عصبانی شده بودم که شروع به دویدن کردم نازی هم پشت سره من اومد تا نزدیکی های خونه می دویدیم سر کوچه ایستادم دیگه نفسم بند اومده بود .

پس چت شد ، حالا فهمیده تو ارزش می ترسی .

- یعنی میخاد چیکار کنه ؟

نمی دونم چرا به دفعه با هاش حرف نمی زنی ببینی حرف حسابش چیه ؟

- مگه دیونه شدی من از اون متنفرم وقتی می بینمش می خام بمیرم بعد می گی برم با ها حرف بزنم .

من گفتم شاید اینجور دست از سرت برداره .

- بالاخره به کاریش می کنم .

آخه چه جوری ، تو که مامانت حتی روی مهرداد هم حساسه چه برسه به غریبه . بهتره به مهرداد بگی شاید به کاری بکنه .

- نه از اون خجالت می گشتم مخصوصاً" حالا که مامان آنقدر جلوی اونها منو خرد می کنه . اونم متوجه ی رفتار مامان شده . اگه بهش بگم فکر می کنه حساسیت مامان درسته و من بچه بازی در میارم . تو که منو می شناسی چقدر از این بی مزه بازی ها بدم میاد .

برو خونه ان قدر حرص نخور . خداحافظ.

- خداحافظ.

آنقدر عصبانی بودم که تا رسیدم خونه کیفم رو پرت کردم وسط حال از بس حرصم گرفته بود که نمی تونستم کاری کنم هی پا می کوبیدم تو در و دیوار اعصابم حسابی خرد بود . دلم می خاست گریه کنم که صدای تلفن بلند شد.

- بله؟

مامانت خونه است ؟

- سلام آقای صابری . نه خیر نیستن . وقتی اومدن می گم با شما تماس بگیرن .

نمی خاد فقط بگو من فردا دارم مستاجر میارم . شما باید تا فردا بلند شده باشید . مگه من چه گناهی کردم که هی باید با شما راه پیام سه ماهه که نه کرایه دادید و نه مامانت خودشو نشون می ده تازه از یکسال پیش ، قراره بذارین روی کرایه یا پول پیش .

آنقدر آقای صابری بد حرف زد که من بی صدا گریه کردم اون بدون خداحافظی گوشیی رو گذاشت ، خدایا مامان سه ماهه کرایه خونه رو نداده .. پس چي شده اون که همیشه سر موقع کرایه رو می داد دلم میخاست بلند بلند گریه کنم برای بی کسی و تنهاییمون . خدایا هیچ کسی را نداریم حتی به فامیل دور یا نزدیک آخه مگه عشق اونقدر بده که مامان وقتی با بابا ازدواج کرده همشون تنهاشون گذاشتن . ت.ی همین فکر بودم و یواش گریه می کردم که صدای تلفن بلند شد . چقدر خوبه که هر وقت نیاز به درد و دل دارم ناری زنگ می زنه همین جور با بغض گفتم : سلام

سلام ستاره چته ؟ چي شده ؟

تا صدا رو شنيدم گريه ام بلند شد.، ديگه ناراحتيم يادم رفته بود از بد شانسي گريه مي کردم چون مهرداد بود و اگه مامان مي فهميد منو مي کشت . هر چي مي پرسيد فقط گريه مي کردم نمي دونستم چي بگم فقط شنيدم گفت من الان ميام اونجا و گوشي را گذاشت من که ديگه ديدم کار از کار گذشته با صداي بلند گريه کردم تا حسابي سبک شدم تازه نفسم جا اومده بود که در باز شد باز زدم زير گريه چون فقط منو مامان کلید داشتيم . در حال که باز شد نزديک بود سخته کنم؛ چون مهرداد يه راست با کفش اومد پيشم

چي شده براي مامانت اتفاقي افتاده ؟

-با سر گفتم نه

صداش را اروم تر کرد

ديگه گريه نکن و قشنگ بگو چي شده

من کمي مکث کردم - آقاي صابري زنگ زد .

با صداي بلند گفت فقط همين !

- نه راستشو بخاي مامان سه ماهه کرايه نداده ....

وقتي تمام ماجرا را براي مهرداد تعريف کردم يك لحظه از من چشم بر نداشت و با دقت به حرفهايم گوش مي داد .

پاشو برو صورت قشنگتو بشور من خودم همه ي کارا رو درست مي کنم .

بلند که شدم مهرداد زير لب گفت نسرين از دست تو .

تا حالا نشينيده بودم اون در مورد مامان اينطوري حرف بزنه . وقتي برگشتم اون سرشو بين دو تا دستاش گرفته بود و تا من اومدم گفت : قبلا"هم از اين اتفاق افتاده بود که به من نگفتين ./

- راستش من نميدونم . مامان نمي ذاره من از اين کارا خبردار بشم الان هم مامان خونه نبود که من گوشي رو برداشتم و متوجه شدم .

راستي مامانت کجاست؟

- سرکار . تو اين چند ماهي که شما کمتر به ما سر مي زنيدي مامان بيشتريه کا رمي کنه .

چرا تا به حال هر چي از مامانت پرسيدم حرفي نزده و هميشه مي گه همه چيز خوبه؟

- آخه مامان مي گه مشکلاتمون برا خودمون بسه ديگه مردم رو توي درد سر نيندازيم

از اين به بعد اگه مشکلي پيش اومد به من بگو فهميدي ؛ که ديگه کار به اينجا نکشه در مورد اين موضوع هم شب خودم ميام با مادرت صحبت مي کنم .

- خدا عمرتون بده .

راستي امتحانت را چيكار كردي ؟

بد ندادم ؛ فكر كنم نمرم از دفعات قبل بهتر بشه . مهرداد ..... ببخشيد عمو .

نه را حت باش.

راستي از شركت اومدين .

آره آخه تو همچين گريه كردي فكر كردم كسي مزاحمت شده .

تا مهرداد اينرا گفت فكر كردم بد نيست براي اينكه از شر اون پسره راحت بشم بهش بگم ولي اون در موردم چي فكر مي كنه ؟

پاشو اينقدر فكر نكن اصلا " امشب بيابن خونه ي ما ، تو هم حالا با خودم بيا بريم

- آخه من از مامان اجازه نگرفتم ، اون عصباني مي شه .

اونش با كم ؛ در ضمن يادت رفته من قيم تو هستم ، نه مامانت

- باشه ولي .....

ولي نداره من خودم به شركت مامانت زنگ مي زنم مي گم به زور تو رو اوردم اونم بايد بياد برو حاضر شو من تو ماشين منتظرت هستم .

من سريع آماده شدم مي دونستم اگه اين مانتو و روسري رو بپوشم مامان از دستم عصباني مي شه ولي الان كه او نبود ؛ خودم مي دونستم رنگ آبي به پوست سفيدم خيلي مياد روسري آبي مامان هم باهاش ست كردم ، در را قفل كردم و رفتم سوار ماشين شدم مهرداد اينه را روي من تنظيم كرد و گفت ؛ فكر نمي كردم ستاره خانم ما هم بزرگ شده اونم به اين قشنگي ؛ بايد بيشتر مواظبت باشم . مامانت حق داره روي تو حساس بشه . پاشو بيا جلو عقب نشين كه مردم اگه به همچين فرشته اي رو توي ماشين من ببينن فكراي ناجور مي كنن

براي اولين بار بود كه مهرداد در مورد من اينطوري صحبت مي كرد حالا فهميدم كه اون روز با نازي رفته بوديم خريد كتاب اون گفت حق با مزاحم هميشگيه ، تو با اين مانتو آبي مثل فرشته ها ميشي باباي پير منم وادار به تعريف كردي چه برسه به جوانهاي بيچاره .....

وقتي جلو نشستيم نمي دونم چرا خجالت كشيدم و سرم را پايين انداختم مهرداد راه افتاد و تا منزلشون هر از چند گاهي نيم نگاهي به من مي كرد كه دو دفعه نگاهمون باهم تلاقى شدو

پنجره ي طرف خودم را پايين كشيدم.دم در خانه مهرداد پياده نشد.

تو برو من جايي کار دارم . بر مي گردم ، خانم جان خونه است .

وقتي زنگ را زدم و صدای گرم خانم جان را شنيدم تمام اتفاقها يادم رفت ؛ من عاشق اين پيرزن مهربونم . تمام کودکي من يعني خانم جان يعني خونه ي انها . در که باز شد همه يخاطرات کودکيم جلو چشمم رد مي شد چقدر دور اين درخت مي دويدم هيچ چيز عوض نشده بود من هر وقت ميام اينجا ساعت ها توي حياط مي شينم و به گذشته فکر مي کنم به يه معماي پيچيده که هيچ وقت براي من حل نشد .

إ مادر چرا نميائي تو ؟

سلام خانم جان ، داشتم حياط را نگاه مي کردم هنوز قشنگ مونده .

آره مادر حالا آفتاب از کدوم طرف در اومده که تو بعد از چند ماه اومدي خونه ي فقير فقرا .

- اه خانم جان اين چه حرفيه !

حالا بيا تو

هميشه بوي خونه ي خانم جان را دوست داشتم هنوز هم همان بو را مي داد . نمي دونم چي شده بود که اين اواخر کمتر خونه ي مهرداد اينما مي رفتيم .

مامانت هم مياد دختر ؟

- بله عصر مياد .

تو ناهار خورد؟

- نخير

تا تو لباس هات رو در بياري من ناهارت رو مي کشم . با مهرداد اومدي ؟

- بله خانم جان ، لباسم رو جاي هميشگي بذارم ؟

آره مادر توي خونه ي ما هيچي عوض نمي شه.

وقتي به طرف اتاق رفتم دلم مي خاست يه سرکي تو ي اتاق مهرداد بکشم اون هيچ وقت نمي داشت کسي توي اتاقش بره . وقتي لباسهايم را در اوردم از اين که شلوار لي پوشيده بودم معذب بودم چون يادم رفته بود بلوز بلندم را بپوشم موهاهيم را شانه زدم و با کش سرم ساده پشت سرم بستم . وقتي رفتم براي ناهار خانم جان تا منو ديد گفت: بيچاره مامانت که بايد از حالا به بعد روزي هزار تا خواستگار رو جواب کنه .

إ خانم جان بگذاريد غذاي به اين خوشمزه گي به دلم بچسبه .

باشه مادر بخور . مهرداد نگفت کي مياد ؟

نه خانم جان گفتن چن جا کار دارن بعد هم ميرن دنبال مامان ، دستتون درد نکنه خيلي خوشمزه بود .

نوش جونت حالا برو دو تا چايي بيار مادر که من ديگه پاک درد مي کنه .

به روي چشم . توي اشپزخانه بودم که از صداي در خونه فهميدم مهرداد اومد ، مامان هم باهاش بود از حرکت مامان فهميدم که عصبه براي همين يواش سلام کردم و رفتم براي اونها هم چاي بيارم . توي اشپزخانه بودم که صداي خانم جان را شنيدم که مي گفت : باز چي شده مادر انگار با هم قهريد .

خداي من مامان و عمو مهرداد با هم قهرند ؛ يعني چه ؟ اخه اونا خيلي به هم احترام مي گذارن و البته مامان اين چن وقته خيلي اخلاقيش بد شده بخصوص از وقتي که مهرداد کمتر مياد خونه ي ما البته مامان خودش به اون گفت کمتر بياد چون گفت مردم ديگه حرف در ميآرن . ولي صداي مامان رو شنيدم .

آخه خانم جان آقا مهرداد امروز اومدن دم شرکت و پاشونو توي يه کفش کردن که ما با شما زندگي کنيم آخه اينطوري که نمي شه .

چرا مادر نشه من هم از تنهائي در ميام تازه اين خونه ي به اين بزرگي . من نمي دونم مسئوليت اين بچه با منم هست ، پس شما ميآين اينجا ، هم خيال من راحت مي شه هم از حرف مردم راحت مي شين ، قبوله؟

نسرين مادر قبول؟

آخه ستاره هم بايد راضي باشه وگرنه من که حرفي ندارم تازه از خدام هم هست که از بابت ستاره خيالم راحت باشه .

پس قبول کردي . قريونت برم مادر . مهرداد اگه بد اخلاقي مي کنه به خاطر خودتونه من که ديدم انگار من را فراموش کردن با سيني چاي تو حال رفتم .

چاي را به طرف خانم جان که گرفتم گفت :

دخترم دوست داري با ما زندگي کني ؟

من که خودم را به اون راه زدم

- براي هميشه ؟

اره دخترم ديگه از دست اقاي صابري هم راحت مي شيم

- اخه من راهم از مدرسه دور مي شه

من خودم مي رسونمت ديگه چي مي گي ؟

- من که از خدام بود پیش خانم جان و این خونه و حیاط باشم بالا پایین پریدم  
-قبول من حاضرم

استاره دیگه دست ا زاین کارات بردار زشته جلوی بقیه  
بذار راحت باشه  
مهرداد فقط سرش را تکون داد .

خب مادر اینجا خونه ی خودته حالا برای شام هر چی دلت م یخاد بگو تا برات درست کنم  
- خانم جان از اون ته چین های خوشمزه درست کنید .  
ستاره.....

بذار راحت باشه مادر ؛ با مرغ  
- بله

من از خدام بود دورم شلوغ باشه دیگه هوش و حواس نداشتم مهرداد که متوجه خوشحالیم  
شده بود صدام زد .

ستاره دوست داری اتاقت رو از حالا معلوم کنی؟

از خوشحالی داشتم بال در می اوردم مامان که داشت با خانم جان صحبت می کرد یه نیم  
نگاهی به من کرد بعد نگاهش روی لباسم افتاد من که اوضاع را خراب دیدم بلند شدم و به  
همراه مهرداد رفتم.مهرداد ا زاتاق های مهمان گذشت و به اتاق آخر راهرو رسید گفت : بین اینو  
دوست داری ؟

خونه خیل بزرگ بود تازه اگه ما زندگی میکردیم باز هم جا داشت چرا تا حالا اینجا زندگی نکرده  
بودیم ؟ توی اتاق که رفتم خیلی بزرگ نبود ولی دنج بود و پنجره ها رو به حیاط باز می شد  
دقیقا" کنار پنجره درخت بید مجنون با شاخه هاش ؛ دید مستقیم روی اتاقم رو گر فته بود .

از بس به وجد اومده بودم طبق عادتم شروع کردم به فکر وخیال

- خیلی قشنگه فکرش رو بکن مهرداد یه تخت با یه میز ارایش اینجا میذارم یه میز تحریر هم  
میذارم اینجا.

به خودم اومدم دیدم مهرداد داره نگاهم می کنه خجالت کشیدم حتی از دست رفتار مهرداد  
ناراحت شدم چون یه دفعه رفت بیرون ..

آخه مگه من چي گفتم خيلي پکر شدم اصلا" دلم نمي خاست برم بيرون از کار مهرداد خيلي دلخور بودم . من فقط احساساتمو را گفته بودم . وقتي رفتم مامان داشت براي شام به خانم جان کمک مي کرد انگار خيلي ناراحت نبود يه جورايي خوشحالتتر از من بود . من يواش رفتم توي حياط دلم مي خاست تنهايي قدم بزدم از اين کار لذت مي بردم ولي حياط خونه ي خودمون اونقدر کوچيک بود که تا دو قدم بر مي داشتني به اخرش مي رسيدي ولي حالا توي اين حياط بزرگ دلم مي خاست ساعت ها قدم بزدم و از درختهاي اون لذت ببرم اصلا" نفهميدم چقدر بيرون بودم ولي با صداي مامان به خودم اومدم..

کجايي دختر ترسيدم؟

- براي چي؟

خيلي صدمات زديم . ديگه همه نگران شده بوديم . اتفاقي افتاده چرا يه دفعه آنقدر ناراحت شدي ، راضي نيستي بيايم اينجا؟

- خب چرا

پس چي شده مهرداد حرفي زده؟

- نه فقط برام يه کمي سخنه .

خب بعدا" در موردش حرف مي زنيم حالا زشته بيا بريم تو .

من چيزي نگفتم چون مامان همينطوري حساس هست . توي حال ديدم مهرداد نيست سر سفره شام هم اصلا" بهم نگاه نکرد انگار توي يه عالم ديگه بود . بعد از شام مهرداد مارا به خونه رسوند ولي تو را حرفي زده نشد . وقتي داشتيم پياده مي شديم ديدم که مهرداد از مامان پرسيد کي وسايلتون رو جمع مي کنيد ..

خبرتون مي کنم . براي چي پرسيدين ؟

همين جوري . مي خاستم تا اون موقع يه دستي به خونه بکشم واي نه خودتون را تو ي زحمت نندازيد.

باشه خداحافظ . خداحافظ ستاره .

خداحافظ . من بي حوصله داخل شدم و يك راست توي اتاقم رفتم .

ستاره...ستاره.

بله

بيا کارت دارم

با اکراه بلند شدم و رفتم پيش مامان روي مبل نشستم و بهش نگاه کردم .



خب بيبين دخترم شايد از جهاتي سخت باشه ولي از نظر مالي ما مجبوريم بريم اونجا چون من تا حالا بهت ننگفته بودم ولي من سر کارم مشکل پيدا کردم و ديگه نمي تونم از پس اجاره خونه بر بيام ؛ من دست تنها نمي تونم همه ي کارها رو انجام بدم تو هم ديگه بزرگ شدي و بايد با مسائل کنار بياي . تا کوچيك بودي ما پيش هم زندگي مي کرديم و اينجوري از پس خرج خونه بر مي اومدم و الان تو براي خودت خانمي شدي و ديگه بايد بري دانشگاه و تا حالا هم اگه کمک اقا مهرداد اقا مهرداد نبود ما با مشکل برخورد مي کرديم و لي اون روي قولي که به پدري داده به ما کمک کرده .

- خب چرا همونجا نمونديم؟

خب اخه عموت تصميم داشت زن بگيره خوب صلاح نبود ما اونجا باشيم

- چرا يه مدت رفت و امد ما با عم اينما کم شده بود ؟

اگه مي خاي همش سوال کني برو ، اصلا" نمي خام باهات مشورت کنم .

- باشه چرا هر وقت اين سوال رو مي کنم ناراحت مي شيد ؟

خب بسه ديگه ، حالا راضي هستي يا نه ؟

خب معلومه

پس چرا يه دفعه ناراحت شدي؟

- هيچي فکر کردم ديگه نمي تونم به نازي بگم بياد خونمون

خوب اينما ناراحتي نداره ولي بايد به خاطر خانم جان و اقا مهردادراعايت بعضي مسائل رو بکني . فعلا" مجبوريم . اگه دوباره همه چيز روب راه شد مي ريم يه خونه ي جدا مي گيريم

من که از اول هم راضي بودم گفتم : قبول مامان بغلم کرد و بوسيدم و گفتم: ما تا عيد از اقا ي صابري وقت مي گيريم و تا اون موقع توي خونه ي جديد جايگير مي شيم قبول؟

- باشه ما تا دو هفته ي ديگه بيشر مدرسه نمي ريم..

باز خودتون رو تعطيل کردين

. خب ديگه .....

پاشو دخترم خوب استراحت بکن چون من اين بار کمتر مي تونم کمکت کنم خودت بايد کم کم اسباب رو جمع کني .

- باشه شما غصه نخوريد من خودم کارها رو مي کنم . فقط بايد زود کارها را تمام کنيم چون من بعد از تعطيلات عيد بايد درس بخونم .

موقع خواب تمام فکرم توي بر خورد مهرداد بود چرا اون جوري نگاهم مي کنه ؟ چرا بام اين طوري بر خورد کرد ... ان قدر فکرم اشفته بودد که نفهميدم کي خابم برد....

صبح با سردرد بيدار شدم و براي مدرسه آماده شدم نمي دونستم چطوري براي نازي مسئله رو تعريف کنم چون دلم نمي خاست بفهمه از نظر مالي دچار مشکل شدیم .

سلام باز که پکري از بابت ديروز مي ترسي ؟

- سلام . خب با اون کاري که تو کردی ترس هم داره .

ديشب هرچي زنگ زدم کسي خونه نبود

- نبوديم خونه ي مهرداد اينا بوديم

خب چه خبر گفتي به من هم فيزيک درس بده ؟

- نه راستش يادم رفت

چته تو چقدر امروز شلي ؟

- هيچي اگه راستش رو بخاي ماما عيد خونمون را عوض مي کنيم بايد از اينجا بريم .

واي خدای من راست مي گي کجا؟

- اره خونه ي مهرداد اونجا خيلي بزرگه و من راحت تر مي تونم درس بخونم و مهرداد هم توي درس بخونم و مهرداد هم توي درس ها بهم کمک کنه .

خب بد نيست .

خب بد نيست . خيلي از مدرسه دور مي شي ؟

- آره ولي مهرداد مي رسونتم

با صدای زنگ به طرف کلاس رفتيم ولي نازي پکر بود چون من و نازي توي اين يه سالي که با هم دوست بوديم خيلي به هم وابسته شده بوديم . نازي اخيرين بچه است يه خواهر داره که در شهر ديگه اي ساکنه و شوهرش سخت گيره و بهش اجازه نمي ده تنهائي بياد و به اونها سر بزنه و يه برادر داره که ميونشون با هم خوب نيست فقط به اونها سر مي زنه . هم صحبت نداره و پدر مادري پيرش هم زياد درکش نمي کنه براي همين تنها هم صحبتش منم .

- نازي چيزي عوض نمي شه شايد از هم دور شده باشيم ولي توي مدرسه ييش هميم .

براي تو راحتته که همه ناز خانم رو مي کشن ، يه عمو داري که برات همه کار مي کنه مادرت هم که ....

-نازي براي چي گريه مي کني ؟ من که نمي خام بميرم . تازه کي گفته همه ناز من را مي کشن مامان من هم مثل همهي مادر هميشه من رو دعوا مي کنه تازه من به جز اين مادر و عمو ناتني کسي رو ندار همه ما را ترد کردن من که برات همه چيز رو تعريف کردم .

چون ميدونستم نازي هميشه کنجکاو ؛ بحث را عوض کردم و جريان مهرداد را تعريف کردم و گفتم از دستش ناراحتم .

خب ناراحتي نداره ازش بپرس چرا اين کارو کرده .

- ول کن مادر و مهرداد هر وقت سوال پيش بياد از زيرش د ر مي رن تازه من روم نمي شه .

باخيال راحت اومديم خونه از مزاحم هميشگي هم خبري نبود . وقتي خونه رسيدم براي خودم ناهار کشيدم و در سکوت و تنهائي خوردم . فکرم مشغول بود و هنوز بهکار مهرداد فکر مي کردم براي همين ميلي به غدام نداشتم . بلند شدم و دست به کار شدم تا يه ساماني به کارام بدم که تلفن زنگ زد .

- بله

سلام ستاره

- سلام شماييد !

اره چي شده انگار ناراحتي؟

- نخير. خانم جون خوبين؟

دروغ نگو ديگه مطمئن شدم ناراحتي راست بگو چي شده ؟

وقتي ديدم دست بردار نيست گفتم : ناراحتم که از نازي جدا مي شم .

اين که ناراحتي نداره هر وقت خاستي بگو بياد پيشت .

- راست مي گين ؟

خب اره .

من که اصلا" يادم رفته بودد که از دسته خودش ناراحت بودم با خوشحالي گفتم : خوب خودتون خوبيد؟

بله ، انگار بايد باج بدم که شما يه محلي هم به اين عموي بيچاره بذاريد /

- چه حرفيه عمو جون خب حالا امرتون ؟

مي خاستم بدونم از چه رنگي خوشت مياد ؟

من که از اين سوال جا خورده بودم هيچ جوابي ندادم

الو ستاره شنیدی؟

- بله ولی اخیه برای چی میخاید بدونید؟

همین طوری

- خب من اخی روشن رو دوست دارم

فکرش را می کردم مثل هم هستین...

- چی مثل کیم عمو؟

هیچی من گفتم مثل کسی هستی؟

- بله خودتون گفتید

نه اشتباه شنیدی من گفتم حدس می زدم.

خب از کجا حدس می زدید؟

خب دختر تو همیشه ای نقدر سوال می کنی؟ مزاحمت نباشم به مامانت چیزی نگو که من زنگ زدم و هر چه زودتر اسباباتونو جمع کنید که زودتر بیاین اینجاست. مواظب خودت باش خداحافظ.

- خداحافظ

من کاملاً "گیج شده بودم مهرداد رفتارش عوض شده شاید حساسیت مامان برای همینه. با صدای در به خودم امدم. مامان اومده بود خونه و من هیچ کاری نکرده بودم از بس تو ی فکر و خیال بودم تا اومدم به خودم پیام مامان در اتاق بود!

ستاره تو امروز هیچ کاری نکردی؟

- ببخشید چون داشتم درس مس خوندم.

مامان یه سری توی اتاق کشید.

کاملاً" پیداست و از اتاق بیرون رفت. همین طور غر می زد که من کمکش نمی کنم. من که حوصله نداشتم یواش یواش به کارای خودم رسیدم که مامان صدام زد

تلفن کارت داره نازی پشت خطه.

- سلام

سلام تو که هنوز ناراحتی. خبری از مهرداد نشد؟

- چرا ولي ... همين موقع مامان رد شد . و من چون متوجه نشه گفتم : خب چرا ولي هنوز نمره ي هيچ كسي رو نداده .

خل شدي چرا چرند مي گي ، هان مامانت اونجاست مي خاي فردا صحبت كنيم مامان كه تو اشپز خانه بود يواش گفتم : چرا مهرداد زنگ زد ولي نتونستم چيزي بيرسم اون گفت تو مي توني هر وقت خاستي بياي خونه اونا.. اينجوري فكر كنم به بهانه ي فيزيك هم كه شده بيشتر همدیگر رو ببينيم .

باز مامان از اشپز خانه بيرون اومد براي همين حرف رو عوض كردم

- خب فعلا" خداحافظ

بميري با اين حرف زدنت . فردا برام همه چي رو تعريف كن خداحافظ تا فردا .  
گوشي را گذاشتم . خدا خدا مي كردم مامان حرفهاي ما را نشنيده باشه .  
ستاره كسي زنگ نزده ؟

- نه

خب اگه بخاي اينجوري كار كني فايده نداره .

- باشه امروز خسته بودم از فردا بيشتر كار مي كنم .

حالا بيا شامتو بخور . تا بعد از شام چند كارتون از انباري در بيارم ببر توي اتاقت و وسايلت رو توش بذار.

بعد از شام يكراست رفتم توي اتاقم و با يك دنيا فکرو خيال مشغول جمع كردن وسايلم شدم !  
اصلا" از ساعت غافل شده بودم . با صداي مامان به خودم اومدم .

دختر تو مي خاي همه ي اسباباتو امشب جكع كني ؟ حالا من يه چيزي گفتم مي دوني ساعت چنده.....

يه نگاهي به ساعت انداختم باورم نمي شد 12 باشه .

پاشو بگير بخاب فردا نمي توني بري سر كلاس .....

فکرو خيال حتي موقع خواب هم دست از سرم بر نمي داشت..... مهرداد

صبح با عجله آماده شدم ان قدر ديرم شده بود كه نمي دونستم چي كار كنم فقط توي حال مي دويدم ، آخه مامان كي رفته بود كه من نفهميده بودم . تمام مسير را مي دويدم مطمئن بودم دم در جلوم را مي گيرن و نمي ذارن سر كلاس برم . بالاخره هر جوري بود رسيدم ديدم نازي دم در

داره با باباي مدرسه صحبت مي كنه تا منو ديد گفت : اينها اومد . رفتم تو . داشتم خفه مي شدم نفسم بند اومده بود .

خدا بگم چي كارت كنه چرا اينقدر دير اومدي نمي دوني چقدر التماس كردم تا درو نبنده مي دوني چقدر بد اخلاقه . حالا بدو تا دبیر نيومده بریم سر کلاس .

توي راه خونه براي نازنين جريان مهرداد رو تعريف كردم .

خب فكر مي كني منظورش از اين مارا چيه ؟

- نمي دونم . آگه مي دونستم كه از تو نمي پرسيدم .

خب صبر كن تا قصدشو از رفتاري كه مي كنه بفهمي .

- من امروز بايد زود برم خونه چون بايد اين دو روز تعطيلي حسابي كار كنم .

كدوم دو روز تعطيلي رو . بگو مي خام دو ساعت كلاس پنجشنبه رو نيام چرا تعطيل رسمي اعلام مي كني ؟

- خب حالا . آخه مي خايم زودتر جاگير شيم .

انگار خيلي دلت مي خاد زودتر پيش مهرداد بري . انگار دليل اصلي تغيير رفتار مهرداد پيش توست .

- نخير . حرف در نيار .. من فقط دلم مي خاد زودتر ..... من فقط دلم مي خاد بدونم اون چرا اين رفتار رو مي كنه .

خب باشه هول نشو من كه بخيل نيستم ولي من هم روي اين موضوع حساس شدم . راستي آگه كمك خاستي من جمعه مي تونم براي كمك بيام .

- خيلي ممنون راستي از مزاحم هميشگي چه خبر من ديروز نديدمش !

منم خبر ندارم .... اي درد بگيري با اين سق سياهت . بيا تحويل بگير اومد .

- واي چيكار كنم مستقيم داره طرف ما مياد .

سلام ... جواب سلام واجبه ... امروز بايد تكليف منو روشن كني وگرنه جلو همه داد مي زنم مي گم دوستت دارم و آبروريزي مي شه . مي دوني اين كارو مي كنم .

من كه حسابي هول شده بودم گفتم باشه قبول باهات حرف مي زنم ولي الان برو .

به به . بالاخره به حرف افتادي . خب ساعت 6 توي پارك همينجا قبوله؟

من كه ترسيده بودم بدون فكر گفتم : نه بهم زنگ بزن .

باشه چه بهتر ، بي دردرس هم هست . قبول تلفن خونتون را بده من بهت زنگ مي زنم .

من تند تلفن را روی کاغذی که تو ی جیبم بود نوشتم و به اون دادم . - خوب حالا برو تا کسی ندیده .

همینجور که لبخند می زد رفت . شاید اگه کسی دیگه ای جای من بود با اون لبخند ازش خوشش میومد ولی من انقدر از دست خودم ناراحت و عصبانی بودم که از همه یدنیا بدم میومد .

ستاره این چه کاری بود کردی؟

- خب چیکار باید می کردم . می داشتم داد بزنه . اگه خوده تو بودی چی کار می کردی ؟ تازه ما که تا دو سه هفته ی دیگه از اینجا میریم بعد هم مهرداد منو می رسونه و من از دست اون خلاص می شم .

انگار بد فکری هم نبود ولی ممکنه موی دماغت بشه .

- خب ... نمی دونم ... بالاخره یه کاری می کنم شاید به مهرداد بگم حالا دیگه در موردش حرف زن .

ولی یه چیزی قیافش بد هم نیستا..

- بس کن نازی .

بقیه راه کمتر حرفی بینمون رد و بدل شد من بیشتر تو فکر بودم که چرا این کار را کردم . وقتی از هم جدا شدیم نازی گفت : ستاره سخت نگیر بیشتر بهش فکر کن به نظر میاد واقعا" دوست داره .

- ممنون نازی خدا حافظ.

به خونه که رسیدم از ترش داشتم می لرزیدم ، نکنه زنگ بزنه ، اگه زنگ زد چیکار کنم ، وای خدا چه کاری کردم . میلی به ناهار نداشتم برای همین خودم را به کار مشغول کردم برای وسایلم کارتون کم اوردم . همیشه از اینکه توی اتباری برم بدم میاد برای همین با اکراه بلند شدم و توی انباری رفتم . چراغ را که روشن کردم ، مثل همیشه شلوغ و کثیف بود از بوی نای که می امد نمی توانستم درست نفس بکشم . اولین کارتونی که نزدیک دستم بود برداشتم خواستم برم بیرون که چشمم به یك چمدان نیمه باز افتاد که تا حالا ندیده بودم . کنجکاو ی داشت کلافم می کرد هر جور ی بود وسایل را کنار زدم و در چمدان را باز کردم . پر از وسایلی بود که مربوط به جوونی ها ی مامان بود یه البوم روی همهی انها بود که برداشتم عکس ها مربوط بود به دورانی که مامان هم سن بوده . یکی از عکس ها مامان با خانم جان که خیلی هم با الان فرق نمی کرد . بود . فکر کنم این مهرداد بود . چرا تا حالا مامان این عکس ها را به من نشون نداده ؟ یکی از عکس ها مامان با دو تا خانم دیگه بودن که نصفه ی دیگه ی عکس پاره شده ولی معلوم بود اون فرد یك مرد جوون بوده چون دستش دور گردن یکی از خانم های ست که لبخند قشنگی داره . توی یکی از عکس ها مامان و بابا پیش هم هستن ولی خیلی با فاصله . شاید هنوز ازدواج نکرده بودن . من اصلا" شبیه بابا نیستم . مامان و بابا هر دو برنزه ان ولی من سفیدم . مامان می گه شکل یکی از خاله هامم که تا حالا ندیدمش . چقدر مهرداد و بابا تو این عکس با

هم صميمي ان . مهرداد خيلي فرق کرده به نظرم قشنگتر شده . فکر کنم اين خالنه چون خيلي شبیه منه . قیافه اش بد هم نیست ولي به نظرم از من قشنگ تره چون اون موهاش روشنه بر عکس من که با این پوست سفید ، موهاي كاملا" تيره دارم . با صدای تلفن بند دلم پاره شد آلبوم را سر جاش گذاشتم دلم مي خاست تا اخرش رو بينم بعد از تلفن دوباره میام . با کارتون بیرون بیرون رفتم

- بله بفرمائید

سلام صدات از پشت تلفن هم دلنشینه .

وای خدایا اصلا" یادم نبود که ممکنه این باشه . هیچ حرفي نزدم .

پس تو عادت داری جواب سلام ندي ؛ درسته . تو خودت قبول کردی که باباهام حرف بزني ... داری بازم ناز می کنی ؟ باشه من حرفي ندارم صبر می کنم تا به حرف بیای ... ولي باید بدونی صبر هم یه حدی داره .

بازم نمی خای حرف بزني یا نمی تونی ؟.... دیگه داری عصبانیم می کنی جوابم رو بده وگرنه بازم مجبورم پیام دم مدرسه .

- نمی خاد به خودت زحمت بدی. سلام.

علیک سلام . خيلي مردم ازاري .... دلت نمی خاد اسمم رو بدونی

- راغب نیستم

ولي می گم . سیاوش عاشق و دیوونه ی تو

- من از این حرفا خوشم نمیاد

پس برای چی تلفنت را بهم دادی ؟

- می خاستم بدونم چه جوري می تونم از دست تو راحت بشم .

با من اینجوري صحبت نکن . تا حالا هیچ دختری جرات نکرده دست رد به سینه ی من بزنه . ول یتو خيلي بد قلقي ولي من بدتر از تو رو هم رام کردم

- پس شما کارتون عاشق شدن نه؟

هرجوري میخای فکر کن . ولي تو هم مثل اکثر اونا از من خوشت میاد و عاشق من می شي . اینو روزی دو بار به خودت بگو

- از کجا انقدر مطمئن هستی ؟

انگار پشت تلفن خيلي حاضر جوابی؟

- بین من دیگه نمی تونم صحبت کنم کار دارم



باشه ولي بدون تلافی این حرفا رو سرت در میارم خداحافظ ستاره قشنگ

- اسم منو کی به تو داده ؟

پس اسمت ستاره است ؟

از اینکه اسم خودم رو اینقد راحمقانه لو داده بودم عصبانی بودم و در حالی که سیاوش از ته دل می خندید گوشی رو گذاشتم .

دیوونه فکر کرده بود من مثل بقیه دخترا کشته مردشم . وای خدایا چقدر من کم عقلم حالا اسمم رو یاد گرفته ، چي کار کنم ؟ نازي ، باید به نازي زنگ بزنم . شماره نازي رو گرفتم ولي کسی جواب نداد . یادم نبود نازي امروز به اتفاق خانوادشون رفتن خونه ي برادرش . اصلا" ولش کن . دیگه زنگ نمی زنه ، فکر کنم فهمیده من ازش بدم میاد . بذار به کارام برس .

خودم رو نشغول کار کردم ولي چشمم به ساعت بود تا مامان بیاد . خیلی دلم می خاست ازش اجازه بگیرم و البوم رو با خیال راحت ببینم . چون همینم که بی اجازه اونو پیدا کردم عصبانی میشه ولي بعد راضی میشه و بهم مید ه مثل دفعه ای قبل . به ساعت نگاه کردم دیگه موقع اومدن مامان بود و منم خسته شده بودم ؛ بلند شدم تا چایی دم کنم . هنوز پامو از تو اشپزخونه بیرون نذاشته بودم که صدای در اومد . در حال را باز کردم .

- سلام

سلام دخترم چه عجب شما دوباره به استقبال ما اومدین نکنه خبر تازه ای دارید؟

من جواب مامان رو با لبخند دادم و با هم داخل شدیم . تا مامان لباسهایش رو عوض کرد من برای هر دو تاییمون چایی ریختم .

وای خدایا دخترم امروز یه چیزیش شده

من که دلم می خاست زودتر جریان البوم رو به مامان بگم تا اونو بهم بده و من با خیال راحت ببینم و برایم همه رو معرفی کنه ، خودم را برایش لوس کردم و با ادا و اطوار گفتم : ا مامان من که قبلا" هم این کارا رو میکردم .

بله قبلا" ولي يه چن وقتي بود ديگه مامان را تحويل نمي گرفتي .

من که موقعیت را خوب دیدم دستم رو دور گردنش انداختم و بوسیدمش .

بسه بسه خودت رو لوس نکن بگو چیکار کردی ؛ باز رفتی سر وسایلم یا چیزی میخای ؟

چقدر زود لو رفتم

حالا می گي چي کار کردی یا خودم باید بفهمم ؟

- هیچی فقط البوم قدیما رو میخام . مامان که داشت چای را می خورد محکم استکان را روی میز گذاشت و گفت : تو چی می خای ؟ تو از کجا می دونی البومی هم وجود داره ؟ کی به تو گفته ..... جواب می دی یا زیر کتک له ات کنم ؟

من که ترسیده بودم یواش گفتم : کسی نگفته خودم دیدم . همین موقع مامان سیلی محکمی زد توی گوشم . من از شدت درد نا خود آگاه اشکم سرازیر شد . مامان که انگار دیوونه شده بود باز هم دست از کتک زدن بر نداشت و با فریاد ازم سوال می کرد کدوم عکسا رو دیدم ؟ من با گریه جواب دادم فقط دو صفحه ی اول رو دیدم و از زیر دست مامان فرار کردم . رفتم توی اتاق و در از پشت قفل کردم . با صدای بلند گریه می کردم . اصلا " مامان را تا حالا اینجوری ندیده بودم . خیلی ناراحت بودم اینقدر گریه کردم که از حال رفتم . با صدای مامان چشم باز کردم .

ستاره... عزیزم.... دختر قشنگم درو باز کن . من معذرت می خام . به خدا خیلی امروز خسته بودم .... گوش می دی ....

من که نای حرف زدن نداشتم با چشامو بستم .

دخترم ساعت 10 شبه . حداقل بیا شامتو بخور

من که باورم نمی شد ساعت 10 باشه یه چشمم رو باز کردم و ساعت رو دیدم . درسته ؛ یعنی من این همه وقت توی اتاقم بودم . اصلا " متوجه نبودم . دلم نمی خاست برم بیرون از دستش خیلی ناراحت بودم از مامان تا حال چنین رفتاری رو ندیده بودم . مگه من چی گفتم . برای همین جوابش را نمی دادم هنوز جای دستهایش روی بدنم درد می کنه . مامان کم کم خسته شد و رفت . دلم می خاست با یکی حرف بزنم . از مهرداد هم امروز خبری نبود نازی هم که نیست ای کاش حد اقل مزاحمه زنگ بزنه . فقط دلم می خاست با یکی حرف بزنم . چقدر تنهایم خدایا . باز زدم زیر گریه حالا برای تنهایم گریه می کردم برای اینکه من بجز مامان کسی رو ندارم اونم باهام اینجوری رفتار میکنه چرا بعضی وقتا این قدر عصبانی می شه . ول یلین بار ..... نمی تونستم جلوی گریه ام رو بگیرم .

ستاره..... عمو جون درو باز کن.

اومدم چشم باز کنم ولی از بس دیشب گریه کرده بودم چشمم باز نمی شد . بالاخره به زور بازشون کردم . یواش بلند شدم وقتی قیافه ی خودمو توی اینه دیدم ترسیدم . جای سیلی مامان کبک شده بود . چشمم هم از گریه ی زیاد باد کرده بود . دست چپم از مشت هایی که مامان زده بود کبود بود . یواش استینم را پایین زدم ولی باز استینم کوتاه بود و کبودی ان کمی پیدا بود . اشک هام دوباره سرازیر شد . با این قیافه روم نمی شد به مهرداد نگاه بکنم ریال مثل بچه ها کتک خورده بودم . اونم اومده از مامان طرفداري کنه . برای همین از باز کردن در منصرف شدم .

ستاره بین اگه در را باز نکنی مجبورم در را بشکنم .

منم از دیشب هر چي بهش مي گم جواب نمي ده . بهتره در را بشکني .  
من که دیدم مصمم اند در را بشکنن رفتم قفل در را باز کردم . پشت به در و رو به پنجره ایستادم .  
مهرداد در را باز کرد و داخل شد .

ستاره عمو جان خوبي چرا جواب نمي دادي ، مارو حسابي ترسوندي مامانت حسابي نگران شده بود . براي همين منو خبر کرد . گفت با هم بحثون شده تو رفتي توي اتاق و در بستي .  
من که دلم از دست مامان پر بود با صدای بلند داد زدم :

- فقط همین

خب گفت يه سيلبي هم بهت زده ولي اونم اعصابش خورده تو نبايد ناراحت بشي .

من که از دست مامان با اين دروغی که گفته بود بیشتر اعصابم داغون شده بود به طرف مهرداد برگشتم وقتي دیدم مامان نيست با خيال راحت فریاد زدم . فقط يه سيلبي ؟ اون داشت منو مي کشت اونم براي چن تا عکس بي ارزش ، مگه من چي مي خاستم فقط ميخاستم عكساي پدرم رو بیشتر بينم . مي خاستم بدونم قديما چه شکلي بوده من که حتي يك دقيقه هم اونو ندیدم . از مامان هم هر وقت سوال مي کنم از زيرش در ميرم فقط يه عکس بهم داده . اخه اين شد پدر ؟ نه حرفي ؟ نه تعريفی ؟ آخه مگه اون چي بوده که هيچي ازش بهم نمي گيد ؟ اين ظلمه به خدا ظلمه.....

ديگه نمي تونستم جلوي اشکهايم رو بگيرم و با صدای بلند گريه مي کردم . مهرداد به طرفم امد و دستش را زیر چا نه ام گذاشت و سرم را بالا آورد من اشک را توي چشمهاي اون دیدم . دستم را گرفت که بهم چيزي بگه ، من اه از نهادم بلند شد سريع دستش را برداشت ، استينم را بالا زد . تماس دست اون با بدنم لرزشي در اندامم انداخت .

مهرداد مثل ادم تب دار داغ بود ، وقتي کبودي دستم را دید گفت: مانتوت را بپوش تو با من مياي و با سرعت از اتاق بيرون رفت.

من به وضوح صدای انها را نمي شنيدم براي همين مانتوم رو برداشتم و رفتم توي هال بپوشم که صدا ها رو بهتر بشنوم .

تو ديگه از امروز نسبت به اين دختر هيچ حقي نداري.

إ کي تعيين مي کنه ؟ شما تمام زحمتشو من کشيدم حالا که به ثمر رسیده مي خاي بپريش . مي خاستي اون موقع که شب تا صبح بالاي سرش بيداري مي کشيدم به جاي اينکه زانوي غم بغل کني و ماتم بگيري بيای بپريش ؛ حال يادت افتاده ؟

تو خودت قبول کردی و در ضمن قول دادي ، يادت رفته؟

نخير . يادم نرفته ولي تو به جز پول چي کار براش کردی ؟

بس کن نسرین اون مي شنوه ؛ تمومش کن .

تو حق نداری بپریش فهمیدی؟

ولی حالا برای هر دو تاتون خوبه مدتی پیش هم نباشید فکر کن ستاره زودتر جاگیر شده . باور کن به صلاح هر دوی شماست .

باشه فقط زودتر برید نمی خم هیچ کدومتون رو بینم .

داشتم می مردم خدایا اونا چی دارن می گن مگه من جنسم که سرم معامله می کنن . پاهام دیگه جون نداشتن روی اولین مبل افتادم حالم داشت بهم می خورد . مهرداد از اسپزشخانه بیرون اومد منو که دید جا خورد .

پاشو ستاره عمو جون عزیزم ....

من فقط نگاهش می کردم هزار تا سوال داشتم که نمی دونستم کدومشو بپرسم مهرداد که متوجه حالم شد دستم را گرفت و کمک کرد تا راه برم انگار راه رفتن یادم رفته بود . در ماشین رو براریم باز کرد و منو داخل ماشین نشوند . در را بست و سریع داخل شد و حرکت کردیم . توی راه هیچ حرفی با هم نمی زدیم . اصلاً نمی دونستم چی بپرسم .

ستاره .... خوبی ؟

من دلم نمی خاست جواب بدم

مهرداد که معلوم بود نگران است ، دستم را توی دستش گرفت اون هنوز مثل کوره داغ بود ولی دست من یه تیکه یخ بود . فشار خفیفی به دستم آورد .

دختر فشارت افتاده . می خای یه چیزی بخرم تا بخوری ؟

من به هیچ کدوم از حرفاش جواب نمی دادم .

به خونه رسیدیم مهرداد جلوتر رفت در را باز کرد و بعد کمک کرد تا من پیاده شوم . من که اصلاً توی این دنیا نبودم فقط دنبالش ره می رفتم .

حالا شانس آوردیم خانم جان رفته خونه ی یکی از همسایه ها وگرنه تو رو با این حال و روز می دید حتماً غش می کرد . دراز بکش عمو جان تا برات پتو بیارم

مهرداد که دو شد نگاهش کردم . چقدر با عجله و دستپاچه کار می کرد انگار از حرفهای مامان احساس گناه می کرد . خدایا چه خبره که من اطلاع ندارم . توی فکر بودم که مهرداد برام ملحفه آورد .

روی مبل راحتی ؟ نمی خای توی اتاق بری؟

پس بذار کمکت کنم مانتوت رو در بیاری

خودم مانتوم رو در اوردم وروي مبل انداختم . مهرداد يه نگاهي بهم انداخت . اگه اعصابم خورد نبود معني نگاهش را مي فهميدم . خودم را روي مبل انداختم . مهرداد با دقت رويم را انداخت ولي من پشت به اون کردم و چشمهايم را بستم

با صداي اهسته اي که بيشتر به پچ پچ مي ماند بيدار شدم . من کي خابم برده بود که خودم هم متوجه نشده بودم . صداي خانم جان را شنيدم براي همين خودم را به خاب زدم .

براي چي با اين بچه لج مي کنيد شما دو نفر خيلي بچه و کله شقيد .

بايد اين مادر و دختر رو با هم اشتي مي داديد بدتر بينشون رو بهم زدي

خانم جان من کاري نکردم اون اين قدر ستاره رو زده بود که من دلم براي اون سوخت و با خودم اوردمش .

تو بيجا کردي .

! خانم جان

همين که مي گم اين دختر به جز اين مادر کي رو داره . تازه يادت رفته نسرين به خاطر ستاره قيد خونوادش رو تو اين 17 سال زد من خودم با ستاره صحبت مي کنم .

يه جوري بهش نگيد که دلخور بشه اون خيلي حساسه

من اونو بزرگ کردم

ولي من باهاش زندگي کردم

چي گفتي مهرداد نشنيدم

چيز مهمي نگفتم . ستاره چيزي نخورده . من تا شما نبوديد صورتش رو کمپرس کردم . کاري نداريد من دارم مي رم بيرون چن جا کار دارم .

نه مادر برو به سلامت . ولي من اين دو نفر رو تا فردا اشتي مي دم تو هم خيالت راحت باشه .

خداامهرداد منظورش چي بود با من زندگي کرده . اخه اون که فقط منو خريد مي برد اونم همه با

هم مي رفتيم . چطور من متوجه ي اين نشده بودم که روي صورتم دستمال سرد گذاشته ؟ هنوزم جاي دست مامان مي سوزه چرا اين جوري شدم ..واي خانم جان داشت مي اومد طرفم براي همين چشمامو بستم .

ستاره دختر قشنگم

خانم جان عادت داشت با موهاي من بازي مي کرد تا من از خاب بيدار شم

پاشو ستاره خانم

یوآش چشمامو باز کردم . سلام خانم جان . معلوم بود اونم از اثر سیلی مامان ناراحت شده  
روشو برگردوند تا من اشکاشو نبینم

پاشو مادر تا منم برات یه چیزی بیارم بخوری .

بلند شد ویک راست توی آشپزخانه رفت . من نشستم سرم خیلی درد می کرد . سرم را با دو  
دستم گرفتم .

پاشو عزیزم صورتت رو بشور

من با لبخن جواب مثبت دادم صورتم را شستم و سوپی که خانم جان برایم آورده بود خوردم .  
خانمجان فقط فقط نگاهم می کرد انگار می خاست چیزی بگوید

- خانم جان می خاید چیزی بگید ؟

نه مادر حالا سوپت رو بخور بعد باهات حرف می زنم . می دونم روی منه پیرزن رو زمین نمی  
اندازی

خیلی خوشمزه بود ممنونم

نوش جونت . بین دخترم مامانت خیلی خسته است تو باید درکش کنی . من اونو بیشتر از هر  
کس دیگه ای می شناسم . تو نباید به دل بگیری . مهرداد هم تو رو دوست داره مثل یه پدر برای  
همین آورد اینجا که تو بتونی بهتر فکر منی ولی آگه از من می پرسه بهتره بری و با مامانت  
اشتی کنی .

خانم جان من با کسی قهر نیستم فقط می خام یکی جواب سوالهای منو بده .

چه سوالی مادر؟

این چه قراریه که مامان و عمو در موردش حرف می زنن؟

تو اینو از کجا شنیدی؟

خودم شنیدم

بین دخترم وقتی پدرت فوت کرد

- چرا فوت کرد

اون مریض بود

مهرداد و بابات خیلی با هم جور بودن . من توی خونه ی مادر بزرگت کار می کردم مهرداد هم  
همونجا بزرگ شد با پدرت خیلی جور شد و مثل دو برادر بودن موقعی که پدرت مرد از مهرداد  
خاست که از تو مواظبت کنه و چون مادر بزرگت از ازدواج مادر و پدرت ناراضی بودن . و پدر بزرگ  
مادرت هم به مادرت گفته بودن بچه رو پرورشگاه بذارن و مادرت موافقت نکرد برای همین هم

مادرت پيش ما اومد تا اينكه مهرداد هم درسش روتوموم كرد و مادرت اون موقع پاشو توي يه كفش كرد كه از اينجا بره . خودت ديگه بزرگ شده بودي نمي دونم يادت هست يا نه ؟

- نه خانم جان من از خونه يشما زياد يادم نيست بيشتر يادمه روزهايي كه مامان منو پيش شما ميذاشت تا بره سر كار

وتو هميشه نمي خاستي بري

چه روزايي بود اون موقع شما اين خونه رو نداشتين

نه مادر خب تا كجاش گفتم ؟

ما از خونه شما رفتيم

آره دخترم ولي باز هم همدیگه را هر روز مي دیدیم و پيش هم بودیم تا اينكه مهرداد فهميد مادر بزرگن داره اون خون رو مي فروشه ..از اونجا كه پدرت خيلي به اون خونه علاقه داشت مهرداد وكيل گرفت و اون خونه رو از ماد ر بزرگت خريد . چون اگه مادر بزرگت مي فهميد خريدار مهرداد خونه رو به مهرداد نم يداد . اون خونه همينه كه الان توش تشستي

- راست مي گين مادر بزرگ ؟

بله ولي با خيلي تغيير . چون خيلي بزرگتر بود . يه كميش توي طرح بود و دولت اونو گرفت و مهرداد خم كمی بهش رسيد تا از حلت قديمي بودن درش بياره و بعد ا ز مادرت خاست بياد پيش ما زندگي كنه و لي اون بازم قبول نكرد

- آخه مادر گفت عمو مي خاست زن بگيره

مادرت اينو گفت

بله

نه مادر جون اون هيچ زني رو جايگزين پروانه نمي كنه

- پروانه كيه؟

عمون همون موقع مه پدرت زن گرفت عاشق دختر ي بود ولي چون وضع مالي خوبي نداشت بهم نرسيدن

حالا اون دختره كجاست؟

اون خود كشي كرد ولي دليلش رو كسي نمي دونست

واي خدای من !

آره دخترم مادرت و مهرداد روزاي سختي رو گذراندن باهاشون بيشتتر مدارا كن

- باشه خانم جان ول يتا فردا بهم فرصت بدین فكر كنم

باشه عزيزم . تا تو فكراتو بكني من هم شام درست مي كنم .

بلند شدم و رفتم توي حياط هوا تاريك شده بود ول يدلم نمي خاست چراغو روشن كنم . خدايا يعني ماجرا همين بود كه خانم جان تعريف مي كرد ؟ آخه خانم جان براي چي دروغ بگه . چرا مادر بزرگم منو دوست نداشته ؟

تمام گذشته ي پدر و مادرم مثل فيلم جلوي چشمم رد شدن براي همه ي اونا گريه مي كردم ديگه خودمو با اون كبودي روي صورتم فراموش کرده بودم . چقدر دلم براي مهرداد مي سوخت . نمي دونم يه حسي بهش پيدا کرده بودم . تا حالا اين جوري نشده بودم دلم مي خاست بيشتتر بهش نزديك بشم .

ستاره مادر ... هوا سوز داره . سرما ميخوري بيا تو . شامم ديگه آماده است

- اومدم خانم جان صبر نمي كنيد تا عمو بياد ؟

نه مادر زنگ زد گفت دير مياد شام بخوريم

شام را تو سكوت خورديم .

ممنون خانم جان

همين . ضعيف مي شي ها؟

- ميل ندارم . بلند شدم و كمك خانم جان صرف ها رو شستم دلم نمي امد كار كنه خيلي دوستش داشتم

دير وقت بود ولي هنوز مهرداد نيومده بود نمي دونم چرا منتظرش بودم خانم جان ديگه چرت مي زد .

- خانم جان شما بخابيد من خابم نمياد

آخه مادر منتظر اين پسرم هيچ وقت اينقدر دير نمي كرد . ميخام براش شام بكشم . آخه بيرون شام نمي خوره .

- من برشون ميآرم شما بخابيد

دستت درد نكنه مادر پس من توي اتاقم اگه كاريم داشتني يا ترسيدي بيا پيشم

- خانم جان من ديگه نمي ترسم

آخه مادر بچه كه بودي هميشه مي ترسيدي . شب بخير



- شب شما هم بخیر . بلند شدم و خانم جان را بوسیدم . اونم صورتم رو بوسید و با لبخند رفت.  
من دیگه خسته شده بودم برای همین بلند شدم و توی حیاط رفتم خاستم چراغ را روشن کنم  
ولی یادم افتاد خانم جان پنجره اتاقش رو به حیاط باز می شه .رای همین توی تاریکی شروع به  
قدم زدن کردم نمی دونم چرا به دفعه ترسیدم . اومدم برم که به سایه ای را دم درخت دیدم  
مجنون دیدم خاستم برم تو که به مقدار که جلو رفتم دیدم مهرداد اونجاست.

-سلام کی اومدین ؟

سلام تو هنوز نخابیدی؟

منتظر شما بودم

چرا؟

آخه ... آخه خانم جان خسته بود گفت من شام شما را بکشم

من شام نمی خورم برو تو

- ولی شما عدت ندارید بیرون چیزی بخورید

اینو خانم جان گفته؟

- بله حالا بیا بریم تو

تو برو من نمیام

- دارید تلافی بد اخلاقی ظهر رو می کنید . ولی باید بهم حق بدید اونم با این حرفایی که از شما  
و مامان شنیدم

پس تو شنیدی

- بله ولی حالا دیگه ناراحت نیستم خانم جان همه چیز را برام تعریف کرد .مهرداد يك دفعه بلند  
شد و گفت همه چیز را ؟

- بله مگه چیه من حق داشتم بدونم

اون چي تعريف كرد ؟

از مامان و بابا برام گفت ، از مریضیش ، از مادر بزرگم از فداکاری مامان نسرين و... از شما و  
پروانه .....

مهرداد يك دفعه روي زمين نشست

از اون چي گفت؟

- فقط این که شما خیلی دوستش داشتید و به خاطر اون تا حالا ازدواج نکردید و اون .... رفتم جلوتر مهرداد داشت گریه می کرد . - شما گریه می کنید ؟

چرا ؟ بهم نمی یاد گریه کنم ؟

آخه من تا حالا ندیده بودم شما گریه کنید

خب حالا بشین و خوب نگاه کن

- مهرداد با من مثل بچه ها رفتار نکن . شما به خاطر اون گریه می کنید .

نه ایندفعه به خاطر خودم گریه می کنم من خیلی وقته که اونو فر ....

مهرداد جمله اش رو تموم نکرد

- میشه گریه نکنید

چرا ؟

- آخه منم داره گریه ام می گیره . اصلا" تقصیر منه که در موردش حرف زدم ببخشید .بیاین در مورد چیز دیگه ای صحبت کنیم، قبول

اشك هاشو پاك كرد و گفت: قبول

خب میخای چیکار کنی ؟ خانم جان باهات حرف که زده

- بله و من میخام برم و از مامان معذرت بخام ولی نمی دونم جوری

می خای بری؟

بله شما نظرتون این نیست ؟

خب چرا ، خب بیا دیگه بریم تو سرده.

با هم داخل شدیم مهرداد سرش را بلند نکرد . چشمهایش سرخ شده بود . من می خاستم شام بکشم که مهرداد روی میز اشپزخانه نشست و گفت باور کن میل ندارم سیرم تو هم برو بخاب بچه ی خوب

- اولاً" من بچه نیستم و تا شما شام نخورید نمی خابم چون به خانم جان گفتم حتما" به شما شام میدم .

باشه ولی خیلی کم بیار و در ضمن خودت هم باید بخوری چون مطمئنم تو هم شام درست نخوردی

اون از کجا انقدر منو خوب می شناخت من قبول کردم چون احساس گرسنگی می کردم . مهرداد فقط با غذا بازی می کرد یا منو نگاه می کرد

-ببینید آگه نخورید منم نمي خورم

هنوز درد مي کنه؟

- چي درد مي کنه ؟

صورتت ؟

- خب تقريباً" . شما براي صورت من ناراحتين؟

ستاره در مورد من چي فکر مي کنی؟

من به چهره ي مهرداد خيره شدم . چشم هاي معصوم و اخمي که همیشه بر چهره داشت چهره ي اونو مردونه و دلنشين مي کرد و من تا حالا به اين فکر نکرده بودم که چقدر اين صورت رو مي پسندم . نمي دونم چند لحظه به همان صورت گذشت .

ستاره به چي نگاه مي کنی من که منظورم چهره ام نيست

-از اينکه مهرداد فهميده بود من به چهره ي او خيره شدم و فکرم را حدس زده بود خجالت کشيدم . به خصوص با اون لبخندي که به لب داشتم . مهرداد صورتش سرخ شده بود و من نمي دونستم چي کار کنم براي همين تا بلند شدم که برم مهرداد گفتم: در مورد حرفم فکر کن بعداً" جواب بده . من از اشپزخانه اومدم بيرون و يك راست روي ميل دراز کشيدم . مهرداد با کمي تاخير اومد بيرون و چراغ را خاموش کرد من که فکر کردم رفته ؛ روم رو برگردوندم ديدم نزديک من ايستاده براي همين سريع نشستم .

راحت باش مي خاستم ملحفه را رويت بيندازم شب سردت مي شه

چند لحظه ايستاد و نگاهم کرد

شب بخير ستاره . خوب بخابي

خدایا چه اتفاقي داره م ياغته ؟ چرا مثل قبل با مهرداد راحت نيستم ؟ تمام شب به مهرداد فکر ميکردم . يعني من .... خدایا گفتنش هم سخته حتي نمي تونم بهش فکر کنم . اصلاً" ناراحتي که با مامان داشتم يادم رفته بود ميگفتن وقتي عا..... خدایا نمي تونم در موردش فکر کنم اخه من خيلي کوچيکتر اونم . اون تمام سعیش اينه که پدر خوبي باشه ..... خدایا چرا فکرش از سرم بيرون نمي ره آگه مامان متوجه بشه چي فکر مي کنه واي خانم جان .....در موردم چي فکر مي کنن واي.... اي کاش نازي اين جا بود.....

ستاره دخترم بيدار شو.

- صبح بخير خانم جان

ظهر بخير عزيزم

- واي مگه ساعت چنده؟

ساعت 10، مادر جان . مهرداد ديشب اومد خونه؟

- بله خانم جان من شام بهشون دادم .

دستت درد نكنه مادر . ولي الان خونه نيست . آخه جمعه ها جايي نمي ره . به تو چيزي نگفت ؟

- نه خانم جان . با صداي در مثل فنر از جا پریدم

چي شده مادر حتما" مهرداد

مي دونم گفتم نكنه مامان باهاشون اومده باشه . از اينكه داشتم خودم رو لو مي دادم بدنم لرزيد

- من برم صورتمو بشورم

سلام خانم جان

كجا بودي پسر؟

گفتم مهمان داريم رفتم خريد . نگران شديد؟

آره مادر ديشب هم دير امدي

بميرم براتون مادر ولي به خدا كار داشتم

خدايا مهرداد چقدر قشنگ تظاهر مي كنه . من كه داشتم خودمو لو مي دادم . ولي شايد اصلا" ديشب را فراموش كرده از دستشويي اومدم بيرون و با سلام اعلام كردم كه من توي هال اومدم

سلام خانم خوش خواب . خب مراسم اشتي كنون كي شد؟

نمي دونم مادر هر وقت ستاره جون خودش بگه . ول يهر چي بگذره بدتره . براي شام خوبه مادر بگم بياد؟

من كه منگ بودم فقط بقيه رو نگاه مي كردم ، ديدم مهرداد داره با دقت نگاه مي كنه براي همين گفتم : نمي دونم هر چي خودتون مي دونيد و توي اشپز خونه رفتم . چون نمي دونستم با مامان چه جوري برخورد كنم . صداي خانم جان را شنيدم .

مادر انگار از حرفت ناراحت شد . فكر كنم زوده ، هنوز دلخوره . ولي اگه بيشتر طول بكشه هم اشتي سخت تره

خودم باهاش صحبت مي كنم . شما بنشينيد الان ميام .

متوجه شدم که مهرداد داره میاد توی اشپزخونه برای همین خودم رو مشغول چای ریختن کردم .  
از پشت احساس کردم بهم نزدیک شده

ستاره ..... از دست من دلخوری؟

بدون اینکه رویم را برگردانم جواب دادم نه .

بهم نگاه کن و جواب بده

به طرفش چرخیدم نگرانی توی چشماهایش به وضوح دیده می شد . من از دست شما دلخور  
نیستم

پس چرا این جور جوابم رو دادی/

- فقط سر دوراهی گیر کردم

در چه موردی؟

نمی دونم از دست مامان ناراحت باشم یا اونو ببخشم دلم برآش تنگ شده ولی کاری که کرد  
برام سنگین بود . آخه این حق من بود که از پدرم بدونم در ضمن من دختر بزرگیم اون حق نداره  
منو گتک بزنه .

خب حالا که خانم جان بهت گفت و منم قول می دم دیگه این اتفاق نیفته . پس دیگه دلخور  
نباش . مامانت دیروز بهم توی شرکت زنگ زد . اونم دلش برآش تنگ شده . از کار خودش  
پشیمونه . حالا بگم خانم جان شام دیگه بیاد .

نمی دونم

روی منو زمین ننداز . این جور بهتره .

من با چشم موافقتم رو اعلام کردم

دیگه به کسی این جور جواب نده .

- برای چی؟

خب دیگه

من متوجه حرف مهرداد نشدم . فقط دلهره شب را داشتم با این که شب مامان را ندیده بودم  
دلم برآش تنگ شده بود . می ترسیدم مامان از رفتارم بفهمه به مهرداد علاقمند شدم .

خانم جان به مامان زنگ زد و انم قبول کرد بیاد

تمام ظهر و عصر چشمم به ساعت بود تا مامان بیاد و نگران بودم. کبودی صورتم بهتر شده بود  
ولی دستم هنوز درد می کرد . مهرداد آماده شده بود تا بره دنبال مامان . تا دم در بدرقش کردم  
مهرداد سرک کشید تا از نبود خانم جان مطمئن بشه و بعد دستم را گرفت و گفت نگران نباش

بهت قول مي دم تا چند وقت ديگه همه چيز درست بشه . تا وقتي من زدم مي توني روي من حساب کني . و بعد يه لبخن زد و رفت . خدايا چقدر با اين کاراش منو ديوانه مي کنه شايد مامان براي همين بود که نمي داشت بيام اينجا ، ارتباطمون رو کم کرده بود و به قول نازي دليل اصلي تغيير رفتار مهرداد خود منم . تمام وقت توي هال قدم مي زدم . ديگه صداي خانم جان در اومد . مادر چرا اي قدر دلهره داري .

- خانم جان من هميشه فکرم مشغول باشه را هميرم .

خب مادر بشين و فکر کن

من هم روي اولين مبل نشستم . با صداي زنگ خونه از جام بلند شدم و رفتم توي اشپزخونه

وا مادر بين کي پشت دره مهرداد که کليد داره

من از کاري که کرده بودم خجالت زده اومدم بيرون و رفتم ايفون رو جواب دادم همسايه با خانم جان کار داشت . من روي مبلي که پشتتس به در بود نشستم و سرم را بين دوتا دستام گرفتم

.....

الهي مادر بات بميره که تو را توي اين وضع نينه

چون خانم جان دم در بود اومدن مامان و مهرداد رو نفهميده بودم

تا مامان را ديدم همه چيز يادم رفت . بلند شدم و مامان به طرفم اومد و با تمام نيروش بغلم کرد و مي بو سيدم . من فکرمش رو نمي کردم انقدر دلم برآش تنگ شده باشه . مامان ازم معذرت خاست و من با گريه گفتم عيبي نداره تقصير خودم بود .

بيا دخترم مثل قبل روي پام بشين و روي مبل نشست . من هم روي پاش نشستم و سرم را روي سينه اش گذاشتم و گريه کردم . مامان قربون صدقه ام مي رفت و موهام رو مي بوسيد .

الهي دستم بشکنه که ديگه اين صورت قشنگ رو اينجوري نکنم

بسه نسرين جون ، اين دختر گريه هاشو کرده الهي شکر که همه چيز به خوبي تموم شد .

منو مامان که تازه متوجه خانم جان و مهرداد شده بوديم خودمون رو جمع جور کرديم . خانم جان داشت گريه مي کرد ولي مهرداد داشت منو نگاه ميکرد تا ديد من متوجه اون شدم سرش را زير انداخت و رفت . من از بغل مامان بيرون اومدم

بعد از شام هر کي به کار خودش مشغول بود و اصلا" انگار اتفاقي نيفتاده . ولي من تمام فکرم پيش مهرداد بود که خانم جان گفت خب نسرين جون کي مياين اينجا و موندگار مي شين .

نمي دونم . توي شرکت خيلي کار دارم و نمي تونم مرخصي بگيرم

خب مادر اين که کاري نداره تو کاراي واجبتو انجام بده . بقيه اش هم مهرداد کارگر مي گيره

بله اينطوري بهتره در ضمن جون ستاره هم در امانه.

وا! مهرداد. مادر تو دیگه چرا اینجوری حرف می زنی . ناراحت نشی دخترم  
راست می گه خانم جان من این چند وقته اعصابم بهم ریخته ولی ستاره منو درک می کنه  
آره مادر ناراحت نباش

مامان در حالی که بلند می شد گفت : دیر وقته ما دیگه زحمتو کم می کنیم .  
شما اگه می خاید میرسونمتون ولی ستاره اینجا می مونه

مهرداد مادر چرا نمک به زخم این مادر و دختر می ریزی من کاری ندارم گفتم شاید این جور  
بهنر باشه چون ستاره به زندگی در اینجا زودتر عادت می کنه اخه ستاره باید فردا بره مدرسه  
خب من الان که شمار رو می رسونم وسایل فرداشو میارم اقا مهرداد اگه ما زیادیم مزاحمتان  
نمی شیم انگار شما زیاد راضی نیستین ما بیام اینجا نسرین جون این چه حرفیه . مهرداد  
خودش پاشو تو به کفش کرد گفت بیاین اینجا برای هممون خوبه ولی الان که نظرشون چیزه  
دیگه ایه . من از اقای صابری مهلت می گیرم تا به جایی رو پیدا کنم و مزاحم شما نمی شیم  
من که دلم می خاست همین جا زندگی کنیم حسابی هول شده بودم . برای همین دیدم بهتره  
منم چیزی بگم تا بحث بالا نگیره خب مامان عمو هم حق داره اخه شما اون روز با عمو هم بد  
صحبت کردید باید به جور از دلشون در بیارید اره مادر این بچه را ست می گه روی هم رو ببوسید  
تا همه چیز تموم بشه مهرداد چپ چپ منو نگاه می کرد معلوم بود از این کار من حسابی  
عصبی شده بود . مامان به قدم جلو اومده بود تا به قول خانم جان اشتی کنه . مهرداد روش رو  
برگردوند گفت . همین جور قبول کردم . مادر به خانم جان نگاه کرد . خانم جان متوجه ی  
ناراحتی مامان شد . گفت : خجالت می کشه مادر . من که فهمیدم مهرداد از کار من ناراحت  
شده برای اینکه از دل اونم در بیارم گفتم من هم با شما میام تا وسایلم رو بردارم چون عمو هم  
باید عادت کنه که منو برسونه . همه خندیدن مهرداد هم برگشت به لیخند زد . خیلی خوشحال  
بودم بخصوص وقتی اون حرکت رو از مهرداد دیدم . نمی دونم چرا احساس خوبی داشتم.

وای مادر من دیگه پا ندارم ببخشید من می شینم

وای خدا مرگم بده خانم جان شما بفرمائید

تا خانم جان و مامان سرگرم تعارف بودن من سریع رفتم لباس تا آماده بشم توی راهرو به مهرداد  
برخوردم با شیطنت گفتم از دستم ناراحتی . فقط نگاهم کرد سرشو تکون داد و رفت . برگشتم  
توی هال همه ایستاده بودن من با عجله رفتم خانم جان رو بوسیدم وگفتم

من الان باز مزاحمتون می شم اگه دیر شد شما بخابید

باشه مادر الهی قربونت برم

مامان به تلافی کار مهرداد دم در تعارف نکرد و رفت تو

- مگه شما نمایان تو ؟

صاحب خونه که تعارف نکرد

خب من که گفتم

تو برو ولي زود بيا 11 شبه زود بايد برگرديم

رفتم تو مامان روي مبل نشستې بود و با دیدن من گفت ستاره

بله

توي اين چن وقت اتفاقي افتاده؟

كدوم چند وقت؟

همون چن روزي که خونه ي مهرداد اينا بودي

- مامان من فقط يك شب اونجا بودم . ولي اتفاق خاصي نيفتاد بجز اينکه خانم جان برام از قدیما تعريف کرد ار شما و فداکارتون از پدر و از مهرداد و پروانه

پروانه؟ خود مهرداد هم مي دونه که خانم جان اينا رو بهت گفته؟

بله مي دونه

پس دوباره فيلش ياد هندستون کرده که اخلاقيش تغير کرده

مامان چي مي گي؟

هيچي . تو صلاح مي دوني بریم اونجا؟

آخه مامان هر جور صلاح مي دوني وليخانم جان خيلي خوشحال ميشه ما بریم اونجا . چطوره يه مدت رو بریم بعد اگه خوب نبود خودم يه بهونه جور مي کنم که بریم

چرا انقدر اصرار داري که بریم

من ....من.... خب دلم براي خانم جان مي سوزه

مامان خيلي زيکه نزديك بود خودمو لو بدم چون اوضاع رو خراب ديدم گفتم ؟ پس من برم دم در به مهرداد بگم بره

واي اصلا" يادم رفته بود نه حالا برو چون مي فهمه من ازت خاستم تغير عقیده بدی .

من سريع رفتم و وسايلم رو جمع کردم کارتون خيلي سنگين بود روپوش مدرسه ام رو گذاشتم توي کاروتن و كيفم رو انداختم رو کولم مامان که منو دید گفت چه خبره اينا رو همه واسه فردا نیاز داري من گفتم ديدم ماشين هست گفتم يه مقدار بيشتتر ببرم

وسريع اومدم بيرون



مهرداد از ماشین اومده بیرون و تا منو دید شروع کرد به غر زدن که الان ساعت ده دقیقه به دوازده است

- به جاي غر زدن اینا رو از دستم بگیر

بیخشید حواسم نبود . دختر چرا صدام نزدی . و کارتون رو ازم گرفت و روی صندلی عقب گذاشت . من سوار شدم . همین که مهرداد سوار شد مامان در روباز کرد و یک نگاه به من کرد من براش لبخند زدم ولی مامان جواب لبخند منو نداد و در بست

تو خونه باز بحثون شد؟

- نه

پس ....

- نمیدونم مامان اخلاقش عوض شده. نمی دونم چرا این کارا رو می کنه.

چند وقت کاریش نداشته باشی درست می شه

- مهرداد ..... نمی تونم اون مادر منه نمی تونم در موردش بی تفاوت باشم.

هر جور می دونی من منظور بدی نداشتم از روی شناختی که از قبل داشتم اینو گفتم.

من دیگه صحبت نکردم

ستاره ازم دلخور شدی؟

من جواب ندادم

خب پس معلوم شد از دستم ناراحتی

دلم نمی خاد با مامانم اون طوری رفتار کنید/

من هر کاری می کنم برای توست دلم نمی خاد دوباره اون اتفاق بیفته ولی اگه تو بخای دیگه حرفی نمی زنم . حالا دیگه از دستم دلخور نیستی؟

من از روی شیطنت جواب ندادم . از اینکه مهرداد به ناراحتی من اهمیت می داد خوشم می امد

خب چي کار کنم از دلت در بیاد؟

من باز جواب ندادم مهرداد هم متوجه شد که دارم بازیش می دم

خب پس جواب نمی دی منم می خاستم امشب یه چیزی بهت نشون بدم . ولی تو که جوابم رو نمی دی پس ولش کن

مهرداد درست دست روي نقطه ي ضعفم گذاشته بود چون من خيلي کنجکاو بودم . براي هميين سريع گفتم : نه ديگه دلخور نيستم

خب پس حرف زدي

خب چي مي خاي نشونم بدي

حالا تا خونه صبر کن

- تا به خونه نزديک شديم رو به مهرداد کردم

-خب به خونه رسيديم چي ميخاي نشونم بدي ؟

حالا تا توي خونه صبر کن

مهرداد مي خاست تلافی کنه براي همين ديگه به روي خودم نياودردم

کارتون را مهرداد برداشت . منم کيفم را برداشتم و با هم رفتيم داخل . همه جا تاريخ بود معلوم بود خانم جان خوابيده

- انگار خانم جان خوابه

بله از بس خانم معطل کردن

کيفم را گذاشتم زمين مهرداد هم کارتون را بغلش گذاشت. در را بست طرف اتاقش داشت مي رفت که ديگه نتونستم جلوي خودم را بگيرم

- شما گفتين بريم خونه نشونت مي دم

خب اين تلافی اين که جوابم نمي دادي

- خيلي بدي . گولم زدي . چيزي توي کار نبود درسته.

نه واقعا" مي خاستم نشونت بدم ولي حالا نه ؛ چون دختر خوبي بودي نشونت مي دم بيا دنبالم

من از دلهره داشتم مي مردم .. دم اتاقي که قبلا" برام در نظر گرفته بود ايستاد

- قبلا" اينجا را ديدم . حالا مطمئنم گولم زديد .

چشمهايت را ببند و در ضمن يواش حرف بزنی خانم جان خوابه .

آخه اگه چشمهام رو و ببندم توي تاريخي جلوم رو ببينم

خودم کمکت مي کنم حالا چشم هات رو ببند

چشمهايم را بستم . نزديک شدن مهرداد را احساس کردم . دستم را گرفت.

یوآش بیا تو

- منو اینجوری می کشی

مهرداد کلید چراغ را زد

حالا باز کن.

یوآش چشمهایم را باز کردم . جا خوردم تمام چیزهایی که اون روز به مهرداد گفته بودم کم و بیش اونجا بود . کاغذ دیواری های ابی روشن با گل ملیح .

- وای خدای من پس اونروز برای این رنگ دلخواهم را می خاستید . چقدر اون شب از رفتار شما ناراحت شدم .

تا تو باشی روی من عجلانه قضاوت نکنی . اون شب متوجه شدم ناراحت شدی ولی گفتم بعداً "خوت پشیمون می شی . می خاستم اینجا تمام بشه بعد نشونت بدم . ولی دیدم امشب بهتره . برای همین اصرار داشتم امشب بیای اینجا ولی به کسی نگو من این کار را کردم . بگو خودت خاستی ، برای خودت می گم

- باشه نمی دونم چه جوری ازت تشکر کنم

اگه بازم چیزی کمه بگو برات می خرم

- وای همین الان روم نمی شه نگاهتون کنم

از این حرفت ناراحت شدم . یعنی من غریبه ام

- نه به خدا . اخه شما تمام خرج منو می دید حتی خریدهای شب عیدم شما میدید

دیگه خیلی دلخور شدم تا باهات قهر نکردم از دلم در بیار وگرنه باهات قهر می کنم

- معذرت می خام

این جوری قبول نیست باید اشتی کنیم

- اخه چه جوری؟

همون جوری که مامانت رو می خاستی وادار به اشتی یا من بکنی

من داشتم از خجالت می مردم اخه من از وقتی راهنمایی رفته بودم مهرداد رو نبوسیده بودم بجز عیدها اونم از وقتی دبیرستان رفته بودم مامانم نداشتنه بود. برای همین نم یدونستم چی کار کنم شاید اگه قبلاً" ازم می خاست برام راحت بود ول یالان من مهرداد را به چشمی دیگر نگاه می کردم .

بسه دختر نمی خاد زیاد تشکر کنی . باید قبول کنم که دیگه بزرگ شدی . من هنوز تو رو همون ستاره کوچولو می بینم .

نمي دونم چرا از حرف مهرداد ناراحت شدم چون توي اين دوروز فهميم اونم منو دوست داره ولي نه به اين چشم . مهرداد رفت و برام کارتونم رو آورد و گوشه ي اتاق گذاشت ديگه فردا وسايلت رو بچين چون الان ساعت نزديك به 1 برو بخواب تا فردا بتوني سر كلاس بري . شب هب خير.

مهرداد رفت ولي من چون از حرفش دلخور بودم ديگه اين اتاق برام قشنگي نداشت .روي لبه تختم نشستم . همه چيز قشنگ بود چه جوري تو دوروز اين كارا رو كرده بود هنوز ميز نداشتم . سليقه اش براي تخت و كاغذ ديواري خيلي خوبه . اما هنوز اتاق خيلي كار داره چون پنجره هاش پرده هم نداره . با همون لبلسههايم دراز كشيدم فكرم پيش مهرداد بود. خدایا نمي تونم احساسش رو نسبت به خودم بدونم . دوستم داره ولي نه مثل من . چشمهام مي سوخت.....

ستاره خانم بلند شو مگه نبايد بري..... ستاره عمو جان

واي خدای من كجام ...مثل فتر بلند شدم . صدای مهرداد از پشت در مياد . فكرم را متمرکز كردم . فراموش كردم خونه ي خانم جانم . بلند شدم

-

بیدار شدم الان میام .

-

سر ميز منتظرتم

-

در را باز كردم رفتم دستشويي . صورتم را با اب سر شستم هنوز چشمهام مي سوخت اين چند روز درست نخابيدم . برگشتم توي اتاقم موهامو شونه زدم و با كش بستم . فرمم را پوشيدم كيفم را تا برداشتم فهميدم ديشب يادم رفته . خاليش كنم . كتابهاي اونروز را برداشتم واي خدایا امروز فيزيك داشتم نمره ها رو مياره . به ساعت مچيم نگاه كردم داشت ديرم مي شد . مقنعه ام را برداشتم و توي اشپزخونه رفتم .

-

صبح بخير

صبح شما هم بخير . ددیشب خوب خوابيدي

-

بله خيلي خوب بود .

بلند شدم تا مقنعه ام را سر کنم

بشين تا صبحونه نخوري نمي توني بري.

-

آخه ديرم شده

خانم جان دم در توي دهانت را نگاه مي کنه تا مطمئن بشه چيزي خورده اي يا نه . حالا اگه دلت مي خاد نخور . در ضمن راننده شخصيت هنوز صبحانه اش را تمام نکرده .

به اجبار نشستم و چايم را شين کردم ولي از عمد معطل مي کردم تا مهرداد از اشپزخونه بيرون بره . نمي دونم چرا زياد ميل به خوردن نداشتم

اگه فکر کردی من بيرون مي رم تا بتوني از زير صبحانه در بري کور خوندي

مهرداد يه لقمه برام گرفت

بيا اينو بخور

-

چه جوري فکر منو مي خوني؟

چون خودم بزرگت کردم

-

يه جوري حرف مي زني انگار پدر بزرگم هستي.

مگه نيستم

-

چرا اول صبحي منو اذيت مي کنی ؟

که ياد بگيري صبح وقتي پيا ميشي خوش اخلاق باشي

فهميدم باز مهرداد دستم انداخته .

پاشو دختر تا برسونمت .

از اينکه مهرداد روي اين موضوع تاکيد مي کرد ناراحت شدم

از پشت ميز بلند شدم

سلام خانم جان سرما نخوريد بيرون سرده .

سلام عزيزم . نه مادر من عادت دارم . صبحانه خوردي؟

بله

مهرداد همون موقع رسيد

اول صبحي دروغ مي گي ؟ نه خانم جان فقط يه لقمه

براي چي مادر ضعيف مي شي صبر كن مادر الان بر مي گردم

-

اخه براي چي گفتيد الان اين پيرزن با ان پاش مي ره لقمه مي گيره .

اولا " پيرزن تويي كه انقدر غر مي زني . دوما" تا تو باشي اينقدر دروغ نكي . و صبحانه بخوري

-

از سر صبح با من شوخي مي كني . نمي دونيد من امروز نمره ي فيزيك را مي گيرم غمگينم .

پس بگو تنيل . اگه تك اوردني تنبيه ات مي كنم . من معلم بد اخلاقي ام

در حين صحبت از دستم فرار مي كرد

خانم جان اومد تو حيات . من تا خانم جان را ديدم ايستادم . مهرداد تند تند نفس مي كشيد .

الهي مادر فدات بشم كه باز خوشي اوردني توي اين خونه . الان چند ساله كه مهرداد رو اينطور شاد ندیده بودم .

ستاره فكر كرده كه من هنوز همون مهرداد چند سال پيشم كه بتونم بدوم . نمي دونه كه من

ديگه پيرم . از نفس افتادم

بيا مادر اين لقمه را بگير توي راه بخور.

ممنون خانم جان

توي راه مهرداد حرفي نمي زد . وقتي داشتم از ماشين پياده مي شدم صدام زد .

ستاره موظب خودت باش . چه ساعتی دنبال بيام

خودم بر مي گردم

تا کار نداشته باشم و بتونم خودم دنبالت بیام

ده دقیق به دو .

خداحافظ

همش دعا می کردم کسی منو ندیده باشه . چون حوصله سوال و جواب نداشتم . نازی توی حیاط منتظرم بود.

سلام

کوفت و سلام . معلومه دو روزه کجایی ؟ هر چی بهت زنگ می زدم مامانت می گفت خونه نیستی کجا بود؟

حالا هم که با این صورتت اومدی چی شده .؟

هیچی کتک خوردم . این دوروزه هم خونه مهرداد بودم .

راست می گی چی شده؟

برای نازی همه چی رو تعریف کردم . اونم نفهمید چرا مامان منو کتک زده و از حمایت مهرداد بل گرفته بود و منو اذیت می کرد

پس بگو چرا مزاحم همیشگی باز برات خط و نشون می کشید .

راست می گی ؟

اره تازه به اسم صدات می زد . می گفت اگه دستش بهت نرسه . چرا اسمتو بهش گفتم ؟

به خدا نمی دونم اون یه دستت می زد . حالا راست می گی ؟

به خدا پنجشنبه اومده بود دم در و برای تو هی پیغام می داد من گفتم اگه مردی به خودش بگو . معلوم بود حسابی خرابش کردی .

اخه همون روز که زنگ زد . من حسابی حالش رو گرفتم ولی فکر می کردم دیگه این طرفا پیداش نشه . حالا خوبه از این به بعد مهرداد منو می بره و میاره .

خدا شانس بده

خانم مرادی دفتر

ستاره تو رو صدا می زنم

برای چی؟

نمی دونم

سلام خانم رضايي

سلام پنجشنبه كجا بوديد ؟ صورتت چي شده ؟ غيبت هاتم كه موجه نيست . امروز سر كلاس نمي تونيد بريد .

زمين خوردم مامانم فرصت نمي كنه بياد . اخه اسباب كشي داريم .

نمي شه خانم اينجا قانون داره زنگ بزني عصر بيان

شماره مامان را گرفتم

سلام مامان نمي تونيد براي غيبتم بياد

نه تو كه خودت مي دوني بده تلفني مجاز كنم

خانم رضايي تلفني قبول نداره

من نمي دونم خودت يه چيزي بگو چون اصلا" نمي تونم بيام

باشه كاري نداريد . خداحافظ.

شرمنده مامان نمي تونن بيان

بين دختر بايد يكي بياد و غيبتهاي تو رو مجاز كنه . حالا مامانت دستش بنده كس ديگه بياد و گرنه فردا جدا" نمي دارم كلاس بري.

چشم حتما" فردا ميان

از دفتر اومدم بيرون

چي شده ستاره ؟

چي ميخاستي بششه غيبتام مجاز نشده .

چقدر اين خانم رضايي مسخره است

سر كلا س فيزيك دبير گفت كمي ديگر تلاش كنم نمره ام از اين بالاتر مي ره خودم هم تعجب كرده بودم . مني كه هميشه 10 مي اوردم حالا 15.25 اوردم .

خوش بحالت من كه باز تك اوردم

زنگ تا خورد با سرعت بلند شدم تا برم كه پام گرفت به نيمكت و نزديك بود زمين بخورم كه نازي دستم را گرفت با اين حال پام پيچ خورد و به شدت درد گرفت .

نه انگار فقط اقا مهرداد خاطر شما رو نمي خاد بعضي ها نزديك بود از هيجان با مخ زمين بخورن

مسخره اون اصلا" به اين چشم نگاهم نمي كنه كه تو مي گي .



پس جنابعالي گوتون گير کرده

نازي بس کن جاي اين بي مزه بازي ها بيا کمکم کن نمي تونم درست راه برم فکر کنم پام پيچ  
خورده

تا نگی کمکت نمي کنم تو که منو مي شناسي

باشه ... باشه... اره بابا من دوستش دارم

راست مي گي ستاره ؟

خودت گفتي بگم منم گفتم

واقعا" دوستش داري ؟

بدبختانه بله . نميدونم اين درد را کجا ي دلم بذارم و زدم زير گريه . حالا راضي شدي؟

ستاره براي پات گريه مي کني يا ن.....

بچه ها زود برين بيرون

باشه نيلوفر ستاره پاش پيچ خورده تو برو ما هم ميايم

خب بذار کمکت کنم ... بيا زير بغلش رو بگير با هم مي بريمش پايين.

نه اين جوري شماها اذيت مي شين

نه بابا . بلندش کن نازي.

ماشاله نيلوفر تو چقدر زور داري.

بچه ها ديگه دم در اينجوري نبرينک . ممنون نيلوفر جون

خواهش مي کنم . اگه مي دوني نمي توني راه بري من برادرم مياد دنبالم ميخاي توام برسونيم

نه خيلي ممنون <

تا خاستم با اون پاي شلم برم بيرون يه پسر بور قد بلند اومد تو ..

بيخشيد خانم شما ، | نيلوفر تو اينجايي ؟ ديگه مي خاستم برم .

اره ببخشيد اينا دوستامن . ستاره نازنين . برادرم نيما .

خوشبختم

نيما در حين گفتن با سر تعظيمي کرد

تقصير من بود آخه پام پيچ خورده بود . خيلي ممنون نيلوفر جون حالا اگه مي دونيد كه ما مي رسونيمتون

خاستم جوا بدم كه مهرداد اومد تو

ستاره دلواپس شدم

سلام اقاي مرادي

سلام شما نازي خانميد ؟

نخير من نيلوفرم دوست ستاره ايشونم برادرم نيما با مهرداد دست داد

خوشبختم من حاتمي هستم ، اتفاقي افتاده

[نخير ستاره خانم از غرور نمره ي خوب فيزيكي كه گرفته بود مي خاستن ما تا دم در بياريمشون كه پاي مبارك زمين نخوره

همه از اين حرف نازي خنديدن

شما ديكه نازي خانميد

[بله

حالا واقعا" چي شده ؟

هيچجي من كمبي پام درد مي كرد بچه ها هم لطف كردن منو تا دم در آوردن .

الان كه مشكلي نداري مي توني راه بري؟

نه خويم خودم مي تونم راه برم .

خب با اجازه از زيارتتون خوشحال شدم

به هم چنين

نيلوفر با برادرش رفت .خب نازي خانم شما اگه وسيله نداريد با ما بيان

خيلي ممنون

تعارف نڪن نازي جون بيا ديگه

همين جا بمونيد تا من ماشين رو بيارم

ستاره يه قولي مي دي

[[]چي؟]

[[]بعدا" در مورد خودت و مهرداد بيشتر برام بگي

براي چي؟

چون منم مي خام عشق رو بشناسم

بچه ها سوار بشين

من و نازي عقب نشستيم

بيخشيد اقاي حاتمي مزاحمتون شدم

خواهش مي كنم همه يدوستاي ستاره مثل خودش برام عزيز ن.

نازي يك نيشگون از پام گرفتو با چشم ابرو برام ادا در آورد

شما لطف دارين ستاره جون خيلي از شما تعريف مي كنه

خوب حالا بد مي گه يا خوب

شما منو نشناختين اقاي حاتمي من باج مي گيرم تا حرف بزوم

نخير ستاره در باره شما خيلي كم حرف زده . سمت راست بپيچم؟

بله حالا ستاره در مورد من چي گفته؟

خب حالا بي حساب مي شيم شما بگيد تا منم بگم

اي بابا ستاره چرا به من نگفتي عموت حرفه ايه تا از يه راه ديگه وارد بشم؟

مهرداد خنديد و من فقط لبخند مي زدم چون مي ترسيدم نازي يه چيزي بگه و مهرداد ناراحت بشه

حالا نازي خانم باج چي مي خايد؟

هيچي من چون خيلي بچه مثبتم ميخاستم فيزيك درسم بديد .شمايد ما هم به يه جايي رسيديم

راستي چند اورديد؟

من كه جزو تكاورام ولي ستاره خانم از ناپلئون خداحافظي كرد و 15 آورد

[اره ستاره پس تاثير داشته

بله

خب باشه . شما هم باستاره هماهنگ كنيد و بيايد براي فيزيك . البته به شرطي كه وقتي شما مياين ستاره انقدر ساكت نشه . درسته ستاره خانم ؟

[مهرداد ]از توي اينه منو نگاه مي كرد ولي از چهره اش معلوم بود نمي فهمه من چمه؟

همين جا نگهداريد ديگه توي كوچه نريد چون جاي دور زدن نداره.

مهرداد نكه داشت نازي منو بوسيد و خداحافظي كرد . مهرداد راه افتاد ولي باز صحبت نمي كردم . مهرداد دم يه بيمارستان ايستاد

براي چي ايستاديد؟

چون بايد مطمئن بشم پات نشكسته

[ولي....

ولي نداره .

تا اومدم حر في بزمن مهرداد بغلم كرد و در ماشين را با پا بست .

دستتو بندياز دور گردنم تا نيفتي. من دستم را دور گردنش قلاب كردم براي همين به گردنش نزديك تر شدم . بوي تند ادكلنش داشت ديونم مي كرد . هميشه عاشق اين بو بودم ول يانگار حالا تمام وجودم به اين بو احتياج داشت . چشمهايم را بستم و نفس عميقي كشيدم . مهرداد روي يك صندلي نشاندم . تكون نخور تا بيام و بعد با پرستار صحبت كرد . پرستار داخل مطب شد و بعد در را باز كرد و گفت : بفرمائيد . مهرداد دوباره بلندك كرد و با سلام داخل مطب دكتر شديم و منو روي تخت گذاشت

سلام فرموده بودين دختر خانمتو ن زمين خوردن

بله اقاي دكتر

دكتر بعد از چن معاينه گفت كه چيزي نيست فقط به پام زياد فشار نيارم و اگه خيلي اذيت كرد يه پماد نوشت كه بمالم

خيلي ممنون

مهرداد خاست كه بلندم كنه كه گفتم خودم راه مي رم . مهرداد يه نگاهي كرد ولي چيزي نگفت . از مطب خارج شديم

ستاره اگه اذيت مي شي بذار بغلت كنم لچ نكن .خوبه الان دكتر گفت به پات فشار نيار.

ولي من كه از دستش ناراحت بودم قبول نكردم . نمي دونم چرا اصرار داره همه جا خودش رو پدر من معرفي كنه . به سختي سوار ماشين شدم . بقيه مسير را هم حرفي نزدم تا اين كه مهرداد ديگه خسته شد .

بين ستاره من متوجه رفتار تو نمي شم بعضي وقتا يك دفعه ناراحت مي شي ولي من دليلشو نمي دونم.

چيزيم نيست

ولي من فكر مي كنم از موضوعي ناراحتي

من كه مي خاستم از سوال هاي مهرداد راحت بشم موضوع خانم ناظم را گفتم .

ستاره تو براي موضوع به اين كوچيكي ناراحتي . از تو انتظار نداشتم . خب فردا ميام و غيبتتو مجاز مي كنم .

من كه حسابي عصباني بودم با صداي بلند گفتم : حتما" اونجا هم مي گيد پدر من هستيد .. ولي به عرضتون برسونم اونجا همه مي دونن من پدر ندارم.

وقتي مي گم به چيزيتهنگو نه . اولاً" من به دوستت نگفتم كه پدرتم ديدي كه بهش گفتم حاتمim ، دكترم روي حساب سنم فكر كرد من پدر توام

ولي من نداشتم حرفش تمام بشه . ستاره چرا گريه مي كني؟

مهرداد ماشين را نگه داشت

اگه پدر داشتم انقدر شما رو اذيت نمي كردم

اولاً" اذيت نمي كني در ثاني فكر كن من پدرتم

واي خدایا من به چه زبوني بگم نمي خام تو پدرم باشي

مهرداد از دستم ناراحت شد و بدون هيچ حرفي راه افتاد . منم ديگه حرفي نزدم فقط يواش گريه م يكردم. اي كاش مي فهميد چقدر دوستش دارم . و با اين كاراش داره منو ديونه مي كنه . چقدر دلم مي خاست بهش بگم چقدر دوستش دارم ولي نمي تونستم مي ترسيدم براي هميشه از دستش بدم بخصوص كه خانم جان مي گفت به خاطر پروانه ديگه ازدواج نكرده .

ديگه گريه نكن خانم جان مي فهمه گريه كردي.

دم در ايستاد

شما نمياد داخل ؟

نه بايد برم شركت . به خانم جان بگو شب دير ميام . در ضمن پماد را خانم جان داره ازش بگير و پاتو ماساژ بده .

خداحافظ .

از رفتارم خیلی پشیمون بودم زنگ زدم خانم جان درو باز کرد .

خدا مرگم مادر چرا می شلی؟

سلام چیزی نیست با عمو رفتم دکتر گفت فقط ضرب دیده . بیا تا برات نهار بیارم لباس تو همون جا بذار .

خویم خانم جان می رم توی اتاق عمو دیشب بهم کلید اتاقمو داده .

هر جور میلته عزیزم

توی اتاقم لبه تخت نشستم رفتارم خیلی ناشایست بود باید هر جوری هست ازش معذرت خواهی کنم .

ستاره مادر غذات سرد شد

اومدم خانم جان سرد شد .

اومدم خانم جان . میلی به غذا نداشتم ولی مجبور بودم بخورم ؛ چون خانم جان تو آشپزخانه بود . نصفه کاره بلند شدم

وا مادر تو که چیزی نخوردی

منون سیر شدم می خام با اجازتون استراحت کنم

برو بخاب مادر

[راستی خانم جان عمو گفت شب دیر میاد برایش صبر نکنید . من با اجازتون یه تلفن به ماما ن بزنم

[اینجا خونه ی خودته مادر . دیگه اجازه نگیری ها

با تلفن رفتم توی اتاقم ماما بپونه بود می خاستم به نازی زنگ بزنم . اول زنگ زدم به ماما تا دروغ نگفته باشم .

سلام ماما خسته نباشید

سلامت باشی چه خبر مهرداد کجاست؟

نمی دونم .. چرا ماما به جای اینکه در مورد من سوال کنه در مورد مهرداد سوال می کنه - شرکته ؛ شما صددرصد نمی تونین فردا بیان ؟

نه مادر نمی تونم . امشب اونجا هم نمی تونم بیام.

من امروز پام توي مدرسه پيچ خورده .

[شکسته؟

نه ولي درد مي کنه . نمي تونين امشب بيان؟

اگه حالت بده بيام وگرنه نمي تونم بيام . مهرداد شب كي مياد ؟

نمي دونم كاري نداريد ؟

نه خداحافظ

مامان به من و مهرداد شك كرده . همش مي خاد بينه اون كجاست . اصلا" براش ديگه مهم نيستم بهش مي گم پام پيچ خورده مي گه مهرداد كجاست . اخه اين دوتا چه ربطي بهم دارن . دلم گرفته بود . اشكم سرازير شد . صبر كردم تا اروم تر بشم بعد به نازي زنگ زدم .

سلام

سلام چه خبره ؟ منو تو يك ساعت نيست از هم جدا شديم /

نازي نمي دونم چرا حالم خوب نيست .... جريان را براي نازي تعريف كردم

واقعا" كه اگه من جاي مهرداد بودم از ماشين پرتت مي كردم بيرون.

نازي اگه مسخره بازي در بياري قطع مي كنم

خب قطع كن دختر لوس.. خب بجاي اينكه خودتو تو دلش جاي كني اين كارها رو مي كني ؟

راست مي گي

خب معلومه . با كارات بهش بفهمون دوسش داريولي نه به طور مستقيم بعد كه مطمئن شدي اونم عاشقت شده بهش اعتراف كن . تمام شد به همين راحتی . راستي ستاره وقتي داشتني سوار ماشين مي شدي مزاحمه رو ديدي؟

نه اونجا بود؟

اره همين طور داشت نگاهت مي كرد يادم رفت تو ماشين بهت بگم از بس عموت بامزه است . چه جوري دلت مياد اذيتش كني؟

بسه ديگه تو هم . چه خاكي تو سرم كنم اگه جلوي مهرداد په كاري كنه .

تا دير نشده خودت بگو.

اخه روم نمي شه مي ترسم در مورد طور ديگه اي فكر بكنه

ستاره جون مامانم صدام مي كنه شمارت رو بده بعد بهت زنگ مي زنم تا ببينم چه جوري.....  
اومدم مامان .....اشتي كردي.

بنويس .....21

خداحافظ.

گوشي رو قطع كردم . نازي راست مي گفتم . اول بايد يه امتحاني بكنم ببينم پروانه را فراموش  
كرده كرده يا نه ، بعد بهش بفهمونم دوسش دارم . چقدر خوب بود خانم جان عادت داشت بعد از  
ناهار بخابه . من راحت تر بودم . چند بار وسوسه شدم توي اتاق مهرداد برم ولي با خودم مي  
گفتم اگه بفهمه از دستش ناراحت مي شم . نمي دونستم چي كار كنم توي هال رفتم . صداي  
در خونه اومد . پرده را كنار زدم مهرداد بود با يه جعبه كادو ، تا منو ديد دست تكون داد . من جا  
خوردم قرار بود شبنم دير بيداد ول يخاله اومده اونم با يه كادو . اون كه از دست من ناراحت بود پس  
چطور حالا ....

سلام ستاره خانم

سلام چه زود برگشتين ؟

اگه بخاي برم

نه منظورم اين نبود..

ول كن بيا اون مال تو ومن ازت معذرت مي خام

بابت چي ؟ داريد اذيتم ميكنيد

نه عزيزم بيا اول بريم بشينيم من كه خيلي خسته ام

پس تا شما پالتوتون را در ميآرن من براتون چايي ميآرم . ناهار كه خورديد ؟

اگه راستش رو بخاي نه ولي ميلي هم ندارم

اخه اين جوري كه نميشه

چرا خوبم مي شه . حالا كادوتو بگير و فقط براي من يه چايي بريز ببر توي اتاقت اونجا ميام

باشه

كادو رو گرفتم و با سيني چاي توي اتاقم منتظر شدم دلم مي خاست كادو رو باز كنم ببينم چي  
برام خريده . ولي چرا اون معذرت م بخاد توي فكر بودم كه در زد



بفرمائید در بازه

هنوز کادوت را باز نکردی؟

اخه من باید از شما معذرت بخام بعد شما رفتین کادو خریدین ؟

بین ستاره من فکر کردم دیدم حق با توست ، هر چي سعي کردم دیدم نمي تونم کار کنم براي همين اومدم تا ازت معذرت بخوام . من اگه دنيایي از محبت را نثار تو کنم بازم جاي خالي 1درت را نمي تونم پر کنم . پس نباید این موضوع رو هي مطرح کنم.

من ديگه نمي تونستم جلوي خود رو بگیرم . نمي دونم براي خودم گريه مي کردم يا مهرداد .

ستاره من اينو نگفتم که ناراحت بکنم

مهرداد اينو گفت و نزديک من روي تخت نشست . ولي من که نمي تونستم جلوي خودم رو بگیرم سرم را روي شانه ي اون گذاشتم . البته به شانه ي اون نمي رسيدم فقط بهش تکیه کردم . مهرداد مردد و با احتیاط دستش را دور شانه ام حلقه کردو من اينجوري بهش نزديکتر شدم . حتي از روي لباس هم گرماي بدنش رو احساس مي کردم .

ستاره بين من نمي دونم براي تو چي کار کنم . اگه تو بخاي من..... من جاي برادر را براي تو مي گیرم.

مهرداد تا اينو گفت گريه ام بیشتر شد . اخه چرا نمي تونم بگم دوستش دارم .

ستاره خواهش مي کنم . مگه حرف بدی زدم .....یواش تر خانم جان بيدار مي شه . اصلا" هر چي تو خاستي مي شم . همين عمو بمونم خوبه ؟

من با سر جواب منفي دادم

اخه ستاره جون چي کار کنم خودتو بگو.

من سرم را بلند کردم نمي دونستم چي بگم براي همين گفتم يه دوست

چي دوست تو بشم؟

اره مگه چيه؟

بين ستاره جون ....قبول. ولي نه مثل اين دوستاي امروزي قبول؟

خب حالا کادوتو باز کن

من کادو رو باز کردم يه عطر بود. بوي دلنشيني داشت . گونه ي مهرداد را بوسيدم . ولي مهرداد از اين کارم جا خورد و حتي جواب بوسه ي منم نداد . اول ناراحت شدم چون احساس مي کردم خودم را خرد کردم. ولي يد حرف نازي افتادم باید بفهمه دوستش دارم.مهرداد بلند شد تا بره.

مهرداد

بله

تن صدای مهرداد غم داشت

معذرت میخام ناراحت شدی؟

مسئله ای نداره فقط دیگه این کارو نکن

من با چشم گفتم باشه

این کارم گفته بودم نکنی

شما گفتید برای کسی ، شما که کسی نیستید .

مهرداد نگاهم کرد ولی نگاهش پر غم بود شاید یاد پروانه افتاده . من به روی خودم نیاوردم برای همین جو را عوض کردم.

چایتون را عوض کنم یخ کرد.

انگار که مهرداد خودش هم منتظر همین موقعیت بود گفت توی هال می خورم .

از اتاق بیرون رفت . من از کاری که کردم خوشحال بودم . چایی را عوض کردم . و خودم هم روی مبل نشستم . مهرداد پای تلوزیون نشست . ولی معلوم بود اصلا نگاه نمی کنه من شبکه رو عوض کردم ولی هیچ اعتراضی نمی کرد .

مهرداد

مهرداد با یه تکون که انگار اصلا" متوجه من نبود بهم نگاه کرد .

بخورید تا سرد نشده و گرنه من با این پای شلم دیگه نمی رم که عوضش کنم .

راستی بهتری ؟

بد نیستم دردش کمتره . راستی حالا واقعا" نازی واسه فیزیك بیاد اینجا ؟

اره مگه عیبی داره ؟ بعدا" پادم بنداز برکه ات رو ببینم و اشکالاتو رفع کنم .

باشه

ستاره برای کنکور نمی خای برای کلاس

نه خودم از پارسال کم و بیش م یخوندم و بعد از عید بکوب می شینم پای تست

اگه اشکال داری بهم بگو چون دانشگاه سرنوشت سازه .

ولی خیلی علاقه ندارم

اینو الان می گوی ول بعداً" نظرت عوض می شه . راستی مامانت امروز نمیاد اینجا؟  
نه بهش که زنگ زدم گفت کار داره و شب می خاد وسایلش رو جمع کنه که کارا زودتر تمام بشه

پس بیا شب بریم برای اتاقت وسیله بگیریم . می تونی روی پات را ه بری ؟

بله می تونم فقط کمی لنگ می زنم

عیب نداره زیاد راه نمی ریم . پیش دوستم می برمت . حالا برو سر درسهایت تا عصر صدات بزوم

من بلند شدم توی اتاقم رفتم ول یدرسی به اون صورت نخوندم و فقط روی تخت دراز کشیدم و  
به مهرداد فکر کردم . ساعت نزدیک 6 بود . بیرون که اومدم هیچ صدایی نمی اومد ولی از صدای  
قل قل سماور فهمیدم خانم جان بیداره . ولی از مهرداد خبری نبود .

عصر بخیر

بیدار شدی مادر

بله

مهرداد خوابیده ول یگفت تا تو بیدار شدی ، بیدارش کنم . من پا ندارم تا اتاقش برم ، تو برو  
صداش کن تا من براتون چایی بریزم . دم اتاق ایستادم نم دونم چرا دلهره داشتم . یه ضربه ی  
کوتاه به در زدم ولی جواب ینشیندم برای همین خاستم در را باز کنم . صدای مهرداد را شنیدم .

بیدارم الان میام ....

من که تیرم به سنگ خورده بدون اینکه حرفی بزوم رفتم پیش خانم جان .

بیدارش کردی؟

بله گفتن الان میان

عصر همه به خیر . نمی دونید چه خاب خوبی رفتم . تو که باز اخمات تو همه . انگار هر وقت می  
خابی با خودت قهر می کنی /

من خندیدم .

حالا شد

مادر این قدر این بچه رو اذیت نکن .

نه مادر این خانم که بچه نیست .

من از ترسی که مهرداد چیزی بگه داشتم می مردم .

حالا يه بار ما زود اومديم . ظهري منو گير كشيده .....  
ديگه قليم توي دهنم مي زد . سرم را انداختم پايين . خدايا مهرداد كه اينطوري نبود .  
گوش مي ديد ستاره خانم ، بله ظهري بنده رو گير كشيدين كه من ميز ارايش مي خام ، ميز  
تحرير مي خام . ديگه نمي دونم يه طومار داده كه بخرم.  
من از خوشحالي بلند زدم زير خنده چون فكرشو نمي كردم مهرداد بخاد اينو بگه .  
از شيرين كاريتون مي خنديد يا از بد بخت بينده .  
الهي مادر قريون خنديدنت بره . وظيفته . بايد براش بخري.  
اي خدا به دادم برسه ، همه دستشون با هم يكيه ، من بايد يكي رو براي خودم پيدا كنم .  
مادر امشب مي ريد ؟  
بله شما كاري داريد؟  
نه عزيز دلواپس پاشم  
نه خانم جان دلواپس اين نباشيد فقط يه كولي مي خاست كه بنده بهشون دادم  
اونم وظيفته .  
ا خانم جان يدفعه بگيد بنده غلام ايشو.نم .  
اونم بد نيست مادر  
من ديگه از خنده نمي تونستم خودم رو نگهدارم سرم را روي ميز گذاشتم  
پاشو بريم تا خانم جان دستور نداده با تخت روان ببرمت .  
حاضر شدم و روي مبل نشستم  
مادر سردت نشه  
نه خانم جان زياد سرد نيست  
از بوي ادكلن فهميدم مهرداد اومد . با شلوار راسته سرمه اي و پليور همرنگ كه يقه بلوز ابي  
كمرنگي را روش برگردونده بود . قيافه ي خواستني پيدا کرده بود. من محو تماشاي مهرداد بودم  
ستاره بلند شو تا بريم  
من كه تازه به خودم اومدم گفتم: من حاضرم  
مي دونم ، بلند شو بريم

مادر زياد راهش نبري

باشه خانم جان منتظر ما نباشيد اين غلام امشب شامم بيرون مي ده .

باشه مادر مواظب خودتون باشيد.

جلو نشستم ولي نمي دونم احساس خوبي نداشتم .

چيه باز پكري . مي خاي كل راه را حرف نزني؟

هيچيم نيست

مگه قرارمون يادت رفته ادم به يه دوست دروغ نمي گه .

ولي همه چيزم بهش نمي گه .

چرا من از دوستاييم كه دلم ميخاد همه چيزو بدونم .

نمي دونم چرا احساس خوبي ندارم

امشب يه كاري مي كنم همه چيز يادت بره اگه نديدي. خب رسيديم

مغازه ي شيك و بزرگي بود

خب ستاره ايشون اقاي غلامي هستن ؛ ايشونم ستاره خانم

خوشبختم ، خب دخترم برو تا ما با هم صحبت مي كنيم . تو بپسند ، من در خدمتم .

لطف داريد

من تنهايي مشغول ديدن شدم ولي با اين همه تنوع جنس نمي تونستم انتخاب كنم . چون اصلا" نمي دونستم چي و تا چه قيمتي بپسندم . ولي يك مدل ميز ارايش بود كه خيلي خوشم اومد قيمتش هم مناسب بود . اينه نيم دايره با تعدادي كشو داشت كه به نظرم براي من بس بود . فقط رنگش به تختم نمي خورد . براي همين مجبور شدم پيش مهرداد برگردم .

چيزي پسنديدي؟

راستش ميخام نظر عموم را بپرسم

باشه بريد منم الان ميام

ممنون ستاره

براي چي؟

براي اينکه منو عمو خطاب کړدي  
آخه فکر کړدم شما اينطور مي خايد  
حالا کدوم رو پسنديدي؟

نمي دونم فکر کنم اين هم از نظر قيمت و هم مدل مناسبه ولي رنگش به تختم نمي خوره .  
فکر کنم رنگ تخت رو داشته باشه . چون اون روز ديدم .اڅاي غلامي اينو رنگ ابي داريد؟  
توي انباري دارم اڅه ميخاين تا پس فردا بايد صبر کنيد تا بگم بچه ها دربارن  
باشه پس ادرس رو که بلدين خودتون زحمتشو بکشين. فقط قبلش يه زنگ بزويد که خودم حتما"  
باشم  
به روي چشم .

لطف دارين ، من ميز تحرير ميخام  
براي اون طبقه ي بالا تشريف بيارين

عمو من نمي تونم پله ها رو بال بيام مي شه زحمت اينو شما بکشين  
باشه تو بشين تا من بيام

روي مبل راحتی که اونجا بود نشستم . صدای مردی می اومد که خیلی به گوشم آشنا بود  
.رومو برگردوندم نزدیک بود غش کنم این اینجا چه می کرد . نفهمیدم چه جوری خودم رو به طبقه  
ی بالا رسوندم . وای اڅه نازی بفهمه من سیاوش را ديدم ؛ اونم اینجا.  
ستاره پس اومدي بالا .

آخه پايين تنها بودم

اين خوبه؟

بله

مهرداد با اشاره پرسيد چي شده ول يمن با سر جواب دادم هيچي. موقع پايين اومدن دعا مي  
کردم رفته باشه ولي از بخت بدم پشت ميز نشسته بود پس با اڅاي غلامي نسبت داره .الهي  
بميري.

به اڅا سیاوش

سلام دايي انگار بد موقع مزاحم شدم ؛مهمان داريد

نه از دوستان قديم هستن ؛اڅاي حاتمي

بي شرف چشم از من بر نمي داشت  
مهرداد يه قدم جلو امد طوري كه جلوي من قرار بگيره و دستش را دراز كرد .  
خوشبختم  
به همچنين بنده .  
با خم كردن سرش از بالاي شانه ي مهرداد به من گفت : از زيارت شما هم خوشبختم  
نزديك بود غش كنم . فقط تونستم به زور يه لبخند بزنم  
مهرداد كه متوجه شده بود من معذرم گفتم: ما ديگه زحمتو كم مي كنيم شما هر دوتاشو برام  
بفرستين.  
مهرداد دو تا چك كشيده . تا پام به بيرون رسيد يه نفس عميق كشيدم داشتم خفه مي شدم .  
سوار ماشين كه شديم مهرداد ساكت بود. من براي اينكه بينم از چيزي بو برده يا نه شروع به  
صحبت كردم.  
دستتون درد نكنه افتادين تو زحمت . ديگه ميز تحرير نمي خريدين . به نظرتون قشنگ بود .  
تو هر چي بپسندي قشنگه  
چيزي شده  
نه براي چي اين سوال رو مي كني  
از اين كه داشتم باز خودم رو لو مي دادم هول شدم  
هيچي فقط ديدم ساكتين  
نه دارم فكر مي كنم كجا بريم شام بخوريم . تو جايي مد نظرت نيست؟  
نه هر جا شما بگيد خويه.  
با مهرداد به يه رستوران شيك و دنج رفتيم.  
اينجا خيلي قشنگه  
تا حالا اومده بودي؟  
نه دفعه ي اولمه  
از اين به بعد اينجا پاتوق ما مي شه  
پاتوق

اره ديگه دوتا دوست هميشه يه پاتوق دارن که برن اونجا و هر چي مي خان به هم بگن ولي فقط راست .

چقدر جالب

نمي دونم چرا مهرداد اين قدر روي راستي حرف تاکيد مي کنه فکر کنم يه بويي برده

سلام اقاي حاتمي چي ميل داريد؟

مثل هميشه

خانم کوچولو؟

از جمله اون مرد دلم مي خاست بلند شم بزنم توي دهنش براي همين با عصبانيت جواب دادم کوچولو خودتي

مهرداد از برخورد من جا خورد.

بيچاره گارسون هول شده بود

من معذرت م يخام شما سرتون پايين بود من متوجه ي چهره ي شما نشدم. نمي دونم با چه زبوني معذرت بخوام

عيب نداره اقاي ملکي

ايشون چي ميل دارن

مثل خودم برانش بيار

من که حسابي دلخور شده بودم به مهرداد هم نگاه نمي کردم

ستاره تقصير اون نبود تو سرت پايين بود و چون خيلي ظريفي فکر نمي کرد بزرگ باشي . امشبو خراب نکن.

من نيم نگاهي به مهرداد انداختم معلوم بود مسخره ام نمي کنه براي همين قبول کردم .

خيلي بد برخورد کردم، نه؟

عيب نداره فکرشو نکن.

شام را براي من آورد ولي ديگر با من خيلي رسمي و با ادب حرف مي زد .

مهرداد خندش گرفته بود تا گارسون رفت زد زير خنده .

حسابي ترسونديش . بيچاره شوهرت . جوجه که دوست داري؟



بله حسابي

شام را در سکوت خوردیم . مهرداد زودتر از من تمام کرد و خوردن منو نگاه مي کرد . من متوجه شدم براي همين دست از خوردن برداشتم.

راحت باش ؛ هنوز هم مثل قبل يواش غذا مي خوري .هميشه مامانت وقتي عجله داشت از دست تو حرص مي خورد . مي گفتم من تو رو اينجوري کردم چون وقتي بهت غذا مي دادم صبر مي کردم تا هر وقت خودت خاستي لقمه ي بعدي را بهت بدم . براي همين عادت کرده بودي يواش غذا بخوري

نمي دونم چقدر بهم خيره موندیم فقط با صدای گارسون به خود اومدیم .

دسر چي ميل داريد؟

مثل هميشه

خانم

ژله مي خوردم

مشغول خوردن دسر بودم که مهرداد صدام زد

ستاره

بله

ازت سوال کنم بهم راستشو مي گي؟

خب شما سواتون را پرسيد

چيزي هست که به من نگفته باشي؟

نه براي چي اين سوال رو مي پرسيد. دلم شور مي زد اي کاش گفته بودم بله....

خب همينطوري ؛ اگه خوردي تا بریم.

بله ممنون

توي ماشين باز مهرداد توي فکر بود براي همين سر صحبت را باز کردم

مهرداد هيچ وقت نوار توي ماشين گوش نمي دي؟

زياد نوار گوش نمي دم . البته جوون که بودم خيلي به اين کار علاقه داشتم ولي حالا ديگه از من گذشته.

يه جوري حرف مي زنيدهر ك يندونه فکر مي کنه بالا ي پنجاه داريد

مهرداد خندید و گفت : دیر وقته دیگه بریم خونه  
مهرداد راستی تو هیچ وقت ریشاتو از ته نمی زنی ؟  
مهرداد دستی به ریشش کشید  
بعضی وقتا چرا. برای چی اینو می گی ؟  
هیچی فکر کردم اونجوری قشنگتری.  
مهرداد نگاهم کرد و لبخند زد.  
از سکوت خونه معلوم بود خانم جان خوابه . من از مهرداد تشکر کردم و هر کدوم توی اتاق  
خودمون رفتیم . من انقدر خسته بودم که خیلی زود پلکام خسته شد.....  
ستاره خانم عجب زنگ زدی .  
به خدا یادم رفت . وای اول صبحی این باز اومد گیر بده .  
برای چی؟  
یادم رفت حداقل به مهرداد یادآوری کنم که بیاد  
راست می گی  
خانم مراد ی شما نمی تونید برید سر کلاس  
به خدا مادرم فردا میاد  
نمی شه خانم هی می گید فردا .  
اخه الان ریاضی دارم  
در عوض یاد می گیری که به قانون مدرسه احترام بذاری  
خانم رضایی بذارین بره سر کلاس مرادی شاگرد منه . دختر خوبی .  
می دونم خانم کرامتی ولی محصل باید به نظم و انضباط احترام بذاره .  
این دفعه را به من ببخشید.  
برو دختر سر کلاس.  
خیلی ممنون با اجازه . با سر از خانم کرامتی تشکر کردم اونم لبخند زد .  
چی شد زود اومدی؟

الهي قريون خانم كرامتي برم اون پادرميوني كرد.

زنگ تفريح با نازي غرق صحبت بوديم . تمام ماجراي بيرون رفتنمون وسياوش رو تعريف كردم . به جز اتفاق اتاقم.

ستاره

چيه؟

مطمئني يادت رفته به مهرداد ياداوري كني بياد مدرسه؟

اره چون فقط ديروز توي ماشين گفتم ولي شب يادم رفت دوباره بگم.

خب يادش بوده . چون فكر كنم اون اقا خوش تپيه مهرداد

سرم رو برگردوندم . نازي راست مي گفت مهرداد بود ولي يه تغيير ي کرده بود . جلوتر كه رفتم ديدم سه تيغه کرده و لباسهايش مثل هميشه شيك و بوي ادكلنش از خودش جلوتر بود.

سلام

سلام ستاره خانم بهت گير كه ندادن ؟

چرا اول صبح . شما يادتون بود؟

اره تا حالا شده بهت قول بدم بعد يادم بره؟

نه

پس چي مي گي؟

سلام اقاي حاتمي

سلام نازي خانم

ستاره ميشه بريم توي دفتر اينجا من با اين سنم معذبم.

اره اقاي حاتمي تا دو دقيقه ديگه اينجا بايستين چيپتون پره شماره است .

مهرداد خنديد.

ستاره جون من توي كلاس منتظرتم.

من با سر جواب دادم . از اين طرف. همه داشتن نگاهم مي كردن خودم هم معذب بودم چه برسه به مهرداد . چرا ريشاتو زدي

خب تو دوست نداشتي من زدم ؛ خوب شده

من با ادا گفتم : ماه شدي

مهرداد که چشم هاشو به اطراف برگردوند گفت: ستاره يه وقت يکي مي بينه

ايشون خانم رضايي هستن

از اشناييتون خوشوقتتم من حاتمي قيم ستاره هستم.

بله اسمتون را توي پرونده ستاره جون ديده بودم

من معذرت مي خام چون مشغله ي زيادي داشتم نمي تونستم زودتر از اينجا بيام بايد ببخشيد

خواهش مي کنم شما تماس مي گرفتين مسئله حل بود .

دلم مي خاست بزمن توي سر خانم رضايي صبح انقدر بهش خواهش و تمنا کردم تا برم سر

کلاس حالا براي مهرداد ناز مي کنه . دختر ترشیده ، نمي دونم چرا لجم گرفته بود با مهرداد

صحت مي کنه . من گفتم خدمت برسم يه سوالی هم در مورد درس ايشون کرده باشم.

خواهش مي کنم دبیرها اينجا هستن .

مهرداد با تمام دبیرهايم صحت کرد . انقدر احساس غرور مي کردم که مهرداد با متانت با همه

صحت مي کنه .

خب ستاره جون کاري نداري . تا دم در با مهرداد رفتم دلم نمي خاست توي حياط تنها باشه .

حس حسادتم گل کرده بود.

ظهر نمي تونم بيام دنبالت خودت مي توني بياي؟

بله مي تونم .

چون ديگه صدای شرکاي شرکت در اومده . عصر مي بينمت . خداحافظ.

خداحافظ در ضمن ديگه با ايت تيب بيرون نريد اينو دوستتون مي گه .

مهرداد خنديد و با يه تعظيم موافقت کرد .

حسابي سر حال بودم وقتي براي نازي تعريف کردم که خانم رضايي چيکار کرد اونم نظر منو

داشت .

نازي من تنها برمي گردهم خونه مهرداد دنبالم نمي اد .

بچه ها اگه وسيله ندارين با ما بيان.

تو نرفتي نيلوفر.

هنوز نه ؛ نيما ديگه الان مياد .

نه مزاحم نمي شيم

چه مزاحمتي؟

ستاره ..... مزاحمه

محلش نذار

بچه ها نيما اومد بيان

اگه زحمتي نيست

نازي

بهنتر از اينه كه تا خونه با اين مزاحمه همراه باشيم .

راست مي گي

من ونازي عقب نشستيم

سلام خانم ها

سلام ببخشيد مزاحم شديم

نيما بعد از اين حرف نازي آينه را روي او تنظيم كرد من تمام حواسم به نيما و نازي بود كه چطور توي اينه بهم نگاه مي گنند . براي همين به پاي نازي زدم . نازي براي اولين بار خجالت كشيد . چون خونه ي نازي بد مسير بود اول منو پياده كردن . موقع پياده شدن تشكر كردم و با علامت دست به نازي فهموندم زنگ بزنه .

خانم جان كه فكر مي كرد من با مهرداد ميام. رفته بود بيرون براي همين پشت در موندم . نمي دونستم چي كار كنم شماره مهرداد را هم نداشتم ولي اسم شركت يادم بود براي همين از باجه ي سر خيابون زنگ زدم 118 و شماره ر اگرفتم . ولي يادم نبود يه سكه دارم براي همين برگشتم و به پشت سر يم گفتم : ببخشيد سكه داريد ؟

هر چي بخاي دارم

باز مزاحمه بود

تو اينجا چيكار مي كني؟

هيچي ؛ من وتو با هم يه تسويه حساب داشتيم . حالا از دست من در مي ري

ادرسو از كجا اوردي؟

از توي دفتر دايم اين كه كاري نداشت .

از اینجا برو

اول بگو اون اقا کیه که هر روز دنبالت میاد؟

به تو ربطی نداره

بابات که نیست . چون خیلی ای لاو ویو بهش نگاه می کنی.

اونم به تو مربوط نیست

بین اذیت کنی پدرتو در میارم چون تلفن اینجا رو دارم

دست از سرم بردار . چه جوری بگم اذت بدم میاد .

بین من سر تو با دوستام شرط بستم وگرنه دختر به این لجبازی فقط به درد همون پیرمرد م  
یخوره که حوصله داره

حرف دهنتو بفهم وگرنه می زنم توی دهنت

افرین . دست بزخم که داری پس روش حساسی.

برو گم شو

ولی اون یه قدم بیشتر بهم نزدیک شد. من که فهمیدم قصد اذیت داره محکم زدم توی صورتش و  
شروع به دویدن کردم . ولی جایی رو نداشتم که برم اونم پشت سرم میومد . نزدیک خونه تا  
خانم جانو دیدم زدم زیر گریه . بیچاره پیرزن حسابی هول شده بود .

چی ستاره ؟ چت شده مادر ؟ کسی اذیت کرده ؟

سیاوش تا دید خانم جان در را باز کرد دیگه جلو نیامد .

دختر مگه با مهرداد نیامدی؟

نه خانم جان عمو کار داشت من پشت در موندم .

پس چرا گریه م یکردی

هیچی خانم جان.

الهی بمیرم برات . تقصیر من بود . رفته بودم خرید مادر . فکر کردم با مهرداد میای

عیبی نداره

حالا خوبی؟

بله خانم جان میرم لباس عوض کنم .

مامان امشب هم نیومد . شب سر شام خانم جان جریان ظهر را تعریف کرد.  
اخه خانم جان مگه شما نمی دونستید ستاره اون ساعت میاد  
اخه مادر فکر کردم با تو  
حالا کسی اذیتش کرده بود؟  
من به بهونه ی چایی رفتم توی اشپزخونه .  
می گه نه . ولی مادر یه پسر عصبانی را دیدم دنبالش می دوید  
خانم جان قیافش هم دیدی؟ از بچه های محله نبود؟  
با سینی اومدم توی هال . چایی خودم را برداشتم که توی اتاقم برم.  
ستاره بشین کارت دارم  
اخه برای فردا درس دارم  
حالا چند دقیقه بشین  
من نزدیک خانم جان نشستم  
اینجا بشین  
و با دست نزدیک خودش را نشون داد  
من که حسابی ترسیده بودم گفتم راحتم.  
مهرداد با عصبانیت نگاه کرد.  
مادر ویش کن بچه را ، حالا هر چی بوده تمام شده .  
خانم جان راست می گه کسی دنبالت کرده بود؟  
نمی تونستم بگم خانم جان دروغ می گه برای همین چیزی نگفتم  
صدای مهرداد بلندتر شدو من زدم زیر گریه چون نمی تونستم حداقل جلوی خانم چیزی بگم .  
دیگه بسه ، برو مادرتو اتاقت .  
من با سرعت توی اتاقم رفتم . خیلی از کار مهرداد ناراحت شدم . روی تختم دراز کشیدم و بی  
صدا گریه کردم .  
ستاره بیداری . دلم نمی خاست جواب مهرداد را بدم ولی از طرفی حق با اون بود  
بله بیدارم.

تلفن کارت داره نازیه  
در را باز کردم تا تلفن را از مهرداد بگیرم .  
ستاره گریه کردی؟  
من جواب ندادم  
من برای خودت ناراحتم  
حالا بیا با نازی صحبت کن.  
سلام . اوه خانم کلاشون رفته بالا دوساته پشت خط منتظرتم.  
توی اتاقم بودم  
اوه تو که باز پکری.  
چیزی نیست .  
راست بگو  
جریان ظهر را تعریف کردم  
ستاره تو احمقی بین تا کار به جای باریک نکشیده خودت به مهرداد بگو . اونم حساسه . یه  
وقت یه چیزی میشه دیگه کار از کار گذشته .  
ولم کن نازی و از خودت بگو یه کم سرحال شم.  
از چی؟  
برو خودتو رنگ کن . من خودک این کارم . تو از نیما خوشتر اومده .؟  
اون از من خوشتر اومده  
راست می گوی ؟  
اره دروغم چیه  
تازه ازم دعوت کرده یه روز با نیلوفر و اون بریم سینما  
تو قبول کردی؟  
خب معلومه البته با تو



اخه من اون وسط اضافيم

اگه تو نيای منم نمي رم

حالا براي کي قرار گذاشتين؟

قرار نيلوفر خبر کنه

خب مبارکه

زهر مار چي مبارکه ما که هنوز بيرونم نرفتيم

خب مي ريد

ستاره بين کيه بهت مي گم خودت به مهرداد بگو.

ول کن نازي من ادم خوش شانسي نيستم و زدم زير گريه .

اخه براي چي گريه مي کنی؟

براي بي کسيم . اون از مامان که دوروزه اصلا" بهم زنگ نزده فقط من بهش زنگ زدم اينم مهرداد

ستاره خيلي بي انصافي هرکس ديگه اي بود همين کار را مي کرد به اون حق بده او خودشو نسبت به تو مسئول مي دونه

همه فقط به فکر مسئوليتشون نه من..

ستاره....

کاري نداري نازي؟

نه ولي بيشتر فکر کن

خداحافظ.

گوشي را گذاشتم . ولي اصلا" فکرم متمرکز نمي شه که فکر کنم.

ستاره مي تونم بيايم تو؟

من جواب ندادم براي همين مهرداد در را باز کرد و داخل شد.

ستاره . رفتارت درست نيست . تو براي هر چيزي قهر مي کنی . من اگه چيزي ميگم فقط صلاح رو ميخام

راحتم بذار مهرداد . همه چيز را مي دونم . شما مامان خانم جان تمام سعي خودتون رو مي کنيد که به قولی که دادين عمل کنيد اونم به نحو احسنت و از پس اين کار هم بر اومدين و براي

خوب بودن از هم سبقت گرفتین فعلا" هم که شما اولین . ولي من دوست دارم هر کس منو براي خودم بخاد نه براي قولی که داده . مي فهميد ، نه درك نمی کنید ، چرا درك کنید شما که جای من نیستین.

ستاره منم سخت بزرگ شدم ، منم پدر نداشتم و تو رو خوب درك میکنم . و مي خام تمام اون چیزهایی که خودم مي خاستم براي تو انجام بدم . من دلم براي تو مي سوزه

پس دیگه بدتر . گناه شما از همه بیشتره چون هم از روی ترحم بهم محبت می کنید هم به خاطر کمبودهای دوران کودکی خودتون . پس من این وسط چي کارم . من احمق رو بگو دل به ادمی بستم که فقط به من ترحم می کنه ..... خدایا چقدر من بدبختم.

ستاره تو چي داری میگی؟ تو به ..... ستاره منظور تو اینه که به من..... ستاره خواهش میکنم .....

من که انگار دیوونه شده بودم داد زدم . اره من به تو دلبستم . من عاشق تو شدم . حالا که به اینجا رسیدم خواهش می کنی . می خاستی همون موقع که منو دیوونه ی خودت م یکردی به فکر حالا باشی.

ستاره تو اشتباه فکر کردی من قصد این کار رو نداشتم.

مهرداد اینها رو می گفت و هی عقب می رفت تا جایی که به دیوار برخورد کرد و روی زمین نشست

ستاره با من این کارو نکن

من .....؟ تو با من این کارو نکردی ؟ با من ساده که توی زندگی همه چیزم تو هستی و هیچ دلبستگی جز تو ندارم . مهرداد دیگه دیر شده

ستاره خواهش می کنم من دیگه اون مهرداد قبل نیستم که بتونم این بازی رو تکرار کنم .

مهرداد گریه م یکرد . من به طرف اون رفتم ولی منو پس می زد .

مهداد خواهش می کنم این جور ی گریه نکن .

مهرداد از شدت گریه شونه هاش تکون می خورد . اون به طرف زمین داشت خم می شد من بغلش کردم ولی اون سنگین تر از توانم بود برای همین سرش را روی پام گذاشت.

مهرداد خواهش می کنم خانم جان بیدار می شه . من که دیگه نمی تونستم مهرداد رو توی این وضعیت ببینم گفتم: باشه هر چي تو بخای می دونم برات فراموش کردن پروانه ساخته ولی ازم نخواه عاشقت نباشم چون نمی تونم مهرداد . من به تو احتیاج دارم ، خواهش می کنم این جور ی گریه نکن ، باشه ؛ من خودمو کنار می کشم . مهرداد جوابم را بده . مهرداد سرش را از روی پام بلند کرد .

ستاره ازت میخام عاشق من نباشی.

نمي تونم ، مي فهمي نمي تونم .

ستاره

مهرداد انقدر معصوم نگاهم م يکرد که نمي دونستم چي جوابش رو بدم .

ستاره دل بستن به من مثل يه بازی ميمونه

من حاضرم وارد اين بازی بشم

ولي من دلم نمي خاد بلايي سرتو بيا

ولي من هر بلايي رو به خاطر تو مي پذيرم . مهرداد من عاشق توام ، تو که معني عشق رو مي دوني . اگه فکر مي کني عشق به من براي تو خيانت به پروانه است من حاضرم تو عاشقم نباشي ، ولي بذار من عاشق تو باشم

ستاره.....

مي خاست چيزي بگه ولي من نداشتم و دستاشو گرفتم . از هميشه داغ تر بود . مهرداد به من نزديک تر شد.

ولي ستاره.....

من که نمي خاستم مهرداد حرف بزنه پيشونيم را به لب هاش گذاشتم

مهرداد صورتم را بين دو تا دستاش گرفت.....

من گرمي لب هاش را روي لبم احساس کردم ولي چيزي نگفتم چون فکر کردم اين جوري مهرداد اروم تر مي شه . نميدونم چقدر گذشت ولي دلم مي خاست زمان بايسته و ديگه حرکت نکنه . از تماس دستهاي مهرداد با گردنم ؛ تنم داشت مي سوخت . ولي مهرداد که يك دفعه متوجه شد چي کار ميکنه منو از خودش دور کرد

ستاره براي چي گذاشتي اين اتفاق بيفته ؟

ولي من چيزي نگفتم چون فهميدم مهرداد از کار خودش پشيمونه

منو ببخش ستاره من منظوري نداشتم ، فراموش کن . اين کارو مي کني اره؟

ولي من جواب نمي دادم و نمي تونستم امشب رو فراموش کنم .

ستاره به حرف من گوش مي دي . يه کاري بکن . اصلا" من براتون يه جايي رو کرايه مي کنم بعد خودم براي يه مدت مي رم مسافرت .

مهرداد همين جور را ه مي رفت و با خودش حرف مي زد . نمي دونم از چي مي ترسيد . بايد يه  
کاري مي کردم انگاري ديوونه شده بود

مهرداد..... مهرداد.....

منو صدا زدي؟

اره تو از چي مي ترسي؟

همين طوري که مي نشست گفت: ستاره تو نمي توني بفهمي.

خب بگو شايد بفهمم

ستاره ..... من يه زماني پروانه را خيلي دوست داشتم ولي هيچ وقت نفهميدم چي شد که خود  
کشي کرد . حالا ميترسم براي تو هم اتفاقي بيفته

مطمئن باش من هيچ وقت خودم رو نمي کشم .

ستاره از کارم ناراحت شدي؟

مهرداد سرش را پايين انداخت . من از اين که مهرداد مثل پسر بچه ها خجالت مي کشيد خندم  
گرفته بود.

نه ناراحت نيستم

مهرداد پاهاشو بغل کرد و سرشو به ديوار تکیه داد

ستاره واقعا "دوستم داري؟

اره من عاشقتم

مهرداد لبخند غمگيني زد.

ولي بعد پشيمون مي شي .

تو شايد ولي من هرگز

سرم رو به بازوش تکیه دادم

ستاره يه قولی بهم مي دي ؟

اره

هيچ کس از عشق منو تو هيچي نفهمه

چرا ؟

بهم قول مي دي؟

اره

يه قول ديگه هم مي دي؟

هر چه تو بخاي قبول دارم

هر وقت پشيمون شدي فقط بهم بگو . قول ميدم بدون هيچ اعتراضی برم

مهرداد اين چه حرفيه ؟

حالا قول بده كه خيالم راحت بشه

باشه قول ميدم

سرشو روي سرم گذاشت

دوستت دارم . خيلي وقته گرفتارت شدم

از اينكه مهرداد هم دوسم داره خوشحال بودم براي همين دستش رو محكم فشار دادم

موقع رفتن مهرداد دستم رو بوسيد و شب بخير گفت .

تمام شب خواب به چشمم نمي اومد . يك لحظه از فكر مهرداد و كاراش بيرون نمي رفتم . هنوز لبم مي سوخت حتي با فكريشم تنم داغ مي شد.

صبح روم نمي شد توي چشمهاي مهرداد نگاه كنم.

صبح به خير

سلام صبح توام بخير مادر

ستاره امروز دو ساعت كلاس داري؟

بله

خب من خودم ميام دنبالت . چون امروز وسايلت رو مي فرستن . در ضمن يادم رفت بگم پرده اي كه سفارش داده بودي آماده است اونم تا عصر مياد وصل مي كنه .

من فهميدم مهرداد داره فيلم مياد چون من اصلا" پرده اي سفارش نداده بودم .

خيلي ممنون چقدر زود آماده كرد

مهرداد يه لبخند كم رنگ زد. پاشو براي امروز كلي كار داريم.

تا مدرسه مهرداد حرفي نزد ولي معلوم بود فکرش مشغوله .  
ده ميام دنبالت .

خداحافظ

به نازي در مورد شب قبل فقط گفتم ازش معذرت خاستم .نمي دونستم چي بهش بگم .

مهرداد دير کرده ستاره ميخاي پيشت بمونم

نه تو برو گفت مياذ دنبالم

اوناهاش اومد ميخاي برسونيمت ؟

نه با نيلوفر ميرم

من با لبخند از نازي خداحافي کردم . فکر نمي کردم انقدر مسئله مهم باشه

سلام

بخشيد دير کردم . خيلي معطل شدي؟

نه زياد اتفاقي افتاده

نمي دونم . مامانت به شرکت زنگ زد . گفت که وسايلش رو جمع کرده و تا عصر براش کارگر  
بفرستم . ولي نمي دونستم بهش چي بگم

شما نمي خواهيد ما ديگه اينجا باشيم/؟

ستاره همه چيز به تو بستگي داره ..... تو هنوز پشيمون نشدي؟

اين چه حرفيه . شما فکر مي کنيد من بچه ام و همين جوري به حرفي زدم . انگار هنوز باورم  
نداريد

ستاره بهم حق بده . هر کس ديگه اي هم جاي من بود تو رو قبول نمي کرد .

باشه مهرداد منت سرم بذار . ولي بدون من پا عقب نمي کشم براي با ر هزارم مي گم من .....  
تورو ..... دوست دارم.....

ستاره باور کن منم دوست دارم و نمي خام منت سرت بذارم.

خودمن وقتي اون مانتو و روسري ابي را سرت كردي ديگه از فكرم بيرون بيرون نمي رفتي. من تا اون موقع دوستت داشتم ولي نه اين جورى . خيلى به خودم قبولوندم كه من جاي پدرتم براي همين روي اين موضوع تاكيد مي كردم . ولي تو با اين كارات منو هم ديونه كردي .

مهرداد ديگه در موردش حرف نزن من تورو دوست دارم توام منو دوست داري پس همه چيز تمومه .

ولي ستاره مشكل اصلي داره مياد.

دم دره خونه داشتن ميزها رو مياوردن پايين . مهرداد ماشين را جلوتر پارك كرد . پياده شديم من مستقيم توي اتاقم رفتم تا جا را براي وسايل باز كنم .

مهرداد با مردي داشت احوال پرسى مي كرد از توي راهرو سرڪ كشيديم . كثافت اون براي چي با اين اومده بود . خانمجان با دقت داشت سياوش رو نگاه مي كرد . فكر كنم شناخته بودش .

خانم ببخشيد بريد کنار . كدو اتاق ببرم.

اوه ببخشيد بفرمائيد ؛ اتاق اخري

ستاره مادر بيا اينجا كارت دارم .

من بدون اين كه سرم را بلند كنم رد شدم هنوز به اشپزخانه نرسيده بودم كه سياوش سلام كرد و من مجبور شدم جواب بدم . ويك راست رفتم پيش خانم جان.

ستاره مادر به نظرم اين همون پسر مزاحمه

نمي دونم خانم جان

وا مادر من كه چشو چارم نمي بينه شناختمش تو يادت نيست .

اخه من نگاهش نكردم.

خانم جان وسايل ستاره قشنگه؟

اره مادر رفتن؟

بله رفتن.

مهرداد مادر اون پسره كه باهاش حرف مي زدي كي بود؟

پسر خواهر دوستمه واسه چي؟

آخه مادر من مي گم همون پسره مزاحمه كه دنبال ستاره بود .

اره ستاره؟

من نمي دونم عمو اڅه اونروز درست نگاهش نكردم . مهرداد خواست باز سوال كنه كه از شانسم زنگ خونه رو زدن .

امروز اينجا چه خبره اينا ديگه كين ؟

اومدن براي پرده

من و خانم جان توي اشپزخونه نشستيم

مهرداد مي گه امروز مادرتم به سلامتي مياد اينجا

بله خانم جان

يه نيم ساعتې تنها توي اشپز خونه بودم و فكر ميكردم اگه به مهرداد بگم چه عكس العملي نشون مي ده .

ستاره بيا پرده ها رو بين . خانم جان كجاست

توي حياط . واي خدايا چقدر قشنگه . چقدر سليقتون خوبه .

براي همين تورو انتخاب كردم .

اين كارو كه من به زور كردم به نفع خودتون نگرديد

ستاره بهم راست مي گي ؟

در مورد چي؟

تو براي چي از سياوش مي ترسي .

من از اون نمي ترسم

نمي ترسي ولي هر وقت مي بينيش رنگت مثل گچ سفيد مي شه حالا راست بگو .

نه چيزي نيست

باشه من قبول مي كنم

من از مهرداد خجالت كشيدم و سرم راپايين انداختم .

من بايد برم كمك مامانت تو هم مياي ؟

بله چون هنوز وسيله دارم بايد بيارم

پس بپوش تا بريم

من سريع آماده شدم . يه هيچان خاصي داشتم .



انگار خیلی خوشحالی ؟

اره ولی دلپیشو خودم هم نمی دونم

ولی من می دونم

چی؟

روی صندلی کنارت نشسته .

مهرداد با صدای بلند می خندید . منم می بخندیدم . مهرداد شادتر از گذشته بود ولی با یه غم تو چشماش .

مامان در خونه رو باز گذاشته بود وکارگر ها داشتن وسایل رو جمع می کردن .

سلام.

سلام تو برای چی اومدی؟

خب می خواستم کمکتون کنم

تو فقط تو دست وپایی .

سلام اقا مهرداد افتادید تو زحمت

خواهش می کنم چه زحمتی ؟ می خاستین وسایلی که قراره تو انباری بذارن رو مشخص کنید تا دوباره کاری نشه .

بله مشخص کردم . دخترم برو مادر توی اتاقت ببین چیزی از قلم نیفتاده باشه.

نمی دونم چرا مامان فقط جلوی بقیه با من خوب بود .توی اتاقم که رفتم اشک توی چشم جمع شد . دلم برای اتاقم تنگ می شد . وسط اتق روی زمین نشستم . یاد آخرین روزی که توی اتاقم بودم اشکم را سرازیر کرد .

با خاطره ی بد یاز اینجا می رفتم

ستاره عمو جون گریه می کنی؟

سرم را بلند کردم مامان و مهرداد دم در اتاق بودن . مهرداد دستو پاشو گم کرده بود دیدم اگه کاری نکنم خودشو لو میده .

چیزیم نیست دلم برای اتاقم تنگ می شه . و با خنده بلند شدم .

مامان چشماشو خمار کرده بود و نگاهم می کرد ولی برایم مهم نبود برای همین به روم نیاوردم . مهرداد وسایلم را بلند کرد و توی ماشین خودش گذاشت .

نسرین خانم تخت ستاره جون را نیارید دیگه خیلی کهنه شده

خب اونجا چي کار کنه ؟

براش یه نو خریدم .

مامان حتي تشکر هم نکرد . بیشتر وسایل را توي ماشین گذاشتیم فقط تعداد کمی موند که با یه وانت کارش تمام می شد . دم خونه مامان با خانم جان احوالپرسی می کرد مهرداد برگشت تا بقیه ی وسایل رو بیاره

حسابی هال شلوغ شده بود . برای همین رفتم تا لباسم رو در بیارم و مشغول کار بشم

نه انگار از یه تخت به رد بوده

دیدم مامان دم در اتاق ایستاده .

من به مهرداد گفتم اینا رو بخره .

تو گفتم منم باور کردم . ادم فکر می کنه اتاق عروسه .

از حرف مامان خیلی ناراحت شدم اون همیشه خیلی تیزه . بهش اعتنا نکردم . خواستم از اتاق برم بیرون که جلومو گرفت و گفت : مواظب رفتارت باش . من بازم چیزی نگفتم . دستشو توي سینه ام گذاشت

تا من نبودم اینجا خبری شده ؟

نه هیچی؛ دنبال چي می گردی؟

هیچی برو

رفتم تا وسایل را توي هال بیارم . حالا می فهمم که چرا مهرداد م یگفت تازه مشکل اصلی میاد

بقیه وسایل هم رسید . همه به جز خانم جان کمک کردن تا بالاخره خونه سروسامان بگیره . مامان برای انتخاب اتاقش پاشو توي یه کفش کرده بود که اتق نزدیک اتاق منو ورداره . ولی اونجا پر وسیله بود و حالت انباری داشت . ولی اخر خانم جان گفت نزدیک اون باشه تا به اونم کمک کنه و مامان قبول کرد ولی از اتق منو مهرداد دور شد .. من خیالم راحت شد .

شب همه خسته و کوفته بعد شام خوابیدیم و بقیه کارها موند برای فردا.

از سروصدا معلوم بود همه بیدار شدن.

ولش کن مادر . بچه خسته شده خیلی کار کرده .

باشه خانم جان . ديگه بايد بيدار بشه . ستاره بيدار شو .

بيدارم الان ميام . از روي تخت كه بلند شدم تمام بدنم درد مي كرد كمپي كش و قوس اومدم و جلوي ميز ارايشم نشستم . موهاهيم را شانه زدم و از اتاق خارج شدم . دست و صورتم رو شستم و به اشپز خانه رفتم .

صبح بخير

صبح تو. هم بخير . زود صبحانه ات رو بخور تا بقيه كارها رو انجام بديم امروز بايد تمام اسباب را جاگير كنيم .

مادر بذار بچه بيدار بشه اون هنوز گيجه . بيا مادر بشين تا برات چاي بريزم .

ممنون خانم جان

اقا مهرداد را بيدار نمي كنيد؟

چرا مادر برو صداش كن

خانم جان روش به من بود و اين را گفت ؛ تا خواستم بلند شم مامان بلند شد و گفت : خودم ميرم . من هنوز ننشسته بودم كه صداي مهرداد اومد.

من اومدم هيچ كس زحمت بيدار كردنم را نكشه . صبح همه بخير .

صبح شما هم بخير اقا مهرداد بشينيد براتون چايي بيارم .

ممنون خودم مي ريزم .

و به طرف سماور رفت از اين كه مامان كنف شده بود خوشحال شد م ولي پيش خودم گفتم : دختر مامانته . مامان طوري نشستته بود كه مهرداد روي هر صندلي مي نشست پيش اون بود . مهرداد يه نگاهي كرد و با چايي از اشپز خانه بيرون رفت .

مادر صبحتنه نمي خوري ؟

نه خانم جان ديگه ظهر ناهار مي خورم

باشه مادر هر جور راحتی.

من كه سير شده بودم بلند شدم تا خواستم برم مامان صدام زد.

ستاره ظرف ها را بشور من كار دارم

نه مادر برو من خودم مي شورم

وا خانم جان نخوايد بي عارش كنيد .

من رفتهم واستکان ها رو شستم و رفتهم توي هال . بقيه اسباب را بايد توي زیر زمین مي گذاشتم براي همين با کمک هم بردیم توي حیاط و مهرداد توي زیر زمین جاگیر مي کرد .

بچه ها بياین تو ناهار آماده است

مگه ساعت چنده؟

من روي ساعت مچيم نگاه کردم ، چه زود ساعت دو شده بود .

ساعت دو عمو.

راست مي گي ؟ براي همين دارم از گرسنگي مي ميرم .

واي خدا مرگم بده آقا مهرداد چرا زودتر نگفتين تا براتون يه چيزي بيارم .

خيلي ممنون نسرين خانم . حالا بریم داخل ديگه بجز اين يه کارتون ديگه چيزي نمونده منم اينو مي ذارم و ميام .

من و مامان رفتيم داخل و به خانم جان کمک کردیم . بعد از ناهار ظرف ها رو شستم و مامان چايي ريخت و با هم رفتيم توي هال . روي مبل بغل خانم جان نشستم . مامان به همه چاي تعارف کرد ولي چايي من را روي ميز گذاشت و روي مبل نزديك مهرداد نشست و شروع به صحبت کرد.

خب اقا مهرداد حسابي توي زحمت افتادين.

خواهش مي کنم من که کاري نکردم.

مهرداد به من نگاه کرد که سرم را به مبل تکیه داده بودم و بلند شد و گفت : بیشتر زحمتو اين دختر کشيده . در حين صحبت جاشو عوض کرد و چاي من را هم آورد .

خيلي ممنون خودم بر مي داشتم

مگه نه ستاره؟

چي حواسم نبود.

تو بیشتر از همه خسته شدي

نمي دونستم چي بگم براي همين ساکت شدم و به جاي من مهرداد گفت: براي همين من به ستاره خانم جايزه مي دم .

چه خوب مادر مثل اون دفعه

مامان سريع پرسید : کدوم دفعه خانم جان؟

مهرداد که دید خانم جان داره جریان بیرون رفتن ما رو لو می ده زود جواب داد

خب با شام بیرون چطورید؟

من قبول دارم

اخه توی زحمت می افتین

نه نسرین جون برید خوبه

نه خانم جان بدونه شما نمی ریم

مامان از این حرف من انگار خوشحال نشده باشه بهم نگاه کرد ولی چیزی نگفت . قرار شد عصر همه با هم بریم بیرون. تا عصر چند ساعتی بیشتر نمونده بود برای همین همه توی هال دور هم نشستیم و صحبت می کردیم . به جز خانم جان که یه چرتی هم زد .

موقع آماده شدن چون مهرداد مانتو اییم رو دوست داشت اونو پوشیدم و یه دستی به صورتم کشیدم ول یخیلی ملایم چون مامان گیر می داد . روسری مامان پیشم نبود برای همین پیش مامان رفتم . اون و خانم جان زودتر آماده شده بودن و با هم گرم صحبت بودن .

مامان روسری ایبه رو بهم می دین سرم کنم .

مامان سرش رو بلند کرد و تا منو دید تعجب کرد انگار دفعه ی اولشه منو می بینه . خانم جان هی قریون صدقه ام می رفت . مامان که عصبانی شده بود گفت: مانتوت رو عوض کن اون مشکیه رو بیوش . اون روسری هم برای سن تو مناسب نیست .

آخه چرا ؟ بهم میاد

نمی شه برو صورتت رو هم بشور.

من ناراحت شدم . خواستم برگردم که رودر روی مهرداد شدم . اون دوباره سه تیغه کرده بود و کت شلوار سبز تیره با بلوز سبز روشن پوشیده بود من ناخودآگاه لبخند زدم چون خیلی قشنگ شده بود مهرداد جواب لبخنم را داده و بلند گفت : اینم جایزه ی ستاره خانم که گفته بودم و یه کادو بهم داد . من شوکه شده بودم برای همین گفتم : مهرداد . مهرداد با ابرو علامت داد و من زود متوجه شدم .

خیلی ممنون عمو چرا زحمت کشیدین . من برم لباسها م رو عوض کنم زود بیام .

احتیاجی نیست ، شما کادوتون رو باز کنید .

من به مهرداد نگاه می کردم . چشمم به مامان افتاد که باز با چشمهای باریک منو نگاه می کرد .

باز کن مادر بین مهرداد برات چي خریده ؟

کادو رو باز کردم به حریر ابي روشن بود . که خیلی از روسري ابيه به مامان قشنگ تر بود من از خوشحالي نمي دونستم چي کار کنم براي همين زود سرم کردم و به همه گفتم بهم مياد ؟  
مهرداد لبخند م يزد .

مثل ماه شدي مادر ، پاشم برات اسفند دود کنم .

خانم جان اينو گفتم و توي اشپز خانه رفت . مامان بلند شد و به طرف مامان اومد .

خيلي ممنون اقا مهرداد ولي به نظرتون براي ستاره زود نيست مثل خانم ها لباس بپوشه و ارايش کنه . اون فقط به بچه است.

مامان از عمد منو بچه خطاب کرد و مي خاست به مهرداد بفهمون من ارايش کردم .

ولي به نظر من ستاره براي خودش خانميه . چون به خانم بايد متانت و نجات داشته باشه که ستاره اينها رو داره و ارايشش انقدر کم وملايم هست که من از اين جلو متوجه نشدم ت اينکه شما گفتين .

مامان ديگه جواب نداد خانم جان با اسفند اومد بيرون و صلوات مي فرستاد ودور سر من مي گردوند . مامان رفت توي حياط و منتظر بقيه شد . خانم جان توي اشپز خانه برگشت . من از موقعيت استفاده کردم .

مهرداد از کجا ميدونستي روسري مال من نيست

خب چون سر مامانتم ديده بودم .

چرا جواب مامان را دادي حالا به وقت بو مي بره .

فکر نمي کنم . فقط دلم مي خاست بشينه سر جاش و تو رو خيط نکنه .

مهرداد اون مادرمه اين قصد را نداره اون به مقدار حساسه .

ولش کن . مهرداد دستم را گرفت و گفت : ستاره..... خيلي قشنگ شدي ، فکرشو نمي کردم با ارايش اينقدر قشنگ بشي .

بريم مادر

مهرداد هول شد و دستم را ول کرد و گفت: بله من درو قفل مي کنم

نمي دونم خانم جان حرفامون رو شنیده بود يا نه ، ولي توي خودش بود .

من زود بيرون رفتم . من ومامانم عقب نشستيم . توي را کسي حرف نمي زد . مهرداد ظبط را روشن کرد و از توي اينه منو نگاه کرد فهميدم اين کارو به خاطر من کرده چون اون توي ماشين نوار گوش نمي داد

وا! مادر تو هيچ وقت موار گوش نمي دادي

خب خانم جان مگه بده؟ دیدم کسی حرف نمی زنه  
قربون پسرم برم که اینقدر از اومدن نسرين خوشحاله  
من از این حرف خانم جان ناراحت شدم ولي پاي این گذاشتم که خانم جان به خاطر مامان که  
توي خودشه این کارو کرده . خانم جان دوباره حرفش رو تکرار کرد و این بار از مادرم پرسید  
:درست نیست نسرين جون پسرم خيلي تغيير کرده .  
خانم جان اقا مهرداد خيلي وقتعوض شدن . این تغيير روي ظاهرشونم تاثير گذاشته .  
خانم جان انگار تازه متوجه ي منظور مامان شده بود به مهرداد نگاه کرد .  
نمی دونستم چي بگم براي همين ساکت شدم و به جاي من مهرداد گفت: براي همين من به  
ستاره خانم جایزه می دم .  
چه خوب مادر مثل اون دفعه  
مامان سریع پرسید : کدوم دفعه خانم جان؟  
مهرداد که دید خانم جان داره جریان بیرون رفتن ما رو لو می ده زود جواب داد  
خب با شام بیرون چطورید؟  
من قبول دارم  
اخره توي زحمت می افتين  
نه نسرين جون برید خوبه  
نه خانم جان بدونه شما نمی ریم  
مامان از این حرف من انگار خوشحال نشده باشه بهم نگاه کرد ولي چیزی نگفت . قرار شد عصر  
همه با هم بریم بیرون. تا عصر چند ساعتی بیشتر نمونده بود براي همين همه توي حال دور هم  
نشستیم و صحبت می کردیم . به جز خانم جان که یه چرتی هم زد .  
موقع آماده شدن چون مهرداد مانتو اییم رو دوست داشت اونو پوشیدم و یه دستي به صورتم  
کشیدم ول یخيلي ملایم چون مامان گیر می داد . روسري مامان پیشم نبود براي همين پیش  
مامان رفتم . اون و خانم جان زودتر آماده شده بودن و با هم گرم صحبت بودن .  
مامان روسري ایبه رو بهم می دین سرم کنم .  
مامان سرش رو بلند کرد و تا منو دید تعجب کرد انگار دفعه ي اولشه منو می بینه . خانم جان  
هي قربون صدقه ام می رفت . مامان که عصباني شده بود گفت: مانتوت رو عوض کن اون  
مشکيه رو بپوش . اون روسري هم براي سن تو مناسب نیست .  
آخه چرا؟ بهم میاد

نمي شه برو صورتت رو هم بشور.

من ناراحت شدم . خواستم برگردم که رودر روي مهرداد شدم . اون دوباره سه تيغه کرده بود و کت شلوار سبز تيره با بلوز سبز روشن پوشيده بود من ناخودآگاه لبخند زدم چون خيلي قشنگ شده بود مهرداد جواب لبخنم را داده و بلند گفت : اينم جايره ي ستاره خانم که گفته بودم و يه کادو بهم داد . من شوکه شده بودم براي همين گفتم : مهرداد . مهرداد با ابرو علامت داد و من زود متوجه شدم .

خيلي ممنون عمو چرا زحمت کشيدين . من برم لباسها م رو عوض کنم زود بيام .

احتياجي نيست ، شما کادوتون رو باز کنيد .

من به مهرداد نگاه مي کردم . چشمم به مامان افتاد که باز با چشمهاي باريک منو نگاه مي کرد .

باز کن مادر بين مهرداد برات چي خریده ؟

کادو رو باز کردم يه حرير ابي روشن بود . که خيلي از روسري ابيه يه مامان قشنگ تر بود من از خوشحالي نمي دونستم چي کار کنم براي همين زود سرم کردم و به همه گفتم بهم مياي ؟ مهرداد لبخند م يزد .

مثل ماه شدي مادر ، پاشم برات اسفند دود کنم .

خانم جان اينو گفت و توي اشپز خانه رفت . مامان بلند شد و به طرف مامان اومد .

خيلي ممنون اقا مهرداد ولي به نظرتون براي ستاره زود نيست مثل خانم ها لباس بپوشه و ارايش کنه . اون فقط يه بچه است.

مامان از عمد منو بچه خطاب کرد و مي خاست به مهرداد بفهمون من ارايش کردم .

ولي به نظر من ستاره براي خودش خانميه . چون يه خانم بايد متانت و نجابت داشته باشه که ستاره اينها رو داره و ارايشش انقدر کم وملايم هست که من از اين جلو متوجه نشدم ت اينکه شما گفتين .

مامان ديگه جواب نداد خانم جان با اسفند اومد بيرون و صلوات مي فرستاد ودور سر من مي گردوند . مامان رفت توي حياط و منتظر بقيه شد . خانم جان توي اشپز خانه برگشت . من از موقعيت استفاده کردم .

مهرداد از کجا ميدونستي روسري مال من نيست

خب چون سر مامانتم ديده بودم .

چرا جواب مامان را دادي حالا يه وقت بو مي بره .

فکر نمي کنم . فقط دلم مي خاست بشينه سر جاش و تو رو خيط نکنه .



مهرداد اون مادرمه این قصد را نداره اون یه مقدار حساسه .

ولش کن . مهرداد دستم را گرفت و گفت : ستاره..... خیلی قشنگ شدی ، فکرشو نمی کردم با ارایش اینقدر قشنگ بشی .

بریم مادر

مهرداد هول شد و دستم را ول کرد و گفت: بله من درو قفل می کنم

نمی دونم خانم جان حرفامون رو شنیده بود یا نه ، ولی توی خودش بود .

من زود بیرون رفتم . من و مامانم عقب نشستیم . توی را کسی حرف نمی زد . مهرداد ضبط را روشن کرد و از توی اینه منو نگاه کرد فهمیدم این کارو به خاطر من کرده چون اون توی ماشین نوار گوش نمی داد

وا! مادر تو هیچ وقت موار گوش نمی دادی

خب خانم جان مگه بده؟ دیدم کسی حرف نمی زنه

قربون پسرم برم که اینقدر از اومدن نسرين خوشحاله

من از این حرف خانم جان ناراحت شدم ولی پای این گذاشتم که خانم جان به خاطر مامان که توی خودش این کارو کرده . خانم جان دوباره حرفش رو تکرار کرد و این بار از مادرم پرسید :درست نیست نسرين جون پسرم خیلی تغییر کرده .

خانم جان اقا مهرداد خیلی وقته عوض شدن . این تغییر روی ظاهرشونم تاثیر گذاشته .

خانم جان انگار تازه متوجه ی منظور مامان شده بود به مهرداد نگاه کرد .

مادر تو ریشت رو زدی؟

مگه عیبی داره مادر تازه قشنگ ترم شدم مگه نه؟

اره مادر جون

خانم جان انگار همه ی عالم رو دوست داشت . ولی نمی دونم مامان از این متلك گفتن چي عايدش می شد . مهرداد انگار میخواست جو را عوض کنه گفت: خب ديگه از توي تيب من بياین بیرون من همه جور ی قشنگم . کجا دوست دارید بریم ؛ نسرين خانم ؟

من متوجه شدم مهرداد این کارو برای این کرد که خیال خانم جان راحت بشه .

مامان با یه لیخن گفت : هر جا خودتون دوست دارید

پس اول مي ريم بازار چون اكثر خانمها دوست دارن همش خريد كنن و بعد هم يه رستوران حسابي. قبول؟

همه قبول كردن . مامان همه انگار ديگه ناراحت نبود . با خانم حان شروع به حرف زدن كرد . ولي منو مهرداد ساكت بوديم و به اهنگ گوش مي داديم . مهرداد كه متوجه ي حال شده بود اولين پاساژ نگه داشت

خب رسيديم همه پياده شين

داخل پاساژ خيلي چيز پسنديدم ولي از ترس مامان چيزي نگفتم . همه از من جلوتر بودن . دم جواهر فروشي ايستادم . يه قلب زيبا و كوچك كه زنجير ظريفي از داخل اون رد شده بود نظر منو جلب كرد نمي تونستم ازش چشم بردارم

كدومش چشمتو گرفته؟

مهرداد تويي؟

اره بگو كدومشو دوست داري؟

اون زنجير با قلبش رو نگاه كن . و با انگشت بهش نشون دادم . مهرداد مثل هميشه خنديد

بريم همه منتظر تو هستن

من دنبالش را افتادم . خيلي ازشون عقب بودم

چرا انقدر نعطل م يكني

معذرت مي خام مامان .

حالا عيب نداره بهتره ديگه براي شام بريم.

شام را در سكوت و آرامش خورديم و همه خسته ولي سرحال برگشتيم خونه . ديگه دير وقت بود براي همين با تشكر از مهرداد براي خواب به اتاقي خودمون رفتيم . در را بستم و بعد از تعويض لباس خودم را روي تخت انداختم ولي توي فكر اون قلب و زنجير بودم . چراغ را خاموش كردم كه بخابم چون خيلي خسته بودم .

صبح با صداي مامان بيدار شدم و براي مدرسه آماده شدم . موقع رفتن ديدم مامان صبر کرده و نرفته .

اقا مهرداد مي شه منم بيام . بعد از ستاره جون منو يه جايي پياده كنيد .

شرمنده نسرين خانم ستاره بايد امروز خودش بره چون من جايي كار دارم و مسيرم بهش نمي خوره

من حسابي پكر شدم چون اصلا" حوصله نداشتم پياده برم

مامان ديگه صبر نگرډ چون ديرش مي شد و مهرداد براي من به تاكسي تلفني زنگ زد .  
اين جوړي بهتره امروز خودت برو تا ديگه عادت كنه خودش بره وگرنه بايد هرروز با خودمون  
ببريمش اون موقع صبح ها هم نمي تونيم تنها باشيم .

----- به ستاره خانم ديگه يه زنگي به ما نمي زنيډ .

حالا نه شما مي زنيډ . از وقتي دوست جديد پيدا كرديد مارو فراموش كرديد

چي ميگي ستاره خل شدي ؟

راستي چه خبر از نيما ؟

هيچي خبر خاصي ندارم . ولي تقريبا" هرروز با هم تماس داريم

افرين

ازم اجازه گرفت كه بهم زنگ بزنه و منم قبول كردم . خيلي محترمه . نيلوفر از همه چي خبر داره .  
انگار مامانشون هم خبر داره .

راست مي گي؟

اره خودش اينجور گفت

پس يه قصدي داره

نازي خجالت كشيد و سرش را انداخت پايين و حرف توي حرف آورد .

راستي به مهرداد جريان سياوش رو گفتي؟

نه هنوز وقتش نيست .

پس كي وقتشه؟ حتما" كار كه ا زكار گذشت

برو تو هم وقت گير اوردي تا مي خاد حرف توي حرف بياره سياوش را وسط مي كشه . تو خودت  
اگه جاي من بودي روت مي شد به نيما بگي؟

خب چون عاقلم اول از هر چيزي اين موضوع را بهش مي گفتم كه راحت بشم .

ديگه از خوندن فيزيك منصرف شدي؟

حالا معلوم شد كي حرف تو حرف مياره .

من خنديدم .

نميري كه مي خندي انقدر خاستني مي شي . بيچاره مهرداد . نه نيما گفته برم خونهبشون بهم  
درس مي ده .

چه خوب . سینما نرفتین؟

هنوز نه چون صلاح ندیدم .

آخر وقت دم در از هم جدا شدیم . چون نازی با نیما و نیلوفر می رفت . نازی معذرت خواست و ازم خاست تا دیر نشده روی این موضوع فکر کنم و به مهرداد بگم . من بوسیدمش و گفتم در موردش فکر می کنم .

مهرداد دنبال نیومده بود و کلاس هم تا چها رونیم طول کشیده بود . من پیاده راه افتادم تا به ایستگاه برسم توی را تمام مدت توی این فکر بودم که چه جوری به مهرداد بگم اخه حالا با وجود مامان .... باید به بهونه اشکال فیزیکی بکشمش توی اتاق و همه چیزو بگم تا خیالم راحت بشه و با خودم عهد بستم امشب هر جوری شده به مهرداد بگم. خیلی طول کشید ولی اتوبوس نیامد برای همین سوار تاکسی شدم . همزمان با من یه آقای دیگه هم سوار تاکسی شد ولی من رویم به بیرون بود و اون رو ندیدم .

اقا کس دیگه ای رو سوار نکنید

تا این را گفت برگشتم دیدم سیاوشه ؛ دلم می خاست خودم رو پرت کنم بیرون .

سلام

اقا مزاحم خانم نشید

به تو ربطی نداره . نامزدمه باهم قهر بودیم حالا اومدم اشتی . تازه تو کرایه ات را دو برابر بگیر.

بخشید

خب خانم دیگه جوابم رو نمی دی؟

نمی تونستم حرف بزنم . جلوی راننده بد بود بفهمه منو اون غریبه ایم برای همین هیچ جوابی ندادم . تا خونه ؛ یک ریز حرف زد ولی من جواب ندادم . برای اینکه از دستش راحت شم کمی مونده به خونه . خاستم پیاده شم.

اقا نگه دارید پیاده می شیم

حساب می کنم .

من پول را محکم توی صورتش انداختم و سریع راه افتادم خدا، خدا می کردم که دیگه پیاده نشده باشه ولی بد پیله باز داشت دنبال میومد.

صبر کن . یه جواب درست و حسابی بهم بده . اصلا" قرار بذار تا با هم بیشتر حرف بزنیم .

هی صبر کن ببینم تو چی چی کار داری دنبال این دختر راه افتادی. تمام بدنم لرزید چون صدا برام آشنا بود می ترسیدم برگردم پاهام سست شده بود

به تو چه ، اون رفیقمه

با عجله برگشتم

به خدا دروغ می گه. ولی سیلی مامان انقدر محکم بود که به زمین خوردم . سیاوش پاشو به فرار گذاشت .همون موقع صدای ترمز ماشین رو شنیدم . سرم رو بلند کردم . با دیدن مهرداد دیگه هیچی نفهمیدم و دنیا جلوی چشمم سیاه شد . فقط صدای مهرداد را شنیدم که به مامان می گفت در ماشین رو باز کن و منو بغل کرد . دیگه هیچی نفهمیدم .

بیا مادر چشاشو باز کرد . ستاره مادر خوبی؟

اگه بیدار بشه خودم می کشمش خانم جان

نسرین جون این طوری که نمی شه . خب دختری قشنگه دنبالش می کنن . تو که نباید این دختر رو بزنی .

اخه خانم جان پسره چشمشو انداخت تو چشم می گه به تو چه ،رفیقمه با هم چند سال دوستیم الان هم از گردش میایم.

دلم می خاست پاشم بگم به خدا مامان داره دروغ می گه . ولی توان نداشتم . تا خواستم دستم را تکون بدم احساس درد کردم . سرم مانع از تکون خوردنم می شد .از لای چشمم مهرداد را دیدم که دورتر از هم ایستاده و هیچ حرفی نمی زنه و مامان هم هی دروغ سر هم می کنه و از این موقعیت سو استفاده می کنه . چشم هام را باز کردم .

پاشو فیلم در نیار دختره بی شعور با ابروی من باز میکنی ؟ نمی گئی اینجا همه آقا مهرداد رو می شناسن براشون بده . کافی نبود توی اون محل روم نمی شد سرم رو بلند کنم .

بس کن نسرین دختری خیلی خانمه توی این چند روزی که اینجا بود به ما ثابت شده چرا این جور می گئی ؟

خانم جان شما مثل مادرم هستین . همش تلفن های مشکوک داشت . هی مزاحم تلفنی داشتیم . اخه من که بچه نیستم که این چیز ها رو نفهمم .

من از دست مامان انقدر ناراحت شده بودم که دلم می خاست بمیرم . وقتی که به مهرداد نگاه کردم تا با نگاه از اون کمک بخام دیدم اون اشکش رو پاک کرد و از اتاق خارج شد .دیگه نمی تونستم جلوی اشکم رو بگیرم . برای همین رویم رو برگردوندم که کسی متوجه نشه . می خاستم بلند شم و محکم بزنم تو بصورت مامان و بگم چی گیت میاد که بد منو بگئی ؟

خانم جان مامان را از اتاق بیرون کرد و خودش مرا بیرون کرد و خودش مرا بوسید و از اتاق خارج شد و با یه سوپ داغ برگشت .

به دل نگیر مادر اروم می شه دوباره با اشتی می کنین . مادری دلش هزار راه می ره ، دنیا پر از گرگه ، تو هم باید مویذب باشی .

خانم جان هم طوری حرف می زد که انگار حرفهای مامان رو باور کرده .

من با دلی شکسته چند تا قاشق سوپ خوردم و از خوردن بقیه امتناع کردم .

خانم جان هم اصرار نکرد و منو تنها گذاشت . من توی تنهایی فقط اشک می ریختم . یعنی مهرداد حرفهای مامان را باور می کنه توی همین فکر بودم که در باز شد و مهرداد داخل شد و یک راست سراغ سرم رفت و اونو چک کرد و چون دیگه تمام شده بود کنار تخت نشست و دستم را گرفت و سوزن را درآورد و پنبه الکلی را روی اون گذاشت و نگه داشت .

لب هام خشک بودن و به سختی از هم باز می شدن .

مهرداد تو حرفهای مامانم رو باور می کنی ؛ برام خیل مهمه؟

مهرداد مستقیم نگاهم می کرد اشک را توی چشمهایش دیدم و به حالت زمزمه گفت : دلم می خاد باور نکنم و بلند شد که بره .

حالا خوب استراحت کن چون دکتر گفت فشارت خیلی پایینه . باید بهتر که شدی بهم جواب بدی چون خودم از دم مدرسه دیدمت که سوار اتوبوس نشدی تا اون که اومد سوار تاکسی شدی . اونم درست .

مهرداد سرش رو برگردوند که اشکشو ببینم و اتاق را ترک کرد .

پس اومده بود دنبالمو فکر کرده بود .... خدایا! من می خاستم امشب همه چیزو بهش بگم .

سرو صداها خوابیده بود ، معلومه همه خوابیدن . برای اطمینان لای در را باز کردم . همه چراغها خاموش بود. در را اهسته بسته بستم . سرم را یا دو دستام گرفتم ، نمی دونستم چیکار کنم . احساس خفگی می کردم . بلند شدم و پنجره را باز کردم نسیمی که به صورتم می خورد وسوسه ام می کرد تا برم توی حیاط . از توی هال که نمی شد رفت ....ولی.....

اره از پنجره ی اتاقم می تونم برم زیاد فاصله تا سطح حیاط نداره با احتیاط روی لبه پنجره رفتم و با یه پرش کوچک بدون دردسر توی حیاط بودم . همون جا نشستم و از سکوت لذت بردم . زیر پام سرد بود برای همین لرزی خفیف را توی تنم احساس کردم . برای همین بلند شدم و کمی قدم زدم . کمی جلوتر که رفتم دیدم چراغ اتاق مهرداد روشنه . با احتیاط کامل از لای پرده اتاقش داخل را دیدم .

مهرداد داشت گریه می کرد . اتاق ساده ولی مرتبی داشت . چرا نمی داشت کسی داخل اتاقش بشه . اون به چیزی خیره بود . از اینجا دقیق پیدا نبود ولی 0 به نظرم یه قاب عکسه . مهرداد بلند شد و من خودم را جمع و جو رکردم . قاب را روی میز کنار تخت خابش خواباندم . با هر مکفاتی بود دیدم . خدای من پس پروانه اینه .... یعنی عاشق خاله ی من بوده . ولی مامان

نگفت خالم خودشو کشته ، چقدر شبیه منه . پس هنوز اونو فراموش نکرده . ول یاون قابی که خوابوند کی بود که من موفق نشدم ببینمش . دستم را به لبه پنجره گرفتم تا شاید قابی را که روی میز خوابانده بود را ببینم ولی لیز خوردم و دستم به شیشه خورد .

صدای بلندی نکرد ولی مهرداد پرده را عقب زد و تا منو دید جا خورد . سریع پنجره را باز کرد.

ستاره تو اینجا چیکار میکنی ؟

من.....من می خاستم کمی هوا بخورم.

پشت پنجره ی اتاق من ...

ولی من قصدی نداشتم

صبر کن میام پیشت

من باز سرک کشیدم ول یموفق نشدم عکس را ببینم چون مهرداد مستقیم به طرف اون رفت و قاب پروانه را روی ان خاباند و تا خاست روشو برگردونه من پشتم را کردم که یعنی من داخل را نگاه نمی کردم . مهرداد پاش را لبه ی پنجره گذاشت ولی به خاطر قد بلندش دیگه احتیاج به پرش نداشت و دستش را روی دماغش به علامت سکوت گذاشت و با اشاره گفت دنبالش برم . نزدیک پنجره ی اتاقم رسیدیم

اینجا فاصلمون از اتاق مامانت و خانم جان زیاده صدامون نمی ره بیا زیر درخت بشینیم .

او به درخت تکیه داد ولی مثل قبل با من صمیمی نبود . من با دلخوری کمی اون طرف تر نشستم ولی بهش حق م یدادم .

چرا از لای پنجره منو نگاه می کردی ؟

حس کنجاوای ؛ اخه دیدم چراغ اتاقتون روشنه برای همین.....

نمی دونستم چی جواب بدم.

اون حرفی نمی زد حتی بهم نگاه نمی کرد . از سکوتی که بینون بود اعصابمون خورد شد .

چرا هیچی نمی گی؟

من حرفی برای گفتن ندارم . گفتنی ها پیش تو ه .

مهرداد تو در مورد من چی فکر می کنی؟

که هنوز بچه ای

مهرداد یعنی تو حرفهای مامانم رو باور کرد؟

اونا رو نه ول یهر چی خودم دیدم رو باور کردم

من برات مي تونم توضیح بدم

ولي من توضیحی نمی خام

مهرداد ار تو توقع این رفتار رو نداشتی

من دقیقا" از تو توقع چنین رفتاری رو نداشتی . چون قبلا" از ت دوبار درباره این پسر پرسیده بودم و تو جواب ندادی . برای همین بهتره به این بازی تا دیر نشده خاتمه بدیم .

کدو بازی؟

همین بازی که شروع کردی.

تو واقعا" فکر می کنی من از روی بچگی به تو علاقه پیدا کردم و به همین سادگی هم از دستش می دم . نه اقا در مورد من اشتباه فکر کردی . من از اون دخترایی که مامانم توی گوشت خونده نیستم من می خاستم امشب همه چیزو بهت بگم و ازت کمک بخام ول یاون اتفاق کوفتی افتاد حالا هم اگه از نظر تو عشق من به بازی مسخره است تو بازی نکن ولی من تا آخر این بازی رو ادامه می دم و یادت باشه منو خود تو تربیت کردی و به عشق مثل خودت پایبندم و توی خلوتم برای عشقم اشک می ریزم حتی وقتی به کس دیگه ای ابراز علاقه کنم باز این کار را خواهم کرد .

پس تو خیلی وقتیه منو دید می زدی.

دیگه چه اهمیتی داره

بلند شدم و بدون هیچ حرفی از لبه پنجره بالا رفتم و داخل اتاقم شدم و پنجره را بستم ولی دیگه جلوی خودم را نتونستم بگیرم و زدم زیر گریه . چون صدام بلند بود جلوی دهنم را با دست گرفتم . از لای پرده دیدم مهرداد هنوز زیر درخت نشسته و سرش را روی زانوهش گذاشته . من همانجا کنار پنجره نشستم و گریه کردم برای خودم که باز تنها و بی کس توی دل شب گریه می کنم . خدایا اون هنوزم پروانه رو دوست داره و در خلوتش با اون حرف می زنه . ولی من.....

صبح زودتر از همه از خواب بیدار شدم و يك راست توي اشپزخانه رفتم ول دیدم خانم جان بیداره

صبح بخیر

صبح بخیر دخترم بهتری؟

بله خویم

بیا مادر چایی آماده است

بقیه هم بیدار شدن مامان با من سر سنگین بود ولی با مهرداد خیلی صمیمی . مهرداد صبحانه اش را خورد و بلند شد .



اگه صبحانه ات تمام شده پاشو تا برسونمت .

اقا مهرداد امروز مي تونيد منو برسونيد . البته اگه زحمتي نيست

بله خواهش مي کنم

فهميدم مهرداد مي خاد منو اذيت کنه براي همين به روي خودم نيوردم .اماده ي رفتن شدم موقع سوار شدن من عقب نشستم و در را محکم زدم بهم . مامان با کمال رضایت رفت جلو نشست . نمي دونم چرا احساس مي کنم خوشحاله و از قصد اين جنجال رو راه انداخت . وگرنه هر مادر ديگه اي بود براي ابروي خودش هم که شده کمتر سر و صدا راه مي انداخت . مهرداد اول منو پياده کرد . و گفت : منتظرم بمون ميام دنبالت . ولي ديگه مثل قبل يواشکي نگاهم نمي کرد .

ستاره مامانت باهاتون بود.

سلام

چقدر بي حالي باز.

دست از سرم بردار حوصله ندارم .

مي دوني که من خيل ي کنجکاووم پس خودت بگو.

ولم مي کني يا با يه سيلبي مجبورت کنم دست از سرم برداري؟بذار به درد خودم بميرم . ناخوداگاه زدم زير گريه .

ستاره تاديوونه نشدم بگو چيي شده

ولم کن نازي خواهش مي کنم . به نازي انقدر التماس کردم که رفت ولي با چشم گريون . گوشه ي حياط تنها نشسته بودم و گريه مي کردم . تا زنگ خورد . توي کلاس جامو عوض کردم و اخر کلاس نشستم تا نازي باز سوال پيچم نکنه . نازي تا وقت گير مي آورد با سر ازم خواهش مي کرد برم پيشش بشينم ولي من قبول نمي کردم . زنگ اخر فيزيک داشتيم و خانم امامي منو از کلاس براي بي توجهي به درس بيرون کرد . من کيفم را برداشتم و رفتم توي حياط اصلا" برام مهم نبود دورم چي مي گذره . دم در نشستم که تا زنگ خورد برم و نازي را نبينم . دلم نمي خاست باکسي حرف بزوم . با صداي زنگ خودم را بيرون گذاشتم ديدم مهرداد دم ماشين ايستاده و منتظر منه .

سلام

سلام سوار شو بريم .

من عقب نشستم

چرا جلو نمي شيني؟

چون خيلي زود جاشو پر كردين

ستاره خيلي بچه اي

عيب نداره بذار تا اخر عمرم بچه بمونم به كسي هم ربطتي نداره .

بچه اي ؛ يه بچه ي بي ادب

بازم اگه دلت مي خاد توهين كن . حتما" مي گي حقشه .

ستاره بس كن ديگه . براي كارت هنوز دليل نياوردي و من از دستت دلخورم سعي كن اشتباهي كه كردي پذيري.

من هيچ اشتباهي نكردم . مامانم حسابي روتون تا ثير گذاشته .

نزديك خونه بوديم ول يمهرداد راهشو عوض كرد .

چرا خونه نمي ريم؟

چون تا تو درست صحبت نكني نمي برمت خونه

در مورد كي مامانم؟

ستاره تو خودت مي دوني هيچ كس روي من تاثير نداشته و من از نسرين متنف.....

از نسرين چي ؟

ستاره دست از اين بازي بردار من اصلا" دلم نمي خاد وضع از ايني كه هست بدتر بشه .

بدتر بشه؟ مهرداد تو طوري صحبت مي كني كه انگار من با اون رفيق بودم .

مهرداد زد کنار برگشت طرفم

من نمي تونم اون صحنه اي كه ديدم را براي خودم توجيه كنم و دلم نمي خاد حرفي در اين مورد بزني فقط بگو چرا با من اين كار رو كردي من كه به تو كاري نداشتم . دوستت داشتم. عاشقانه برات همه كار مي كردم و تمام سعيم اين بود عاشقت نشم ولي تو با من چي كار كردي؟ درست موقعي كه با خودم سر جنك داشتم و خودم رو سرزنش مي كردم تو اومدي و همه چيزو خراب كردي. مامانم درست تشخيص داده بود من داشتم عاشقت مي شدم براي همين پامو از خونتون بريد ولي تو اومدي و دوباره همه چيز جون گرفت . ستاره من بعد از پروانه به هيچ كس دل نيسته بودم . حتي فكرشم نكرده بودم . ولي در مورد تو نمي تونستم بي تفاوت باشم . ولي حالا فكر اين كه يه بچه بازيم داده باشه داغونم مي كنه . مي توني بفهمي؟

مهرداد كلمه هاي اخر رو با فرياد مي گفت.

تو در حق من ظلم كردي، من داشتم تو رو فراموش مي كردم . حتي خودمم هم فراموش کرده بودم ول يتو همه زندگيم را بهم ريختي.

دیگه نمي تونستم جلوي خودمو بگیرم . اشکام سرازیر شد . خدایا مهرداد از قبل به من دلبسته بود ولی من از رفتارش هیچ چیزی نمي فهمیدم .

مهرداد در مورد من داري اشتباه مي کنی من هنوز عاش.....

بسه دیگه ادامه نده

بذار برات توضیح بدم

دیگه نمي خام . من از این بیشتر دلخورم که ازت چند بار پرسیدم که موضوعی هست که به من نگفتی و تو می گفتی نه ولی بعد..... و لیش کن

مهرداد از رفتارت بعداً" پشیمون می شی

فکر نمی کنم

دیگه هیچی نگفتم فقط بی صدا گریه می کردم . دم خونه رو به مهرداد کردم .

تو تنهام نذار . اذت خواهش می کنم . من به جز تو هیچ کس رو ندارم . خیلی بهت احتیاج دارم . اگه بخای صد بار ازت خواهش می کنم . ولی بدون ، بدون تو نمي تونم زندگی کنم . مهرداد حداقل نگاهم کن . می دونم از رفتارت پشیمون می شی در مورد من داري اشتباه می کنی.

هیچ جوابی نداد ولی معلوم بود داره گریه می کنه چون روشو برگردوند

کیه؟

منم خانم جان

اشک هامو پاک کردم و داخل شدم

سلام

یک راست توی اتاقم رفتم .

مادر مگه غذا نمی خوری؟

سیرم توی مدرسه با بچه ها چیز خوردم . دیگه صبر نکردم اصرار کنه . در اتاق رو از پشت بستم و روی تختم افتادم و با دل سیر گریه کردم.

ستاره تافن.

کیه ؟

نازی

بگید نیستم

ولي گفتم هستي . نمي شه که دروغ بگم مادر . چرا در اتاقت قفله  
در را باز کردم و تلفن را گرفتم خوشحال بودم خانم جان عینکش را نزده و متوجه گریه من نمي  
شد .

سلام

دیگه از دست من در مي ري . باشه ما نامحرمیم حالا دیگه اون جوړي سر کارم مي ذاري و مي  
ري اونم بي خداحافظي . این شد رفاقت .

نازي اگه زنگ زدي لوس بازي در بياري موقع خوبي رو انتخاب نکردي  
گریه کردی ؟ صدات گرفته .

بي خيال

ستاره چرا نمي گي چي شده؟

چيزي نشده راحتم بذار.

با مهرداد حرفتون شده ؟

باز زدم زیر گریه . نازي خيلي تنهام دلم مي خاد به زندگيم خاتمه بدم . از دست همه خسته  
شدم . نمي دوني این به مدت من چي کشیدم

چرا چيزي بهم نمي گفتي؟

بدبختي من به خودم ربط داره نمي تونسیتم خوشي تو رو خراب کنم .

خوشي بخوره تو سرم وقتي تو ناراحتی.

نازي تا حالا این قدر احساس تنهایی و بیکسی نکردم . انقدر گریه کردم که نازي هم به گریه  
افتاد الهي بمیرم برات

نازي همه وقتي دلشون مي گیره به مادرشون مي گن ولي من مادرم مشکل اصلی که باعث  
این سو تفاهم شده نمیدونم چرا نمي ذاره راحت باشم

نازي عقیده داشت مامان نازي رو دوست داره

اخه نازي خانم مامانم عاشق بابام بوده و به خاطر اون قید همه ي خانواده اشو زده

نمي دونم ول یحالا با این کارها یي که کرده فقط به حدس مس شه زد .اونم همینه . حالا بین  
کي بهت گفتم . مهم اینه که اگه مهرداد دوستش داشت تا حالا ازدواج کرده بودن پس مهرداد  
دوستش نداره .

نازي باور كنم ؟

همش په حدسه ؛ ستاره فعلا" كسي منو دم در ميخاد . بعد بهت زنگ مي زنم .

نازي قطع مرد ومنو با په دنيا فكر وخيال تنها گذاشت . هوا كاملا" تاريك شده بود ولي مهرداد هنوز نيامده بود . مامانم دير كرده بود هزار تا فكر كردم تا تلفن و زنگ خونه هم زمان به صدا در امد . من تلفن را جواب دادم و خانم جان در را روي خانم جان باز كرد .

سلام نازي باز تويي؟

اره فكر مي كني كي دم در مي خاستم ؟

من اهسته گفتم: نيما؟

نه خره مهرداد

راست ميگي؟

اره در مورد مزاحم هر چي مي دونستم بهش گفتم

قبول كرد؟

نمي دونم ولي خيلي توي خودش رفت . اسم پسره را خودش مي دونست . تو بهش گفتي كي بوده

خودش مي دونست

همين موقع ماما ن داخل شد و يك راست به طرف من اومد

باز با ك يحرف مي زني په دوست ديگه پيدا كردي؟

گوشي را از دستم قايد

برو گمشو.....سلام نازي تويي . ميشه دست از سر دختر من برداري؟خداحافظ

گوشي رو قطع كرد

اگه مي شد مدرسه ات رو عوض مي كردم ول يحيف كه تا اخر سال چند ماهي نمونده

من هاج و واج مونده بودم . ماما ن خيلي بد رفتار مي كرد

همه شام خورديم ول ياز مهرداد خبري نشد تا اينكه موقع خواب ، صداي در خونه اومد . خانم جان پريد در هال رو باز كرد يا ابوالفضل چي شده؟

من سراسيمه توي حياط رفتم . معلوم بود مهرداد كتك كاري كرده . چون چن جاش زخمي شده بود .

خدا مرگم بده اقا مهرداد . الهي دستش بشکنه . کي اين بلا رو سرتون آورده ؟  
کسي سر من بلا نياورده . فقط اين مزاحمه ستاره رو گوش مالي دادم که فکر نکنه مي تونه باز  
اين کارو بکنه .

وا! اقا مهرداد شما براي ستاره اين کارو کردين؟ اخه اين ادم مي شه ؟

مادر چرا اينو مي گي . حالا کي بود مهرداد ؟

همون که شما گفته بودين خانم جان

الهي خير از جوونيش نيينه که اينقدر دخترم رو اذيت کرد و به اون روز انداخت .

خب حالا خانم جان شما هم اينو انقدر لوس نکنيد . پاشين اقا مهرداد تا براتون بتادين بزمن.

نه مهم نيست

الهي بميري . حداقل يه تشکر کن . ايستاده منو نگاه ميکنه .

خيلي ممنون عمو.

سرم رو بالا نياوردم چون مهرداد خيلي با من بد برخورد کرده بود و هنوز از دستش دلخور بودم  
اون با حرفاش غرور منو خرد کرده بود ولي از اينکه متوجه اشتباهش متوجه شده خوشحال بودم

مهرداد بهم نزديکتر شد و يواش گفت : معذرت مي خام . خواهش مي کنم

ولي من ديگه نمي تونستم جلوي گريه ام را بگيرم براي همين رفتم تو.

همه داخل شدن ؛ خانم جان شام را گرم مي کرد . مامان هم رفت تا پنبه و بتادين بياره

قبل از اينکه مامان بيداد مهرداد روشو به من کرد؛اگه بخشيديم شب بيا تو ي حياط ، من تا صبح  
منتظرت مي مونم .

مامان همون موقع آمد

نمي خا د نسرين خانم چيزي نشده

ولي مامان اصرار داشت که اين کار را بکنه من که نمي تونستم رفتار مامان را تحمل کنم شب به  
خير گفتم . و رفتم توي اتاقم د ررا بستم چراغ را هم روشن نکردم که يعني خوابم . به حرف  
مهرداد فکر مي کردم . هر چي دوست داشت بهم گفت . و حالا پشيمون شده . اخه..... ولي  
نمي تونستم بدون اون زندگي کنم وقتي اينو مي گفت چشماش برق مي زد .....خدايا عشق  
چيه؟ تا حالا از دستش عصباني بودم ولي تا دوباره برق چشمهاشو ديدم انگار همه چيزو يادم  
رفته بود . به ياد اون روزهايي افتادم که مامان نبود . چقدر خوش مي گذشت . نمي دونم کي از

فکر و خیال بیرون اومدم ولي يگه صدایي نمي اومد . پس همه خوابیدن . یواش در را باز کردم تا مطمئن بشم . در را بستم و به طرف پنجره رفتم از لای پرده بیرون را دید زدم . دیدم مهرداد زیر درخت بيد نشست . نمي دونستم چیکار کنم دلم بر اش تنگ شده بود . از روزي که مامان اومده بود ما هم تنها نشده بودیم دلم مي خاست سرم را روي سينه اش بذارم . دلم داشت بر اش پر پر مي زد . بخصوص که مثل همیشه سرش را روي زانوش گذاشته بود . از صدای قفل پنجره ، سریع سرش را بلند کرد و به طرفم اومد . من بیرون نرفتم . مي خاستي دلم را بسوزوني که خودت را نشون مي دي ولي پیشم نمیای؟

من باز جوابي ندادم .

بیا بیرون خواهش مي کنم . باور کن اگه نمیومدي تا صبح اینجا مي نشستم . ستاره براي تمام کارها م معذرت مي خام بهم حق بده .

همش من باید به همه حق بدم چرا کسی به من حق نمي ده .

باشه من بهت حق مي دم که ديگه از من متنفر شده باشي . ولي باور کن از حسادت داشتم مي مردم . اگه زودتر گفته بودي.....

که زودتر این حرفا را بزني؟

ستاره چي کار کنم که ببخشيم . هر کار ي بگي مي کنم . مي خاي خودم رو به این درخت دا ريزم

از حرف مهرداد خندیدم.

بالاخره خندیدی

دستم را گرفت تا پیام لبه پنجره . دستش را دور کمرم گرفت نزديك خودش پايين گذاشتم . انقدر به هم نزديك بودیم که صدای نفس هاشو م ی شنیدم و بوي ادکلنش باز منو مست کرد براي همین چشمهامو بستم .

مهرداد محکم بغلم کرد و سرم را به سينه اش فشا ر مي داد

ستاره منو ببخش خواهش میکنم . ترس اینکه تو رو هم از دست بدم داشت دیوونه ام مي کر د .

مهرداد تو که الان همه رو بیدارم مي کنی.

باشه تو منو ببخش تا خیالم راحت بشه .

قبول به یه شرط

قبول .

هر شرطي بگم قبول مي کنی؟

اره

خودت گفتي ها؟

چه شرطي مي خاي بذاري كه اين قدر براش قول مي گيري؟

منو ببر تو ي اتاقت

مهرداد از حرفم جا خورد .

براي چي مي خاي بياي تو ي اتاقت

تو قول دادې هر شرطي رو قبول كني .

باشه بيا تا بريم

مهرداد كمك كرد تا برم تو اتاقت . با كنجكاوي تمام . همه ي اتاقت را بررسي مي كرد م .

خب چي مي خاستي ببيني ؟

هيچي فقط دلم مي خاست بدونم براي چي اجازه نمي دي كسي بياد توي اتاقت .

فقط همين ....

نه اگه راستش رو بخاي اون شب دوتا قاب عكس ديدم دلم مي خاست بدونم مال كيه .

تو كه ديده بودي .

خب يکيشو ندیدم

مهرداد خنديد وليه ي تخت نشست و با سر گفت كه پيشش بنشينم . من کنار اون نشستم . ا زكشوي بالاي تختش يه قاب كوچك دراورد و بهم داد . من اصلا" باورم نمي شد اون عكس منو از كجا آورده بود .

مهرداد تو اين عكس منو از كجا اوردي؟

خب ديگه . اون شبم داشتم با عكس تو حرف مي زدم . من به اين كار عادت دارم . قبلا" هم با عكس پروانه حرف مي زدم .

من نمي دونستم به مهرداد چي بگم . مهرداد دستم را گرفت و ازم خواست روي پاش بشينم و من اين كار را كردم . سرش را روي شانه ام گذاشت .

اگه مي دونستي چقدر دوستت دارم باهام اين جوري نمي كردي . داشتم مي مردم اگه يه صدم از اين اتفاق درست بود هم اون اشغال مي كشتم هم خودمو . چون در قبال تو نمي تونستم شكستو تحمل كنم .

ولي من با تما م وجود عاشق توام



سر مهرداد را در اغوش گرفتیم و هر دو بی صدا اشک می ریختیم

مهرداد

بله

آگه یه سوال ازت کنم راستش رو می گئی؟

خب معلومه

پروانه خالمه؟

نه برای چی این سوال رو می کنی؟

خب به خاطر شباهتم به اون

نمی دونم چرا مهرداد از این سوالم هول شد و قول خودش را شکست ویا لبه اش وادار به سکوت کرد ....

بعد از اون شب رابطه من و مهرداد مثل قبل شده بود . تقریباً " هر شب توی حیاط ساعتها با هم تنها بودیم و صحبت می کردیم . مامان مثل قبل گیر نمی داد . مدارس تق ولق شده بود منم دیگه مدرسه نمی رفتم و از نازی هم کمتر خبر داشتم چون از مامانم م پترسی زنگ بزنه مگه اینکه خودم زنگ بزئم دلم براش تنگ شده بود . بخصوص که انگار جریانشون با مهرداد خیلی جدی شده بود . همه سرگرم نظافت برای سال نو بودیم . تقریباً " هر شب برای خرید بیرون می رفتیم . بعضی شب ها خانم جان نمی آمد . من چند دست لباس خریدم که اکثراً" انها را مهرداد پسندیده بود . بین همه ی انها یکی را خودم بیشتر دوست داشتم که لباس شب ماکسی بود که یقه اش به صورت خشت باز بود طوری که گردنم کاملاً" پیدا بود . از پشت لباس به زمین می کشید . وبه رنگ ابی آسمانی بود . مامان خیلی اصرار کرد که نخرم ولی مهرداد برام کیف و کفش همراهش را هم ست کرد . من برای مامان یک بلوز کادو خریدم . البته اون متوجه نشد . برای خانم جان هم یک لباس راحتی ؛ ولی برای مهرداد نمی دونستم چی بخرم که خودش هم متوجه نشه برای همین خرید نکردم

سلام خانم جان

سلام دختر قشنگم . خب چی خریدی ؟

من تمام لباسهایم را به خانم جان نشون دادم اون مجبورم کرد تا لباس شبم را بپوشم

ای به چشم خانم جان

رفتم و با هر مکافاتی بود زیب پشت لباسم را بستم ولی تا اخر نشد ببندم . کفش هایم را پوشیدم و کیفم را انداختم این بار موهایم را بستم و باز کردم ودورم ریختم و به صورت کج شانیه زدم . از اینکه مامان چیزی بگه م پترسیدم . با دلهره وارد هال شدم . همه مشغول صحبت بودند

برای همین متوجه من نشدن . مهرداد داشت کفشی که برای خانم جان خریده بود را نشان می داد که من با یک سرفه همه را متوجه خودم کردم . نمی دونم چرا کسی حرفی نمی زد مهرداد ناخودآگاه کفش از دستش افتاد . مامان بهش یه نگاهی انداخت . اولین نفر خانم جان بود که حرف زد .

مادر یه ندایی چیزی ، ما که همه داشتیم سگته می کردیم . ماشاله مثل ماه شدی . یا شم برات اسفند دود کنم

من فقط لبخند می زدم و یه چرخي زدم تا همه زوایای لباسم را ببینم . مهرداد یک دفعه به طرفم آمد . نمی دونم چرا این کارو کرد ؟ برایم زیب پیراهنم را تا آخر کشید بالا

خیلی ممنون . نتونستم تا بالا بکشمش .

مامان بلند شد و با دلخوری رفت . اون حتی نگفت زشت یا قشنگ شدم . مهرداد با سر علامت داد اعتنا نکنم . خانم جان با اسفن اومد توی هال . وقتی منو مهرداد را پیش هم دید زد زیر گریه . الهی قریون هر دو تاتون برم . من نمی دونم چرا خجالت کشیدم . خانم جان مرا بوسید منم بوسیدمش . برای اینکه جو عوض بشه گفتم : خانم جان اینم برای مامانم خریدم قشنگه ؟ و کادوی مامان را از توی نایلون دراوردم

اره مادر قشنگه . براش کوچیک نیست .

نمی دونم اچه منو مامان سایز مون یکیه .

وقتی به اتاقم بر می گشتم هنوز مهرداد داشت نگاهم می کرد و بهم لبخند می زد . من متوجه خانمجان شدم که داشت مهرداد را نگاه می کرد برای همین نتونستم جواب لبخندش را بدم و با اون رو هم متوجه کردم . مهرداد به طرف خانمجان برگشت و سرش را زیر انداخت . فکر کنم خانم جان متوجه ی رابطه ی منو مهرداد شده چون این دفعه ی دومه که مچ ما رو می گیره ....

یه شب مثل همیشه از پنجره رفتم توی حیاط ولی مهرداد نبود برای همین پاورچین رفتم طرف اتاقش تا غافلگیرش کنم . پرده کنار بود و صدای خانم جان به صورت نجوا می آمد . برای همین نتونستم جلو برم و از همان جا روی دست و پا نشستم و رفتم زیر لبه پنجره تا صدای انها رو بشنوم .

خانم جان شما چی می یگید . معلومه من ستاره رو دوست دارم

بله دوست داشتن داریم تا دوست داشتن . من پسر خودم رو می شناسم .

چه فرقی می کنه مادر . من ستاره را خودم بزرگ کردم

باشه ول بهمیشه بهت گفتم اون دختر تو رو حق خودش می دونه . کم برات گذشت کرده ؟

اچه روی چه حسابی . من هیچ علاقه ای به اون ندارم باید توی این سالها فهمیده باشه .

تو خودت براي خودت دليل مي اوري. ستاره جاي بچه ي توه

از حرفهاي خانم جان دلخور شدم ولي نمي توانستم كاري بكنم. اصلا" اون كدوم دختر رو مي گه يعني.... نه خدای من .

مهرداد بين كمي دارم بهت مي گم اين دختر را از اين بلا تكليفي خلاص كن . كم خواستگارش رو براي تو رد كرد ؟ اون دختر مهربون و خوبيه . منم با اين ازدواج موافقم.

ولي من مخالفم . از اول بودم حالا هم فرقي نكرده . بازم مخالفم .

مهرداد تو بايد تا عيد تكليف منو روشن كني .

اخه خانم جان من راضي بشم . كه نمي شم . ستاره چي ؟ نمي گه عمو نمك خورد و نمكدان شكست ؟

اين كار نمكدون شكستنه . ولي يواشكي به خودش دل بستن ، اين طوري نيست . مهرداد بچه نشو تو يك دفعه طعم عشق و شكستنش رو چشيدی پس دوباره اين كارو نكن اون بچه رو هم دلبسته به خودت نكن .

چرا اينقدر از نسرین دفاع مي كني؟ من هيچ علاقه اي به اون ندارم حتي ازش بدمم مياد. خانم جان خواهش مي كنم اصرار نكن و گرنه كاري كه نبايد بكنم را مي كنم

افرين ! ديگه به مادر پيرت هم اين جور جواب مي دي . نسرین به خاطر اينكه به تو نزديك بشه همه كار کرده خودت هم مي دوني پس به كار نكن همه چيز را به ستاره بگم خودت مسئله رو تموم كن .

خانم جان .

همين كه گفتم تو با زندگي اين دختر بازي كردي نگاه كن بين چند سالش شده هنوز منتظر تو نشسته و هنوز با تو مثل روزهاي اول رفتار مي كنه . تو هم عاقل باش ستاره به درد تو نمي خوره اون از تو 19 سال كوچك تره . فكر كردي كمه . بذار اون دختره هم خوشبخت بشه .

حالا كي گفته ما عاشق همميم

شما فقط خودتون را گول مي زنيد . من موهام را توي اسيا ب سفيد نكردم . از نگاهتون به هم . من همه چيزو فهميدم ولي به روي خودم نياوردم . چون از تو توقع اين بي فكري رو نداشتم ولي

وقتي ديدم تو هم انگار متوجه متوجه ي اشتباهت مي شي براي همين مجبور شدم بهت هشدار بدم . اون دختر سايه اش هميشه روي زندگيت هست يادت رفته به پروانه هم نرسيدی چون نسرین تو رو از اول مي خاست . اون حتي كاري كه پروانه نكرد را كرد و قيد خانواده اش رو زد .

ولي اون خودش را به خاطر اين كه به من ندادنش كشت .

ولي نسرین ايستاد و مقاومت كرد

خانم جان از من اینو نخاین ....من..

دیگه بسه تو ازت سنی گذشته هنوز دنبال عشق واقعی هستی، دیگه برای این حرف ها دیره  
پسرم و این اخر عمری بیا و دل منو شاد کن . تا حالا هر کاری کردی هیچی نگفتم .

ولی من نمی تونم

چرا ، چرا نمی تونی ؟ فکر کن ستاره دخترته . از این به بعد مثل دخترت دوستش داشته باش  
مگه نه این که می گی هیچ عشقی در کار نیست پس تا این اتفاق نیفتاده تمامش کن

نمی تونم . نمی تونم

مهرداد سرش را بین دستهایش گرفته بود و از شدت گریه شانه هایش تکان می خورد . منم  
پشت پنجره گریه می کردم . دلم می خاست بلند شم و بگم به چه حقی اونو از من می گیری .  
از خانم جان خیلی بدم اومد پس اون برای مامان خبر می برد ولی اخه خانم جان خیلی مهربونتر  
از اونه که این کارا رو بکنه .

مهرداد . مهرداد مادر سرت رو بلند کن بهم راستش رو بگو کار از کار گذشته ؟

مهرداد سرش را بلند کرد و به خانم جان چشم دوخت ولی اشکهایش يك لحظه بند نمی امد .

خانم جان نمی تونم دیگه دیر شده . اینو باید خیلی زودتر می گفتمی . من عاشق ستاره ام .  
نمی تونم ؛ اگه پروانه رو با یه نگاه عاشق شدم ولی ستاره رو ذره ذره عاشقش شدم و  
عشقش با تارو پود وجودم آمیخته شده ، پروانه را جوون بودم و تونستم فراموش کنم ولی ستاره  
؛ ترس از دست دادنش منو دیوونه می کنه .

ولی مهرداد من می ترسم باز شکیت بخوری و .... اخه ستاره خیلی جوونه می ترسم وسط کار  
پشیمون بشه .

خانم جان انقدر دوستش دارم که حاضرم به خاطرش این ریسکو بکنم .

من نمی دونم چی بگم اگه امشب می خاستم باهات حرف بزنم فکرش را نمی کردم تا این حد  
عشقت به اون زیاد باشه . حالا ستاره چی اونم تو رو .....

مهرداد نگذاشت حرف خانم جان تمام بشه و با سر جواب مثبت داد.

باید حدس مس زدم چون روی میزت از عکس پروانه خبری نیست . باشه من هر دوی شما رو  
دوست دارم ولی دلم برای نسرین می سوزه . نمی دونم اگه بفهمه شما همدیگر رو دوست  
دارید این بار چی کار می کنه .

بهنتره حالا بهش چیزی نگید .

بالاخره که می فهمه نمی تونید تا اخر عمر یواشکی همدیگرو دوست داشته باشید

باشه حالا بذاريد عيد به اين بچه خوش بگذره .

باشه مادر هر جور خودت مي دوني.

از اين كه در مورد خانم جان اشتباه فكر كرده بودم ناراحت بودم . ولي از اينكه حرفهاي مهرداد را در مورد خوردم شنیده بودم خوشحال شدم . فكر كردم بهتره برم توي اتاقم و به روي خودم نيارم چون اين جور در برخورد با خانم جان راحت ترم . . روي تخت به همه ي حرفهاي مهرداد فكر كردم . من به اون ثابت مي كنم كه واقعا" عاشقشم وريسك درستي انجام داده . ولي يه فكري راحت نمي ذاره آخه مادر كه عاشق پدر بوده چطوري از اون زمان مهرداد رو هم دوست داشته . نكنه بابا از اين موضوع خبردار شده و براي همين دق كرده . وقتي ديده عشقش به اون فكر نمي كنه براي همين هم مهرداد و مامان خودشون را در قبال من مسئل مي دونن ولي خانم جان تهديد كرد كه موضوعي را بهم بگه يعني اونهايي كه تعريف كرده واقعيته نبوده ؟ يعني بازم چيزي هست كه نمي دونم ولي اگه حدسم در مورد مامان درست باشه هيچ وقت نمي بخشمش.

امشب سال تحويل مي شه . من با سليقه خودم سفره هفت سين را چيدم . همه در تكاپو اند ولي انگار من از همه خوشحالتري بودم . هميشه سال تحويل من و مامان تنها بوديم و بعد از تحويل سال خونه خانم جان مي اومديم . ولي امسال دور هم خيلي برام لذت بخش بود. البته دليل بيشتريش مهرداد بود. خانم جان رفتارش با من فرق نكرده بود. منم نه به روي اون اوردم نه مهرداد ، اين جوري بهتر بود . بعد از شام همه رفتن تا لباسهايش را عوض كنن . ما رسم داشتيم سر سفره هفت سين همه لباس تميز و نو بپوشيم . توي اتاقم كادوهاي همه را آماده كردم . براي مهرداد هم يه روز كه به تناهيي بهع بهونه سر سزدن به مدرسه رفته بودم بيرون . يه جاكليدي خريدم . نمي دونستم خوشش مياد يا نه ؟ اصلا" به ذهنم نمي رسيد كه براش چي بخرم از نازي هم كه پرسيدم اون براي نيما ادكلن خريده بود ولي من چون بوي ادكلن مهرداد را دوست داشتم دلم نمي خاست عوضش كنه . اسمش رو هم بلد نبودم كه مثل همونو براش بخرم . براي همين جا كليدي خريدم . و توي يه جعبه ي كادويي قشنگ گذاشتم . شلوار سفيدم را با بلوز صورتي استين كوتاهي كه خريده بودم پوشيدم و موهيم كه بلند تر از قبل شده بود و حالا ديگه از شانم پايين تر بود ، را باز گذاشتم و با كادوها رفتم بيرون .

به به ستاره خانم مادر تو انگار از همه بيشتري كادو خريدي

نه خانم جان فقط جعبه هاشون بزرگه والا شرمنده ام

دشمنت شرمنده باشه . بيا مادر اينجا بشين چند دقيقه بيشتري نمونده . مهرداد نسرين بيان /

مامان ومهرداد كادو به دست اومدن و مامان نزديك من ،مهرداد کنار خانم جان نشست و قران را باز كرد و با صداي گرمش دعاي تحويل سال را خواند . چشمهام رو بستم و توي دلم براي همه به خصوص خودم و مهرداد دعا كردم. تا چشمم رو باز كردم ديدم خانم جان داره نگاهم مي كنه و گريه مي كنه . من به مهرداد نگاه كردم . همان موقع صداي توپ را شنيدم و با صداي بلند گفتم : عيد همه مبارك ، اول از همه مامان رو بوسيدم و بعد خانم جان را و با مهرداد دست دادم .

خانم جان از لای قران به همه یه هزاری داد مامان هم برای خانم جان دمپایی خریدی بود و برای من یه روسری ، ولی هنوز یه کادو دیگه دستش بود که من حدس زدم مال مهرداد . بلند شدم و کادوی مامان و خانم جان را دادم . مهرداد روی مبل نشسته بود و از همه دورتر بود .

پس من چی /؟ برای همه کادو خریدی جز من؟

اختیار دارید از بس کوچیکه روم نمی شه بهتون بدم .

عیبی نداره مادر جون همین که یادت بوده خوبه .

کادوی مهرداد را دادم .

دست شما درد نکنه

همه کادوهاشون رو باز کردن خانم جان خیلی تشکر کرد . بلند شدو بوسیدم . ولی مامان فقط گفت : خیلی ممنون برام کوچیکه خودت بردار.

چون خیلی خوشحال بودم به روم نیوردم ؛ رفتم پیشش ؛ روی پاش نشستم دستم رو دور گردنش قلاب کردم

قربون مامانم برم .برات عوضش می کنم . وبوسیدمش.

پاشو ؛ پاشو . پام داره می شکنه پس کی میخای بزرگ شی؟

همین حالا

بلند شدم و با ادا راه رفتم و روی مبل نشستم . از این کارم همه خندیدن حتی مامان.

مهرداد گفت : ممنون . جا کلیدی نداشتم . لازم بود .

بلند شد . که مامان هم همزمان باهاش بلند شد و کادویی که تو دستش بود را بهش داد .

ناقابله

خواهش می کنم

مهرداد کادو رو باز کرد . ادکلن بود . مهرداد مقداری از ان را زد همون ادکلن همیشه گیش بود. پس مامان می دونه اسمش چیه ؟ کمی دلخور شدم . دیگه اون شادی اول رو نداشتم . مهرداد تشکر کرد و کادویی را به مامان داد. یک شال حریر قهوه ای بود . برای خانم جان هم یه پارچه ی چادری خریدی بود . ولی دیگه کادویی دستش نبود .

من به روی خودم نیاوردم . مهرداد روی مبل کنارین نشست و دستش را داخل جیب شلوارش کرد و جعبه طلای زیبایی را درآورد .

این هم مال ستاره خانم

من که حسابي جا خورده بودم . اول به همه نگاه کردم بعد تردید داشتم که بگیرم .  
بگیر مادر بچه ام دستش خسته شد .  
مامان باز با چشم های خمار نگاهم کرد .  
من جعبه را گرفتم و باز کردم . از خوشحالي روی پای مهرباد پریدم ولي يه دفعه به خودم امدم و  
از خجالت نمی دونستم چیکار کنم برای همین روی مبل خودم برگشتم و سرم را بلند نکردم .  
مهرباد با صدای بلند می خندید .  
عیب نداره مادر عموته ؛ حالا به ما هم نشون بده بینیم چي بوده که انقدر تو رو به وجد آورده .  
من گردنبنده را بالا گرفتم همان قلب با زنجیرش بود .  
به به پسر چه خوش سلیقه است  
نه مادر . خودش اون روز که برای گردش بیرون رفته بودیم دیده بود ، از اون خوشش اومد ؛ منم  
براش خریدم .  
خب مادر پاشو از عموت تشکر کن .  
من که داشتم اون رو به گردنم می بستم گفتم: خیلی ممنون  
نه به اون هیجان اولت ؛ نه به تشکر حالات ؛ پاشو عموتو بیوس  
من ناخود آگاه به مامانم نگاه کردم هیچ حرکتی نمی کرد ولي معلوم بود حسابي عصبانیه . برای  
همین سرم رو پایین انداختم .  
مهرباد بلند شد .  
پاشو مادر پسر منتظره .  
من بلند شدم . از اینکه خانم جان خبر داشت و این کارو می کرد خجالت کشیدم . مهرباد کمی  
خم شد که من به صورتش برسم . اون طوری ایستاده بود که پشتش به بقیه بود و من تا  
خاستم گونه اش را ببوسم . رش را برگردوند و لبم را بوسید . من از خجالت داشتم می مردم .  
پیش خودم گفتم الان مامان می کشتم . مهرباد نشست ولي من هنوز ایستاده بودم .  
الهی بمیرم . بچه ام از خجالت سرخ شده ، بشین ستاره .  
خانم جان هي حرف توي حرف مي آورد تامن به خودم مسلط بشم . مهرباد با شیطنت داشت  
می خندید و من بدبخت داشتم اب می شدم . تا نیمه های شب دور هم بودیم و می گفتیم و  
می خندیدیم حتی خانمجان هم بیدار بود . مامان خیلی عصبی می خندید . دلم برایش می  
سوخت ولي از جهتي از دستش ناراحت بودم . با خودم قرار گذاشتم صبح اول وقت به نازی زنگ  
بزنم.

تا ظهر خواب بودم و آگه مامان صدام نمي کرد همان موقع هم بيدار نمي شدم . تا خواستم صورتم رو بشورم مهرداد گفت : تلفن باهات کار داره

سلام . عيدت مبارك

نازي من مي خاستم بهت زنگ بزnm.

ميخاستي زودتر بيدار شي .

خوبي؟ نمي دوني چقدر دلم برات تنگ شده .

براي همينه که خودتو کشتي از بس تلفن کردي ؟

به خدا هرروز مي خاستم زنگ بزnm نمي شد . حالا چه خبر؟

خبر خوش . مي خاستم ازت خداحافظي کنم .

کجا بسلامتي؟

شمال

راست مي گي؟

اره .

دلت مياد نيما رو تنها بذاري؟

تنهانش نميذارم چون با اونا مي ريم .

واقعا":

اره . خانوادگي ميريم تا بيشتتر با هم اشنا شيم .

خيلي خوشحالم کردي

تو چه خبر ؛ از مهرداد و مامانت ؛ حدسم درست بود؟

در مورد مامان هنوز دو به شکم ولي با حرفهايي که از خانم جان شنيدم هنوز يه چيزايي رو از من قايم مي کنن .

براي نازي جريان اون شب رو تعريف کردم .

پس پسر مردم رو کشتي ؟ مجنون شده بيچاره . چقدر راز توي زندگي توه ؛ و خودت خبر نداري.

از همشون سر در ميآرم . خب ناري ان شاله بهت خوش بگذره . جاي ماهم خالي کن .



فدات بشم خداحافظ.

خداحافظ.

به همه گفتم نازي با خانواداش رفته شمال . ول يشب توي حياط براي مهرداد تمام جريان نازي و نيما رو تعريف كردم . روزها به سرعت سپري مي شد و من توي ايام عيد لاي كتابهايم را باز نكردم . دو روز ديگه دوباره به مدرسه مي رفتم . خيلي اخر تعطيلات كسل كننده بود . بخصوص كه مهرداد ومامان سر كار بودن و من تنها توي خانه حوصله ام سر مي رفت . امسال مطمئنم كنكور قبول نمي شم . اگه شانس بيارم و اخر ترم نمره بيارم بايد كلاموبالا بنديزم .....نازي هم هنوز از مسافرت برنگشته بود . براي اولين بار خوشحال بودم دوباره مدرسه مي رم . خانم جان كمپي كسالت داشت . دو سه بار برديمش بيمارستان قلبش دچار مشكل شده بود دكتر گفته بود بايد عمل كنه . من خيلي دلواپس بودم .

صبح سر حال و با نشاط بلند شدم بعد از تقريبا" بيست روز مي رفتم مدرسه دلم براي نازي يه ذره شده بود هنوز كه ازش خبري نبود تا ديشب هم نيومده بودن . تند لباسهام رو پوشيدم و صبحانه خورده ، نخورده پا شدم .

امروز خيلي شادي

اخه دلم مي خاد زودتر نازي رو ببينم

مهرداد يواشكي پرسيد دلت براي خودش تنگ شده يا خير ها شش؟

مهرداد!

چيه باز شما دونفر يواشكي حرف مي زنيد .

هيچي خانم جان عمو دوباره اول صبحي دلش جارو مي خاد .

خانم جان خنديد

من دارم مي رم كاري نداريد؟

نسرين خانم صبر كنيد مي رسونمتون

خيلي ممنون هوا خوبه مي خوام راه برم .

هر جور راحتين

خداحافظ همگي

به سلامت ماد ر

مامان زودتر از همه رفت .

پاشو دختر تا از فضولي دق نكردي برسونمت مدرسه .

إ خانم جان ببينيد به من مي گه فضول

بهش اعتنا نكن ، انگار كه به خودش گفته .

من با ادا رويم را از مهرداد برگردوندم

مهرداد كه بلند شده بود بره از پشت صندلي بغلم كرد . ديگه مراعات خانم جان را نمي كرد ولي من خجالت مي كشيديم . براي همين سعي كردم از بغلش بيام بيرون .

كور خوندي تو محبوس مني بايد كليدش را بزني

من كه منظور مهرداد را فهميده بودم بهش با ابرو خانم جان را نشان دادم

عيب نداره ايشون هم داخل قلعه ي من محبوسن .

من گونه ي مهرداد را بوسيدم

حالا شد . ولي درش دوتا قفل داره

ديگه الان همه جا كارت هاي هوشمنده . قلعه ي شما هنوز قفله .؟ اونم دوتا ؟

مهرداد از حرفم خندش گرفت و با صداي بلند خنديد . خانم جان را بوسيد ، كتش را برداشت و از اشپز خانه بيرون رفت

من بلند شدم و خانم جان را بوسيدم

الهي مادر هر چي خدا مي دونه و صلاحه درست بشه

از اين حرف خانم جان كمی جا خوردم . ولي به روي خودم نيوردم

سرم را پايين انداختم و رفتم

توي راه مدام براي مهرداد حرف مي زدم و اون با دقت گوش مي داد و تمام مدت لبخند مي زد .

به چي مي خندي ؟ مگه حرفام خنده داره ؟

نه خوشحالم از اينكه دوباره تو رو شادو پر انرژي مي بينم

دم مدرسه تا خواستم برم مهرداد صدام زد .

خبرها را خوب ظبط كن كه برگشتم حرف داشته باشي بزني.

من از اينكه اين حرف را زد خندك گرفته بود ولي چون مي خاستم اذيتش كنم به حالت قهر رفتم.

خيلي منتظر نازي شدم ولي نيامد . حالم حسابي گرفته بود . زنگ دوم توي کلاس تمام مدت سرم روي ميز بود.

بفرماييد تو خانم . مي خاستين الان هم نيابن

حال نداشتم سرم را بلند کنم بينم کيه . ولي احساس کردم دم ميزم ايستاده . اول فکر کردم خانم اماميه .

پاشو دختر خودتو جمع کن تا منم بشينم .

نزدیک بود از خوشحالي پس بيغتم . پریدم هوا و نازي را محکم بغل کردم . انقدر به وجد آمده بوديم که خانم امامي هر دو تا مون رو از کلاس بيرون کرد .

الهي بميري . داشتم ديوونه مي شدم . الان مي ياي؟

به خدا تازه دوساعته رسيديم.

خب چه خبر؟

تو چه خبر؟

مسخره نشو

هيچي برو براي خودت لباس تهيه کن چون عروسي افتادي

راست مي گي؟

اره دروغم چيه . همون جا نامزد کردیم . انگشتر دست هم کردیم و يه صيغه خونديم به هم محرم باشيم . قرار شد يه عقد ساده بگيريم تا بعد يه عروسي مفصل.

واي نازي اصلا" باورم نمي شه . يعني تو .....

من اشکم سرازير شد .

چرا گريه مي کنی؟

نمي دونم فکر کنم از خوشحاليه

از خودت بگو . گريه نکن .

اتفاق خاصي نيافته . مامان هم ديگه ککاري به کارم نداره . از نظر من تعطيلات کسل کننده اي بود . حالا بگو بينم کي جشن عقده ؟

دقيقا" نمي دونم ولي قبل امتحاناته که بعد از اون برسم با خيال راحت براي کنکور درس بخونم . ولي چه فايده ؟ من که نه قبلش نه بعدش درس نمي خونم . تو چي؟ توي اين مدت درس خوندي؟

برو بابا! حال نداشتم . پس دستتون تا يه ماه ديگه بنده ؟

اره . من روي تو حساب کردم .

باشه عزيزم برات همه کار مي کنم

نازي از نيما برام گفتم . اين جورتي که تعريف کي کرد . جدي ولي مهربون بود .

راستي ستاره برام تعريف نکردي . بعد از اون جريان . مهرداد با سپاوش چي کار کرد؟

چرا نگفتم؟

اخه مامانت گفت ديگه زنگ نزدم ، منم تماس نگرفتم . خودتم نه ادم بامرامتي هستي که زنگ بزني و درست و حسابي برام تعريف کني

کنک کاري کردن .

مسخره . اين جورتي ؟

تمام ماجرا را تعريف کردم . اصلا" به مهرداد نيما دعوايي باشه

همه هم از همين تعجب کردن . راستي چرا نيلوفر نيومده .

بيچاره حسابي سرما خورده .

موقع رفتن . نيما و مهرداد منتظرمون ايستاده بودن وانقدر گرم صحبت بودن که متوجه ي ما نشد  
ن .

سلام

مهرداد که انگار تازه متوجه ي من شده بود به طرفم برگشت .

سلام ، کي زنگتون خورد ؟

به نيما هم سلام کردم و حال نيلوفر رو پرسيدم

خوبه . الحمداله . شما خوبيد؟

خيلي ممنون خوب نازي رو از ما گرفتيد؟

نيما فقط لبخند مي زد . نازي راست مي گفت خيلي محترمه.

بعد از خداحفاظي . توي ماشين با خودم عهد کردم که براي مهرداد چيزي تعريف نکنم . مهرداد هم چيزي نپرسيد .

نمي خاي بپرسني چي شده؟

خب اگه مي خاستي تعريف مي كردي؟

خب تعريف نمي كنم تا تنبيه بشي.

عيب نداره . من كه چيزي بيشتتر نمي خام بدونم. همين كه اونا نامزد كردن و تا يك ماه ديگه هم جشن عقد مي گيرن بسه .

مهرداد كي به تو اينها رو گفته؟

خب ديگه منم نمي گم تا تنبيه بشي.

شد من يه دفعه تو رو اذيت كنم؟

خب ديگه

اينها رونيما برات تعريف كرده ؟

اره پسر خوبيه. به هم ميان . خودش سر صحبت رو باز كرد . و براي جشن گفت كه منم حتما" برم.

چه خوب! چون منم تنهائي معذب بودم . واي مهرداد نمي دوني چقدر خوشحالم . انقدر هيچان دارم كه انگار عروسي خودمه!

مهرداد در حين رانندگي نيم نگاهي به من كرد و ابروهايش رابالا انداخت

من كه تازه متوجه شدم چه حرفي زدم . خجالت كشيدم و ساكت شدم .

مي دوني من عاشق همين هيچانهائي ناگهاني توام كه زود هم تموم مي شه .

بقيه راه را توي اين فكر بودم كه منو مهرداد هم مي تونيم روزي با هم عروسي كنيم ؟ من هيچ وقت به اين موضوع فكر نكرده بودم . من انقدر مهرداد را دوست دارم كه به همين پيش هم بودنمون راضيم و اصلا" باورم نمي شه روزي بتونيم با هم ازدواج كنيم .

با ترمز ماشين به خودم اومدم .

خيلي تو فكري

ديدم رسيديم خونه .

به خانم جان سلام برسون بگو براي شام نيام خونه . كار دارم

كي كارت تموم مي شه ؟

يه زن خوب به كار شوهرش ايراد نمي گيره !

از حرف مهرداد هم خوشحال شدم هم دلگیر . چون فکر نمی کردم با وجود مامان ، منو اون هیچ وقت به هم برسیم .

مهرداد که انگار فکر من رو خونده باشه ، سرش رو تکون داد وگفت : همه چیز درست می شه .

توی درسام انقدر ضعیف شده بودم که صدای مهرداد هم در اومده بود. واز من می خاست بیشتر وقت برای درس خوندن بذارم. ولی انقدر مشغول کارای نازی بودم و براش مثل یه خواهر کار می کردم و پا به پاش همه جا می رفتم که فرصت درس خوندن نداشتم . از اعتمادی که مهرداد بهم کرده بود و مامان را راضی کرده بود تا با نازی باشم خیلی خوشحال بودم . ولی کمتر همدیگر را می دیدیم . بیشتر مواقع که تا ظهر مدرسه بودم . از همان طرف هم نیما مارا خانه ی نازی مگذاشت تا عصر برای خرید بریم .

چهارشنبه از مدرسه یک راست به خونه ی نازی رفتم . فقط یک روز دیگه به جشن مونده بود . قرار بود جشن عقد تو خونه ی اونا باشه . من در بیشتر کارا کمکشون می کردم . چون مامان نازی خیلی مسنه و به تنهایی از عهده یکارا بر نمی اد . زن برادرش هم به قول نازی سر بزنگاه قهر می کنه . خانم عسگری به خاطر کمکم خیلی ازم تشکر کرد . اون شب بعد از تمام شدن کارها نیما اومد تا برسونتم.

دست شما درد نکنه . همه ی کارها را شما دونفر به تنهایی انجام دادید ؟

بله قابل شما را هم نداره .

نیما دور اتاق عقد را دور زد. انقدر سفره را باسلیقه تزئین کرده بودیم که خودمون هم باور مون نمی شد .

خب ستاره جون از فردا بیشتر فامیل مون میان. تو هم خوب استراحت کن . تا جمعه که با هم بریم ارایشگاه . چون می خام حتما" تو هم با هام باشی.

عیبی نداره؟

نه چه عیبی داشته باشه؟ بهت اجازه می دن؟

اره . وای نازی جون امشب خیلی دیر شد . من بهشون گفتم که دیر میام ولی نه تا این ساعت . ساعت از نیمه شب هم گذشت .

باشه عزیزم الان می رسونیمت .

از قول من از مامان بابات هم خداحافظی کن.

باشه بیا تا بریم.

توی راه همه انقدر خسته بودیم که هیچ حرفی زده نشد . فقط دم در نیما دوباره ازم تشکر کرد و گفت که مهرداد را با خودم بیارم .

کلید خونه را با خودم آورده بودم چون مي دونستم کارم طول مي کشه ولي فکرمش را نمي کردم تا اين ساعت . چراغها همه خاموش بودند . معلوم بود همه خوابن. واش در حال را باز کردم و پاورچين پاورچين توي اتاقم رفتم . اول در را بستم . بعد برگشتم تا چراغ را روشن کنم . ناگهان ساپه ي کسي را روي تختم دیدم . براي همين سريع چراغ را روشن کردم .

مهرداد که نور چشمش را اذيت کرد . با دست جلوي چشمهايش را گرفت . براي همين من چراغ را خاموش کردم .

تو نخاييدي؟

نه . مگه مي تونستم يك روز كامل تو رو نبينم و با خيال راحت بخابم؟

روي تخت پيشش نشستم .

معذرت م يخام فکر نمي کردم اينقدر طول بکشه .

عيبي نداره . ولي ديگه اين کارو نکن . چون من داشتم ديوونه مي شدم . خواستم زنگ بزوم خونه ينازي ولي شماره تلفن اش رو نداشتم بي اجازه ات تمام وسايلت را گشتم ولي بي فايده بود . حتي چن بار خواستم بيام دم در خونشون . ول يگفتم شايد ناراحت بشي .

مهرداد معذرت ميخام ... تو داري گريه مي کنی؟

ستاره اصلا" فکر نمي کردم تا اين حد بهت وابسته بشم . اين جوري موجب ناراحتي تو هم مي شم

نه من ناراحت نمي شم . ولي براي تو نگرانم

مهرداد دستم را گرفت و به لبهاش نزديك کرد.

ديگه تنهام نذار . اين مدت خيلي تنهام گذاشتي.

بيخشيد

اشك هاي مهرداد را پاك کردم . ازم خاست همه چيز را برايش تعريف کنم . منم براش اتفاقات اين چن روز را تعريف کردم .

واي ستاره اينقدر دلم براي پر حرفيات تنگ شده بود .

يواش روي شونه اش زدم .

حالا هم دست از مسخره کردنم بر نمي داري؟

مهرداد بغلم کرد و به موهام بوسه زد.

خيلي دوستت دارم . ديگه مطمئنم بدون تو مي ميرم .

تو تازه فهميدي ؟ من از اول مي دونستم بدون تو نمي تونم زنده باشم

مهرداد تا نزديكهاي صبح پيشم بود ويا هم صحبت مي كرديم . قبول كرد براي ارايشگاه برم و گفت كه خودش مياد دنبالم . من هم از اين بابت خوشحال شدم.

ستاره بلند شو مگه نبايد با نازي بري ارايشگاه ؟

واي خدای من!

با عجله بلند شدم و دست و صورتمو شستم . به لقمه را با عجله توي دهنم گذاشتم كه پريد تو گلوم و به سرفه افتادم . نزديك بود خفه شم ، مهرداد محكم زد پشتم تا از سرفه ها خلاص شم .

ستاره اروم تر

بلند شو بریم مي ترسم دير بشه

نترس ، صبح نازي زنگ زد و ادرس ارايشگاه را داد و گفت اونا خودشون مي رن و من هم تو رو ببرم. حالا قشنگ صبحانه ات را بخور تا ببيرمت .

به خدا باور کن از گلوم پايين نمي ره .

ولي اونجا گرسنه مي موني بهت قول مي دم .

بلند شدم و ساكم را با وسايلي كه نياز داشتم برداشتم ، همه را دوباره چك كردم . كه چيزي از قلم نيفتاده باشه . مهرداد وسايلم را برداشت . من با خداحافظي كردم .

شب زود بيا

مامان خبر نداشت كه مهرداد قرار با من بياد .

ولي مامان ما حرفامون رو ديشب با هم زدیم من به نازي قول دادم تا اخر شب بمونم

ولي من مي گم بايد زود بياي .

نسرین جون اخه چرا اعصابش رو بهم مي ريزي؟ تازه مهرداد هم كه دعوته اونم پيششه .

مامان بهم نگاهي كرد .

پس فقط ما نبايد مي امديم ؟؟

نه به خدا اخه مهماني فاميلى

تو و مهرداد هم فاميليد؟



نه ولي من از طرف نازي دعوت شدم وعمو از طرف نيما .  
مهرداد از لاي در حال صدام زد . ستاره پس بياد ديرت مي شه .  
مهرداد داخل را نگاه كرد . فهميد باز مامان گير داده .  
چيه ؟ باز خبريه؟  
نه مادر بريد تا دير نشده .اون دختر توي ارايشگاه دلش هزار رفته .  
من از فرصت استفاده كردم . خداحافظي كردم و اومدم بيرون .  
مهرداد پشت سرم در را بست و اومد .  
باز چي شده بود ستاره ؟  
هيچي دوباره مي گفت شب زود بيا . خانم جان هم لو داد كه تو دعوتي .  
اين جوري بهتره و..... ستاره اخم نكن . تو امروز بايد خوشحال باشي . يادت رفته چقدر منتظر  
اين روز بودي؟  
من لبخند زدم . مهرداد در ماشين را باز كرد و من سوار شدم .  
تا سوارشدم مهرداد گفت: ستاره تا نخندي راه نمي افتم . باور كن .  
ماشين را خاموش كرد و نشست .  
مهرداد خواهش مي كنم .  
الان تو مي ري اون دختر هم ناراحت مي شه . امروز براي اون روز مهميه .  
مهرداد دستش را زير چونه ام زد و سرم را بالا آورد .  
ستاره ! گريه مي كني؟  
چيز مهمي نيست .  
براي من مهمه  
از دست كاراي مامان خسته شدم . انگار اصلا" من دخترش نيستم وداره من رو تحمل م يكنه .  
ديگه براش مهم نيستم .  
گريه نكن عزيزم . من كه برات هر كاري مي كنم . و برام از هر چيزي مهمتري . حالا بخند تا بريم  
. دير شد .  
من يه لبخند زوركي زدم .

نه اینجوري نمي شه . من دوست دارم هر وقت سوار ماشینم مي شي تو فقط حرف بزني.  
از این حرف مهرداد خنده ام گرفت .

حالا شد.

راه افتاد . ولي من نشاط قبل را نداشتم . دم ارایشگاه مهرداد كمك كرد وسايلم را بالا ببرم.  
خداحافظ ستاره.

خوشحال باش. مي دونم نازي رو ببيني . قیافه ات عوض مي شه .

برام دست تکون داد و رفت . نازي زیر بخور بود و تا صدای من را شنید سرش را از زیر حوله بیرون آورد.

اومدي؟

تا اونو دیدم انگار همه چیز یادم رفت .....

خانم ارایشگر نگاهم کرد .

پس ستاره شمايييد ! ما را کشت از بس سراغتون را گرفت .

خندیدم .

ناهید خانم ديگه زیر حوله نرم ؟

نه ولي صورتت را بپوشون.

چرا انقدر دير كردي؟

ولش کن . بالاخره همون که پسندیدي را مي پوشي ، يا قرار عوض شد؟

نه نيما نداشت و برام همونو گرفت .

حالا چرا نمي خاستي لباس عروس بپوشي؟

اخه ستاره خون من همينجوري پوستم تيره است اگه لباس سفید بپوشم جالب نمي شم . در ضمن این یه جشن ساده است .

هر جور دوست داري.

تو چي ؟

من همون لباس ابي ام را که مهرداد عيد برام خريد . مي پوشم.

ناهید خانم دست به کار شد. دیگه ساعت را فراموش کرده بودم. تا اینکه در زدن.  
مگه نگفتم به کسی وقت نده .  
دستیار ناهید خانم دم در رفت.  
رو به من گفت : خانم مرادی شما میاید؟  
بله  
با شما دم در کار دارن.  
نازی با سر پرسید کیه؟  
تکون نخور دختر .  
من از کار نازی خنده ام گرفت.  
مهرداد تو اینجا چی کار می کنی؟ اتفاقی افتاده.  
اولا" سلام . گفتم با اون صبحانه ی مفصلی که خوردی حتما" گرسنه شدی. برای همین براتون  
کمی خوردنی اوردم .  
خیلی ممنون  
بهتر شدی.؟  
اره خوبم . توچی؟ رفتی خونه حرفی پیش نیومد؟  
نه خودت را ناراحت نکن . برو من نزدیک عصر با نیما میام دنبالتون .  
من جواب مهرداد را با لبخند دادم .  
داخل که شدم . با ز نازی سرش را تکون داد تا ببینه کی بوده ؟  
وای خانم شما خیلی تکون می خورید . اگه این جور باشه همه چیز خراب می شه .  
نازی با ادا معذرت خواهی کرد . من چون می خاستم خیالش راحتم کنم پاکت خوراکی ها رو بالا  
گرفتم تا ببینه . بعد در شکلات ها رو باز کردم و به همه تعارف کردم . دستیار ناهید خانم گفت  
پدرتون چقدر به فکرتونه . از قیافشون هم معلومه خیلی به شما علاقه داره چون اول حالتون رو از  
من پرسید.  
من نمی دونستم چی جواب بدم برای همین فقط تشکر کردم . ولی نازی اخر تحمل نکرد  
ایشون نامزدشون بودن  
من با چشم غره به نازی فهموندم که نباید این حرف رو می زد .

واي! معذرت مي خام . اخه ايشون خيلي از شما بزرگتر هستن . من فكر كردم ..... باور كنيد .... من قصد بدى نداشتم .

نه عيب نداره .

حالا واقعا" نامزد شما بود .

با خنده جواب مثبت دادم . ولي پيش خودم فكر كردم كه شايد مهرداد از اين جوابم دلور بشه . چون دلش نمى خاست كسي از موضوع ما خبردار بشه . مدتي توي فكر بودم شايد اين همان موضوعيه كه مهرداد هميشه ازش حرف مي زد و مي گفت بايد خيلي از حرف ها را تحمل كنيم .....

خانم ها اگه مي خابيد . غذا بخوريد . چون بعدش نازي خانم ديگه نمى تونه چيزي بخوره . نازي انقدر مسخره بازي در آورد انگار از زير دست شمر بلند شده . كه ناهيد خانم از خنده روده بر شده بود.

اين اولين مشتري شاد و شنگول منه كه از دستش ناراحت نمى شم . شما برعكس دوستتون خيلي ساكتيد؟

الانش را نگاه نكنيد اونم مثل خودمه

شما هم اگه مي خايد درستتون كنم . دستيارم كارش خوبه .

نه خيلي ممنون من كاري ندارم .

چرا ناهيد خانم ، اونم درست كنيد .

بعد از نهار كاراي نازي ديگه داشت تموم مي شد . و بايد لباسش را مي پوشيد .

من هنوز زير دست دستيار ناهيد خانم كه اسمش الهام بود . نشسته بودم

نيما و مهرداد اومده بودن دنبالمون . ولي من داشتم لباسم را مي پوشيدم . الهام كمك كرد تا زيپ لباسم را ببندم . بعد با هم پيش نازي و ناهيد خانم رفتيم .

اي بابا اگه كسي تو رو با اين لباس و ارايش بينه ؛ كسي به من كه عروسم نگاه نمى كنه.

نازي مسخره نشو . تو هم خيلي قشنگ شدي . اين هنر الهامه كه زير دست ناهيد خانم بار اومده .

الهام و ناهيد خانم حسابي از تعريف من خوششون اومده بود.

مانتوم را پوشیدم ولي دكمه هاشو نبستم . منتظر نازي شدم تا شنلش را ببندازه . با نازي  
رفتيم بيرون . مهرداد تا منو ديد . حتي جواب سلام نازي رو هم نداد .

نازي با ارنج زد به پهلوم.

فكر كنم خودت بشيني پشت فرمون بهتره . چون مهرداد كاملا" قاطي كرده .

من كه خنده ام گرفته بود مهرداد را صدا زدم.

نازي سلام كرد.

بيخشيد صداتون رو نشنيدم . ان شا اله مبارك باشه .

خيلي ممنون

تو رو خدا مواظب ستاره باشيد . مي ترسم امشب چشمش بزندن .

منم همين فكر رو كردم

نازي از بس معطل كرد . صدای نيمه در اومد.

نازي سوار شو همه منتظرن.

من سوار ماشين مهرداد شدم . نازي و نيمه يواش تر مي اومدن تا فيلم بردار راحت تر كارشو  
انجام بده .

ستاره تو كه اين طوري منو ديوونه مي كني ! بيچاره نازي كه با اومدن تو از سكه افتاده .

مهرداد نازي هم قشنگه تو زياد شلوغش كردي

دم خونه نازي ما اول تو كوچه رفتيم تا اونها كه ميان ما توي فيلم نباشيم .

حسابي شلوغ بود . همه دور نازي رو گرفته بودن و كل مي زدن . من ديگه اونو نديدم . با مهرداد  
گوشه اي از اتاق ايستاده بوديم و بقيه رو نگاه مي كرديم .

ستاره تو واقعا" تنهائي اينجا رو تزئين كردي؟

اره . البته با كمك نازي.

خيلي هنر مندي..... ستاره نازي بهت علامت مي ده .

من پيش نازي رفتم.

چرا مانتوت رو در نيوردي؟ برو توي اتاق خودم وسايلت را اونجا بذار و بيا . الان مي خايم برقصيم .

مانتو و ساكم را توي كمد نازي گذاشتم . به نگاهي به خودم انداختم . از ارايش مليح و زيبايي  
كه داشتم راضي بودم . الهام همهي موهامو جمع كرده بود و اضافه ي ان را به حالت سبذ

برگردونده بود روی سرم . و با مروراید های زیبایی داخل آن را درست کرده . گردنبندی که مهرداد خریده بود . حالا با یقه ی باز بیشتر جلوه می کرد . از پله ها پایین آمدن مهرداد منتظر ایستاده بود .

دلواپست شدم من اینجا غریبم . ..... خدای من هر چقدر بیشتر می بینمت انگار قشنگ تر می شی ..

با هم داخل سالن شدیم همه در حال شور و نشاط بودن دور نیما و نازی حلقه زده بودن . نیلوفر با علامت نازی من را به جمع خودشون دعوت کرد . نیلوفر هم خیلی قشنگ شده بود . نیما بیشتر شکل مادرش بود ولی رفتارش به پدرش رفته بود .

ستاره نازی می گه بیا پیش ما.

نه من همین جا نگاهتون می کنم .

بیا اخی این طوری که نمی شه .

از بس نیلوفر اصرار کرد و من قبول نکردم نیما و نازی با هم سراغم آمدن . من با نگاه از مهرداد پرسیدم برم یا نرم؟ اون با سر جواب مثبت داد. نازی به نظر من عروس شلوغی بود و اصلاً" خجالت نمی کشید . من فقط کمی همراهیشون کردم . از بس نازی دورم کرد و سروصدا راه انداخت همه دورم جمع شده بودن . مهرداد یک لحظه هم از من چشم بر نمی داشت . برای اینکه بیشتر از اینها تنها نباشه از جمع بیرون اومدم .

بخشید تنهات گذاشتم.

نه انگار تو همه چیزت قشنگه .

یه عده خسته بودن جاشون رو با تازه نفسها عوض کردن . نازی و نیما نزدیک ما نشستن . نیما از مهرداد برای اینکه اومده بود تشکر کرد . نازی با نیلوفر داشت صحبت می کرد و من محو تماشای مهرداد بودم که چقدر این کت و شلوار یقه ایستاده به اون میاد و برازنده اش کرده .

هی دختر این همه نگاهش می کنی خسته نمی شی؟

نازی تو هنوز این عادت از سرت نیفتاده که مواظب همه نباشی. ؟

نمی شه منو که می شناسی.

بخشید نازی خانم من می تونم یه دوره با دوستتون هم پا بشم .

من حسابی دستو پامو گم کرده بودم . مهرداد مستقیم به اون پسر که نازی ، پسر خاله نیما معرفی کرده بود نگاه می کرد .

خیلی ممنون من زیاد هم پای خوبی نیستم .

ولي من شما را نگاه مي کردم . خيلي زيبا مي رقصيدين . نيما که متوجه ي نگاه هاي مهرداد شده بود به دادم رسيد .

کامي ، تمام زحمتهاي ما گردن ايشون بوده و حسابي خسته شدن .

کامي که تازه متوجه ي مهرداد و نيما شده بود ، با مهرداد دست داد و خوش آمد گفت .

دختر خوش سليقه اي دارين . همه مي دونن که اين اتاق کار دست ايشونه و انتظار اومدن ايشون رو مي کشيدن ولي فکر نمي کردن ايشون در همه ي زمينه ها هنر مند هستن .

نمي دونستم مهرداد چه عکس العملي از خودش نشون مي ده . مر محترمي بود ولي اگه منم جاي مهرداد بودم ناراحت مي شدم .

ايشون دخترم نيستن ، نامزدم هستن .

با اين جواب پسر بيچاره به لکنت افتاد و از مهرداد معذرت خواست .

من منظور بدني نداشتم فقط قصد تعريف از ايشون و تشکر براي زحماتي که کشيده بودن را داشتم .

خواهش مي کنم ، متوجه بودم .

نازي و نيما از جواب مهرداد يکه خورده بودن به خصوص نيما و نيلوفر که از جريان ما بي خبر بودن . و فکر مي کردن اون عموي ناتني منه . من از جواب مهرداد خوشحال بودم ولبخند رضایت بر لبم بود . اونا از ما جدا شدن ول ينگاه هاي ديگران از ديد من و مهرداد دورنموند

ستاره من واقعا" نمي دونم چي کار بايد برات بکنم .

براي چي؟

چون همه دارن مارو به هم نشون مي دن . فکر کنم همه دلشون براي تو مي سوزه

مهرداد اين چه حرفيه ؟ من اصلا" برام مهم نيست .

ولي به خاطر من حتي از کارهايي که دختراي هم سنت مي کنن محرومي .

من خودم زياد اهل اين جور برخوردهاي سيک نيستم

واقعا"!

من فقط تو رو دوست دارم . همين ؛ ديگه هم در مورد اين موضوع صحبت نکن .

ولي ستاره اينجا آخرين جايي نيست که اينجوري با ما برخورد مي کنن . از اين به بعد هر جا بريم همين خبره .

اتفاقا" خبر خوبيه .

ستاره؟

مهرداد، بس کن من دلم نمی خاد به این موضوع فکر کنی . من خودم تورو انتخاب کردم یادت رفته به چه زوری تو رو راضی کردم .

بی انصافی نکن منم تورو دوست داشتم و هنوزم دارم

ستاره ، اقا مهرداد چرا نشستین ؟

نازی خانم از من گذشته .

این چه حرفیه ؟

من برای اینکه مهرداد بیشتر از این دلخور نباشه و خودشو از جمع دور نبینه بلندش کردم . خیلی اصرار کرد ولی من قبول نکردم می خاستم به همه بفهمونم که چقدر دوستش دارم و بهش افتخار میکنم.

ستاره همه دارن نگاهمون می کنن

از حسودیشونه که تو خیلی خوشگلی.

فکر کنم این آخرین جایی باشه که می رقصم .

از حرف مهرداد دلگیر شدم ولی به روی خودم نیاوردم . چون بهش حق می دادم . اون خیلی متین و مردانه می رقصید و من از این موضوع لذت می بردم .

نازی برای عکس دعوتمون کرد . من پیش نازی ایستادم ولی طرف نیما جایی نبود مهرداد بایسته برای همین عکاس گفت پیش من بایسته . مهرداد دستش را دور کمرم حلقه زد . عکاس گفت: یه لیخند.

نازی قول داد از این عکس برای من هم چاپ کنه

همه را برای صرف شام دعوت کردن . من و مهرداد شام را برداشتیم و سر جای قبلی نشستیم . نازی و نیما سرشون شلوغ بود . فیلمبردار و عکاس یک لحظه راحتشون نمی داشتن.

حواست کجاست ، غذات سرد می شه .

داشتم بچه ها رو نگاه می کردم .

ستاره ؟

چی؟

من یه تصمیمی گرفتم . تو قبول می کنی؟

در چه موردیه؟



خودمون .

باشه گوش مي دم .

حالا غذات رو بخور تا بعد .

ديگه همه آماده ي رفتن بودن . من و مهرداد هم بلند شديم . همه ازم تشكر مي كردن .

ستاره جون حسابي شرمندم كردي.

خواهش مي كنم

نازي بهم نزديك شد و توي گوشم گفتم : هر چند شما دونفر انگار تازه به هم رسيدن انقدر حرف زدين كه خدا مي دونه .

نازي تو همش مارو نگاه مي كردي.؟ انگار يادت رفته جشن خودت بوده . تو كه تمام مدت مارو مي پايد.

خدا كنه شما هم به هم برسين . همه ازم مي پرسيدن چند سال اختلاف سن دارين ؟ منم كلشون مي كردم.

صورت ناز پرا بوسيدم و بعد از خداحافظي به خانه برگشتيم . من انقدر خسته بودم كه سرم را به صندلي ماشين تكيه دادم و هيچ حرفي بينمون رد و بدل نشد . مهرداد در را باز كرد و كمك كرد وسايل را به درون اتاقم ببرم .

ممنون، مهرداد!

جانم .؟

نمي خاي تصميمت رو بهم بگي؟

چرا الان ديروفته و تو خسته اي

ولي نمي تونم صبر كنم . مي خام بدونم چه فكري كردي؟

مهرداد دستم را گرفت.

لباسهاتو عوض كن و بيا توي حياط منتظرتم .

باشه

مهرداد كه رفت من سريع لباسهائيم را عوض كردم و روي تختم انداختم . از پنجره بيرون رفتم . مهرداد هنوز نيامده بود . زير درخت نشستم و سرم را روي زانو هام گذاشتم .

خسته شدي؟

سرم را بلند کردم مهرداد بالاي سرم بود . کنار رفتم بشينه .

اينجا راحتم . مي خام روبروت بشينم تا خوب ببينمت .

مهرداد جلوي من روي زمين نشست .

ستاره من نمي دونم چه جوري بهت .....

مهرداد تو رو خدا بگو من دارم از دلشوره مي ميرم .

قول مي دي اگه الان قبول كردي بعد پشيمون نشي .

به عشقمون قسم قول مي دم .

مي خام تكليفمون رو روشن كنم . دلم مي خاد زودتر مال من بشي تا از اين دلهره ي هميشگي راحت بشم .

ولي ماما ن چي اگه بفهمه چي؟

نمي دونم چي كار مي كنه ولي بايد اين مسئله رو تمام كرد . دلم نمي خاد همين جور يواشكي همو ببينيم . البته خانم جان هم مي تونه كمك كنه اون از همه چي خبر داره .

مي دونم .

ستاره تو از كجا خبردار شدي؟

من با خنده ادا در اوردم و پنجره ي اتاقش رو نشون دادم .

سرشو تگون داد ولي انگار يك دفعه ناراحت شد

مهرداد از دستم ناراحت شدي؟ باور كن اتفاقي بود؟

نه ناراحت نيستم . ستاره اخه بعضي وقتا مي گم در حق تو ظلم مي كنم تو پر شور و نشاطي ولي من ديگه سني ازم گذشته و....

مهرداد اگه از اين حرفا مي خاي بزني من برم تو . من خودم تو رو انتخاب كردم .

ستاره يعني پشيمون نمي شي؟

نه....نه.....

چرا داد مي زني؟

اخي چند بار بهت بگم.

باشه . ...حالا نظرت چیه؟

نمی دونم فقط دلم شور می زنه . هر کاری می دونی بکن ولی مواظب خانم جان با اون قلبش باش.

پس تو قبول داری؟

عروس رفته گل بچینه !

ستاره! دلم می خاد همیشه برام همینطور شاد بمونی.

عروس رفته گلاب بیاره !

مهرداد فقط می خندید . چراغ اتاق خانم جان روشن شد . برای همین من و مهرداد با هم روی زمین دراز کشیدیم .

اون موقع که جوون بودم هم از این کارا نکردم . حالا نمی دونم چطوری تو روی من تاثیر گذاشتی که یاد بچگیم افتادم.

یواش خانم جان داره بیرون رو نگاه می کنه .

وقتی همه جا ساکت شد . بلند شدم تا برم .

ستاره اخر جوابم رو ندادی.

من کش دار گفتم: بله ....

مهرداد خندید و انگشتش را برایم تکان داد . از پنجره توی اتاقم پریدم . تمام طول شب به حرفهای مهرداد فکر می کردم یعنی چی پیش میاد ؟

ولی اگه خانم جان راضی نشه با مامان حرف بزنه چی؟ اون خیلی طرفدار مامانه

هر چی می خاد بشه . چه مامان قبول کنه چه نکنه مابه هم می رسیم و با این فکر خوابیدم .

قرار بود مهرداد امروز با خانم جان حرف بزنه . من برای نازی تعریف کردم که مهرداد چه تصمیمی گرفته . اونم از عکس العمل مامان می ترسید .

مهرداد امروز نمی تونست بیاد دنبالم برای همین خودم رو با عجله رسوندم خونه.

سلام خانم جان.

سلام عزیزم.

معلوم بود هنوز در جریان نیست . ناهار را دوتایی خوردیم . خانم جان خیلی راحت خواب بعد از ظهرش رو رفت ولی من خوابم نمی برد .

دوبار با نازي تماس گزرفتم ولي متوجه شدم نيما اونجاست براي همين ديگه مزاحم نشدم. با صداي در پريدم هوا . ولي خانم جان بيدار نشد . پرده را کنار زدم . مهرداد تا منو ديد دست تگون داد . نمي دونم چرا دلم بد جورې شور مي زد .

سلام ستاره ي شهباهي من !

من علامت سلام كردم و خانم جان را نشون دادم كه خوابيده .

مهرداد با علامت بهم گفت كه توي اشپزخانه برېم.

چه خبر؟

هيچي اول يه چايي بهم بده از صبح تا حالا چايي نخوردم .

من چاي را سريع روي ميز گذاشتم وو به دهن مهرداد چشم دوختم

مهرداد از كارم خنده اش گرفت

خانم كوچولوي من نگران نباش من با يكي از دوستانم صحبت كردم ، اگه امشب كه با خانم جان صحبت كردم و اون نسرين رو در جريان گذاشت ، قبول نكرد از طريق اون اقدام مي كنيم و مامانت رو توي كار انجام شده قرار ميديم.

من از حرف مهرداد شوكه شدم و از خجالت سرخ شدم . مهرداد خنديد وبا دستش يواش پشت دستم زد .

دختر خوب نگران نباش . مي خوام عقدت كنم بدون حضور مادرت ولي يه مقدار كار داره

چرا؟ من كه به سن قانوني رسيدم.

مي دونم ولي چون قيم ات هستم ..... اصلا ولش كن ولي هر جور هست بايد مامانت رو وراضي كنيم تا همه چيز به خوبي تمام بشه .

مهرداد دلم شور مي زنه

زياد فكرش رو نكن همه چي درست مي شه .

سلام مادر كي اومدي؟

تازه ، مگه نمي بيني لباسامو در نيوردم . بيا خانم جان بشين تا عروست برات چايي بريزه .

خانم جان به من و مهرداد يه نگاهي انداخت . من سرم را انداختم پايين .

مهرداد باز چيكار كردي اخر سر باخبرم مي كني؟

من خاستم از اشپزخانه بيرون برم كه مهرداد نداشت

بشين ستاره

كاملا جدي بود . براي همين من سر جايم نشستم . با اشاره صندلي کنار خودش را نشون داد .  
من بلند شدم و کنارش جا گرفتم

خانم جان من از اين بلا تكليفي خسته شدم . نسرين بايد بفهمه من ستاره رو دوست دارم ،  
شما كه خودتون در جريان هستين؟

اره مادر.

خب پس مي خام همه چيز را تمام كنم و ستاره را همسر شرعي و قانوني خودم بكنم . شما  
كه حرفي نداريد؟

مادر تو جوري مي گي كه ادم نمي تونه حرفي بزنه . من ستاره را مثل بچه ي خودم دوست  
دارم . خودم بزرگش كردم ولي.....

ولي نداره منو ستاره حرفامون رو زديم ؛ فقط مي مونه نسرين كه شما بايد راضيش كنين...

اخه مادر اين دختر چند روزه حالش خوب نيست . خيلي تو خودشه ، مي ترسم....

خانم جان كه متوجه ي من شد بقيه ي حرفش را نزد.

هر جور خودتون مي دونيد مادر ولي بيشتتر فكر كنيد . نه اينكه بگم ستاره بده ؛ نه ولي بايد از  
خدا بتر.....

اين بار مهرداد نداشت خانم جان حرفش تمام بشه .

پس شما هم حرفي نداريد اونم زودتر بدونه براي خودش بهتره .

مهرداد بلند شد كه توي اتاقش بره . منم خاستم بلند شم كه خانم جان صدام زد.

ستاره جون من بهتون كاري ندارم ، ولي فقط دلم مي خاد يه چيزي كه فكر كنم مهرداد بهت  
نگفته را بهت بگم. چون فكر مي كنم براي خودت و زنگيت خوبه . مي دوني كه من مامانت رو  
مثل دختر خودم دوست دارم . تو كه نمي دوني نسرين براي تو چقدر زحمت كشيده من كه  
مادرم مي فهمم . نسرين به مهرداد خيلي علاقه داره . من فكر مي كردم تو متوجه شدي و به  
خاطر مادرت هم كه شده خودت را کنار مي كشي.

من هيچ جوابي به حرفهاي خانم جان نمي دادم . چون نمي فهميدم چرا خانم جان اين چيزها را  
حالا كه مهرداد تصميمش را گرفته مي گه .

بين ستاره من از فردي شما مي ترسم . من مي دونم كه شما به هم علاقه دارين ول ياگه  
مهرداد را واقعا" دوست داري از زندگيش کنار برو و از خوت برونش تا اون مجبور بشه با مادرت  
ازدواج كنه . اونا همدیگه رو دوست دارن ولي با هم لجبازي مي كنن.

من ديگه نمي تونستم جلوي گريه ي خودمم رو بگيرم . چرا خانم جان اينجور مي كنه . اون كه  
انگار راضي بود ولي حالا .... من و مهرداد روي كمك اون حساب كرديم . چرا از مامان اين قدر  
طرفداري مي كنه . براي همين بلند شدم و به خانم جان نگاه كردم .

ستاره من براي خودت مي گم تو که نمي دوني؟

من که حسابي عصباني بودم با صداي بلند گفتم :

چي رو نمي دونم ؟ چرا حالا بهم اينارو مي گيد؟

چون فکر مي کردم يه بازي بيش نيستت و شما به فکر ازدواج نمي افتين و بعد از يه مدت از برخورد مردم خسته مي شيد . مامانت زن خويبه ؛ مهربونه ، من دلم براي اون مي سوزه . اون تمام مدت به اين اميد بوده که با مهرداد از دواج کنه .

ولي من دلم براش نمي سوزه . چون يادش رفته که دختر هم داشته .

تو اشتباه مي کنی

خانم جان ديگه عصباني شده بود . مهرداد از صداي ما سراسيمه به اشپزخانه اومد .

چي شده ؟ خانم جان چي بهش گفتي؟

هر چي لازم بود .

من فقط گريه مي کردم .

مهرداد بغلم کرد و سرم را به سينه اش گذاشت

خانم جان تو رو خدا بهش چي گفتي؟

خانم جان هم گريه مي کرد

من به فکر هر دوي شما هستم . به خدا مي ترسم . اين دختره عشقش نفرين شده است .

خانم جان محض رضاي خدا بس کن ديگه چيزي نگو....ستاره عزيزم گريه نکن . هيچ کس نمي تونه مارو از هم جدا کنه . من بهت قول مي دم .

من که از شدت گريه شانه هايم تکان ميخورد . مهرداد محکم تر بغلم مي کرد . وقتي اروم تر شدم خانم جان پيشم اومد .

مادر از دست من ناراحت نشو . اگه مي تونستم بهت بگم که .....

خانم جان بسه شما فقط نسرین را راضي کنيد .

باشه هر چي تو بخاي مادر .

مهرداد منو به اتاقم برد و ازم خواست کمي بخام

مهرداد....

چيه قشنگم ؟

مي شه بهم بگي نگران چي بودي که خانم جان بهم گفته يا نه؟  
چيز مهمي نيست شايد بعدا" بهت بگم ولي حالا نه.

مهرداد

جانم!

خانم جان راست مي گه تو مامانم را دوست داري؟

نه، تو که از همه بيشتري مي دوني که من از مامانت خوشم نمياد . خانمجان براي خودش اين داستان را درست کرده . تو کمي استراحت کن . امشب براي منو تو شب بزرگيه

مهرداد اينو گفت و پيشونيم رو بوسيد

همه چيز درست مي شه بهت قول مي دم .

وقتي مهرداد رفت هنوز به حرفهاي خانم جان فکر مي کردم . يعني مهرداد علاقه اي به مامانم نداره ؟

ستاره بيداري..... ستاره....

چشم هاي من را باز کردم ،مهرداد کنار تختم نشسته بود .

چي شده؟

نترس . چيزي نشده. سابقه داشته مامانت دير بيداد ؟

نه . مگه هنوز نيامده؟

نه... خانم جان دلش شور مي زنه .

مگه ساعت چنده؟

نزديك هشت.

چرا بيدارم نکردي؟

اخه فکر کردم مياد.

به شرکت زنگ زدین؟

اره ولي گفتن شرکت تعطيله و همه رفتن .

حالا چي کار کنيم؟

شاید رفته خرید.

اخه دو ساعت ؟ اون همیشه بعد از شما مي امد .

نمي دونم . شماره دوستاشو داري؟

اره . خانم فاضلي را دارم . مامان فقط با اون ميونش خوب بود .

خب پس پاشو يه زنگ بزن .

من با عجله رفتم و شماره را گرفتم ولي كسي بر نمي داشت .

مهرداد كسي خونه نيست .

خب پس هر جا هستن پيش هم هستن.

نمي دونم .

صبر كن يه نيم ساعت ديگه زنگ بزن .

چي شد مادر پيداش كردي؟

نه خانم جان فكر كنم با دوستش رفته بيرون .

اخه اون همیشه به من مي گفت

خب اين دفعه نگفته . اگه تا يك ساعت ديگه نيومد مي رم دنبالش .خوبه؟

اره مادر اون جايي رو نداره بره .

دلم شور مي زد مدام راه مي رفتم

ستاره اخه اين جوري كه اعصابت بيشتتر خورد مي شه . بيا بشين

نه راحتم . مهرداد خوبه يه دفعه ديگه زنگ بززنم الان نيم ساعت گذشته.

هر جور مي دوني .

من شماره را دوباره گرفتم . ول يهي اشتباه مي گرفتم . دستم مي لرزيد.

بده خودم بگيرم تو اعصابت خورده .

مهرداد گوشي رو برداشت و شماره اي را كه بهش گفتم را گرفت

بيا ستاره برداشت .

گوشي را به من داد .



سلام.....

من ستاره هستم

...

خیلی ممنون

.....

مامان با شما هستن؟

.....

نه چون دیر کردن دلواپس شدم

....

پس الان میان

.....

خیلی ممنون خدا حافظ

چی شد؟

هیچی با هم بودن ولی میگه مامان خیلی گرفته بوده برای همین پیشنهاد پیاده روی رو داده و با هم به گشتی زدن والان از هم جدا شدن و مامان تا به نیم ساعت دیگه میان .

خیالم راحت شد . ولی چشم شده بچه ام؟

همه منتظر مامان بودیم که بیاد . شام را در سکوت خوردیم . من اصلاً میلی نداشتم برای همین بلند شدم .

ستاره تو که چیزی نخوردی؟

نمی تونم . الان یک ساعت گذشته ولی نیومده .

اگه تا به ربع دیگه نیومد . میرم تو ناراحت نباش.

مهرداد بعد از شام حاضر شد که بره ساعت نزدیک 11 بود

صدای در که اومد همه پشت پنجره رفتیم .

مامان داخل شد ولی حالت درستی نداشت .

سلام . چرا همتون پشت پنجره اید؟

از دست شما خانم . تا حالا کجا بودین؟

فکر نمی کنم به تو ربطی داشته باشه . من برای خودم مستقلم .

ولی دلمون برات شور می زد.

واقعا" تو یکی که فکر نمی کنم .

مامان اینو گفت و مستقیم رفت توی اتاقش .

مادر شام نمی خوری؟

نه سیرم . شب بخیر

مهرداد حسابی عصبانی بود.

دیدي خانم جان این هیچ فرقی نکرده الکی واسش دلواپس بودي.

چی کار کنم مادر؟

حسابی گیج بودم و نمی دونستم چی کار کنم . دو سه بار تا دم در اتاق مامان رفتم و برگشتم .

دلت شور مامانت رو می زنه؟

بله خانم جان.

خب مادر حق داره . تو بودي دلت شور نمی زد؟

ستاره . می خای برم باهات صحبت کنم ؟

نمی دونم اگه صلاح می دونید . دارم دیوونه می شم .

یه خاطر تو می رم .

مهرداد بلند شد و من هم دنبالش رفتم .

نسرین خانم می شه در را باز کنید ؟ می خام باهاتون صحبت کنم .

راحتم بذارو برو.

مهرداد سرش را تکان داد و یواش گفت : فایده ای نداره . حسابی قاطی کرده . تو یه موقعیت

دیگه باهات حرف می زنم . باشه؟

من با حرکت سر قبول کردم . همه برای خواب به اتاقهای خودشون رفتن . ولی مامان باز هم بیرون نیامد . من خوابم نمی بره . چراغ را خاموش کردم و روی تخت دراز کشیدم . نمی دونم

چند دقیقه گذشت ولي صدای در اتاق مامان را شنیدم . بلند شدم و توي تاریکی مامان را توي راهرو دیدم . ولي چراغ را روشن نکردم . مامان به طرف اتاقم سرک کشید ولي من خودم را قایم کردم . دوباره سرک کشیدم . از اینجا در اتاق مهرداد پیدا بود . مامان در اتاق ایستاده بود در زد . مهرداد لای در را باز کرد . نمی دونم چي بینشون گفته شد . از اینجا صداشون شنیده نمی شد. مهرداد در را تا اخر باز کرد ومامان داخل شد ودر را بست . قلبم توي دهنم می زد از اضطراب دستام می لرزید .

از حرفهای که خانم جان زد نسبت به هر دوتاشون دل چرکین بودم . دلم می خاست بینم چي می گن . ولي فکر م کار نمی کرد . خدای من .. پنجره .... با عجله خودم را به پشت پنجره ي مهرداد رساندم . از شانسم لای پنجره باز بود .ولي پرده کامل کنار نبود و من به سختي اونها رو می دیدم .

خب گفتم می خای حرف بزنی.

هنوز از من بدت میاد؟

این وقت شب اومدی اینجا اینو بگی/؟

نه . ولي دلم می خاد بدونم نظرت در مورد من عوض نشده؟

مگه رفتارم تغییر کرده که اینو می پرسی؟

پس بدت میاد!

هر طور دوست داری فکر کن برای من اصلاً" مهم نیست .

هیچ وقت من برات مهم نبودم . همیشه همه ارجحیت داشتن . تو هیچ وقت عشق منو درک نکردی.همیشه منو به ادم های بی ارزش فروختی.

حرف دهنتم را بفهم

بابت کدومشون ناراحت شدی؟ پروانه یا ستاره ؟

مهرداد به مامان نگاه کرد.

پس مامان از عشق ما خبر داره .

چیه فکر کردی کسی می تونه منو گول بزنه ؟ من زودتر از همه فهمیدم که ستاره رو دوست داری. حتی قبل از خود ستاره . من يك دفعه شاهد عاشق شدنو بودم . و می دونم وقتی عاشق بشی ساکت و اروم می شی تا بهش برسی. برای همینم نداشتم دیگه اونجا بیای

مامان با صدای بلند خندید . خیلی از خنده اش بدم اومد .

یواش تر . خانم جان بیدار می شه .

تو خیلی مسخره ای ! بیشتر از اونیه که فکر می کردم. من هر شب میدیدمت که مثل بچه ها از پنجره برای دیدار معشوق می رفتی.

بس کن نسرين.

چرا بس کنم ؟ خیلی دوستش داری؟

کی رو دوست دارم؟

همونی که بخاطرش عکس پروانه رو از روی میزت برداشتی.

نسرين تو دیونه شدی.

اره من دیونه شدم . برای همینم اینجام

مامان این حرف را زد و بلند شد .

نسرين می خای چیکار کنی؟؟

تو چی فکر می کنی؟

اگه فکر که من می کنم درست باشه از اتاق بیرون می کنم .

مامان هر حرفی که می زد بیشتر به مهرداد نزدیک می شد .

فکر کردی شب عید ندیدم یواشکی لباسو. بوس کردی و به خیال خودت هیچ کس متوجه نشد ؟ هیچ چیزی از چشم من مخفی نمی مونه . برای این یکی خیلی شور و هیجان داری.. انگار ستاره تونسته جای پروانه رو خوب پر کنه .

مهرداد دیگه بلند شده بود و از مامان فاصله می گرفت .

نسرين این مسخره بازی ها رو تموم می کنی یا تمومش کنم ؟

اگه نمی خاستی چرا در رو باز کردی؟

چون تهدید کردی همه چیز رو به ستاره می گی.

مامان فقط می خندید . من دیگه درست نمی دیدمشون چون به طرف در اتاق می رفتن . برای همین بلند شدم و دستم را لبه ی پنجره گذاشتم تا بهتر بینم . مامان کاملاً" به مهرداد تکیه داده بود .

دل نمی خاد قبل از من دست هیچ زنی به تو برسه . تو باید تاوان این همه سال که به پات نشستم رو بدی. تکاک اون سالهایی که به خاطر تو از همه چیزم گذشتم حتی از جونیتم .

بس کن نسرين وگرنه.....

وگرنه چی ؟ داد می زنی؟

نسرین آگه این کارو بکنی مجبورم چهره واقعی تو روبه همه نشون بدم .  
مامان مهرداد را به در تکیه داد وخواست .....که مهرداد محکم اونو هل داد و یکی خوابوند توی  
گوشش و در اتاق را باز کرد .  
از اتاق من گمشو بیرون اشغال .  
درست در همان موقع من تعادلم را از دست دادم و افتادم روی لبه ی پنجره . با صدای افتادن من  
مهرداد به طرف پنجره اومد و پرده را کنار زد .  
ستاره تو اینجا بودی؟

خانم جان از سروصدا بیدار شده بود .  
اینجا چه خبره ؟  
مامان کف اتاق افتاده بود.انگار انتظار این برخورد را از مهرداد را نداشت .همانطور که نشسته  
بود دکمه بلوزش را بست  
مهرداد چه اتفاقی افتاده ؟  
مهرداد انگار حضور منو فراموش کرده بود .  
از این خانم که همیشه ازش طرفداری می کنین بپرسین .  
نسرین چی شده ؟  
مامان هیچ جوابی نداد.  
چرا جواب نمی دی. اون موقع که خوب نمایش می دادی .حالا هم بلند شو . خودت بگو وگرنه  
خودم می گم ....پس خودم می گم ایشون داشتن شوی سک.....  
هنوز حرفش تمام نشده بود که خانم جان روی زمین افتاد .  
خانم جان .....

مهرداد بغلش کرد و روی میبل نشاندش.  
مامان با یه غیظی نگاهم کرد . و رفت توی اتاقش و در را محکم بست .  
ستاره ..... ستاره قرص های خانم جان را بیار.  
من نفهمیدم چه جور رفتی توی اتاق و قرص ها را با یه لیوان آب اوردم .  
خانم جان دهانت را باز کن اینو بذارم زیر زبونت .

خانم جان بهتر شده بود . مهرداد خیلی عصبانی بود . بلند شدم و برایش یه لیوان آب اوردم .  
بیا اینو بخور

مهرداد نگاهم می کرد ولی انگار جای دیگری را نگاه می کرد . لیوان را از دستم گرفت .  
من روی مبل کنار خانم جان نشستم و دستش را گرفتم .  
خوبید؟

با سر جواب مثبت داد . مهرداد سرش را بین دست هایش گرفته بود و به موهاشو چنگ می زد .  
نمی توانستم صحنه هایی را دیده بودم را باور کنم . اخه مامانم .... خدایا دارم دیونه می شم  
.....

با کمک مهرداد خانم جان را به اتاقش بردیم و روی تخت خواباندیم . بیچاره وقتی متوجه شده بود  
مامان چه قصدی داشته حالش بد شده بود.

خانم جان همیشه طرفدار مامان بود و پیش خودش فکرش رو نمی کرد که.....  
منم اگه با چشم های خودم ندیده بودم باورم نمی شد.

نمی دونستم به مهرداد چی بگم که کمی ارومتر بشه . خودم دلم می خاست با یکی حرف  
بزنم تا سبک بشم . مهرداد دم در اتاق مامان کمی مکث کرد و در را باز کرد و گفت فردا از اینجا  
می ری

در را محکم به هم زد و من تنها وسط راهرو ایستاده بودم و گریه می کردم .  
ستاره..... ستاره خواهش می کنم .

راحتم بذار .. چرا همیشه یه چیزی ازم مخفی میکنید ؟

تو خدا تو با من این طوری نکن . من برات همه چیز را توضیح می دم . ولی حالا نه اونم تو این  
موقعیت .

من هیچ توضیحی نمی خام فقط برو .

ستاره؟؟؟؟

برو...برو....

در اتاق مامان باز شد .

چرا تو برایش توضیح بدی؟ من خودم این کارو می کنم.

نسرین به خدا اگه حرفی بزنی خودم با دستهای خودم می کشمت .

می ترسی...؟

مامان دیوونه شده بود . فکر می کردم با اون افتضاحی که در آورده تا مدت ها از اتاقش بیرون نیاد ولی حالا....

از چي مي ترسي...؟

نسرین محض رضای خدا بس کن.

باید التماس کنی .

من از دست مهرداد عصبانی شدم

چرا این مسخره بازی را تمامش نمی کنی . من تحمل شنیدنش رو دارم.

ستاره ..... من برای خودت می گم.

مهرداد بذار همه چیز تموم بشه . من حق دارم همه چیز رو بدونم . تمام بدنم می لرزید

افرین! تو هم زیون در آوردی . خوب گوش کن تا برات بگم من.....

نسرین مادر از زندگی خیر نیینی . چرا با این بچه این طوری می کنی؟ من روی تو حساب می کردم .

من به طرف خانم جان رفتم .

خانم جان شما چرا بلند شدین؟

مادر من تورو مثل مهرداد دوست داشتم ولی....

ولی چي ؟ اشتباه کردی؟ خب اول جریان شمارو می گم که به اشتباه خودتون پی ببرین . پس حالا همه خوب گوش کنید تا از کرده ی خودتون پشیمون بشین . من پروانه رو کشتم . با دستهای خودم . از اون موقعی که توی اولین دیدار تو اصلاً " بهم نگاه نکردی ولی من با همون نگاه اول عاشقت شدم . ولی تو اون دختر بی حال رو به من ترجیح دادی جرقه ی انتقام توی وجودم زده شد . . من منتظر وقتی بودم که زهر خودم رو بریزم . از اون دختر مریض احوال حالم به هم می خورد برای همین کشتمش . بهش گفتم منو تو اون موقع که توی خونه ی شما بودم با هم رابطه داشتیم . اونم باهات قهر کرد و بعد از اون مرد . همه فکر کردن که اون خود کشی کرده اونم به خاطر تو. ولی اون فقط می خاست قرص های میگردن همیشه اش رو بخوره ولی من بهش قرص اشتباهی دادم . اونم نه یکی ؛ دوتا شایدم بیشتر از ده تاشو توی اب حل کردم و بهش دادم تا بخوره دلم می خاست با درد زیاد جون بکنه . همیشه ازم جلوتر بود . همه اون دختر عموهای مسخره ام را می دیدن ولی به من محل نمی داشتن . و از کارای من بد می گفتن . منم وقتی دیدم پروانه با انتخاب تو خودش رو از چشم فامیل انداخته . از خدا خاسته به همه چیز دامن زدم . اون پری بیچاره که خانواده ی شوهرش اونرو لایق نمی دونستن . ولی هیچ کس نفهمید خانوادگی شوهرش چرا يك دفعه اونارو طرد کردن .

مامان با صدای بلند می خندید .

من این وسط ایش بیار شدم . بهشون گفتم اونم مثل پروانه مریض احواله . اونا هم گفتن پری دور از شان خانواده ی ماست . تا اینکه این طفلی به دنیا اومد . منم نگهش داشتم تا به تو نزدیکتر بشم .

مامان با دست منو نشون داد.

با این کارم از همتون انتقام گرفتم . تا هم تو هم اون فریدون احمق بفهمید من از همه ی شما زرنگ ترم . شماها یه مشت بچه ی احمق بودین . من تورو واقعا " دوست داشتم ولی تو اصلا" منو ندیدی. درست مثل حالا که بازم نمی بینی . من از همون موقع که دیدم با دستهای خودم دارم پروانه ای دیگه رو برای تو درست می کنم . دوباره حس انتقام توی وجودم جوونه زد وگرنه به همین که تو ازدواج نکردی و دست هیچ زنی به تو نخورده قانع بودم . ولی تو به ستاره دل بستنی اونم به خاطر شباهتش به پروانه .....

مامان داد می زد ، ولی مهرداد نتونست تعادلش رو حفظ کنه ، رویزمین افتاد . خانم جان به پهنای صورتش گریه میکرد . اصلا" باورم نمی شد مامان این کارها رو بکنه . خدایا مهرداد منو به خاطر شباهتم به پروانه می خاد ؟ ولی مهرداد که اون شب گفته بود منو به خاطر خودم می خاد و از نظر اون ما هیچ شباهتی به هم نداریم و پروانه خاله ام نیست . یعنی پروانه خالمه؟ پس پری کیه؟

اخه چه جوری تونستی این کارو بکنی؟ تو یه حیوونی..... حیوون...

مهرداد فریاد می زد . من نمی دونستم چی کار کنم . فقط گریه می کردم . مامان هم فقط می خندید . خاست بازم حرف بزنه که با فریاد های من ساکت شد .

مهرداد مهرداد ..... خانم جان

با عجله خانم جان را سوار ماشین کردیم مهرداد تمام طول راه گریه می کرد . خیلی احساس تنهایی می کردم نمی تونستم مهرداد ا ساکت کنم . اون فقط گریه میکرد . مامان با ما بیمارستان نیومد . تا آخرین لحظه می خندید و از لحظات مرگ پروانه که ازش التماس می کرد ه که کمکش کنه نمی ره . ولی اون هیچ کاری نکرده و از این صحنه لذت می برده تعریف می کرد . تداعی اون صحنه ها حالم رو بهم می زنه . خدای من مامان راست می گفت یا دیوونه شده بود ؟ باز یه چیز برام مبهم مونده؟

بیمارستان سریع اقدام کرد . من و مهرداد پشت در اتاق عمل انتظار خانم جان رو می کشیدیم . مهرداد روی زمین نشسته بود و سرش را روی زانوهایش گذاشته بود .

مهرداد چیزی نمی خای؟

سرش را بلند کرد . فقط نگاهم کرد

مهرداد خوبی؟



اخه چه جور خوب باشم . چطور دلش او.مد این کارو بکنه اون یه حیوونه .  
مهرداد...من واقعا" متاسفم.

تو برای چي متاسفي ؟ خودم باید پشیمون باشم که توي خونه راهش دادم  
مهرداد وقت خوبی نیست ولي دلم مي خاد بدونم پري کي بوده وبا بابا چه رابطه اي داشته؟  
مادرته!

مادرم ؟ مگه نسرین مادرم نیست؟

ستاره تو باید همه چیزو بدوني . حالا که همه یحرفا زده شده بذار اینم بدوني تا خیالم راحت  
شه . شاید قسمت نبود منو تو به هم برسیم . تو مي توني بعد از اینکه همه چیز را تعريف کردم  
دوباره در مورد من فکر کنی و تصمیم بگیری . ستاره به حرفم گوش میدی؟

من و پدرت عاشق دوتا خواهر بودیم که اونها از خانواده یمرفهي بودن . به فریدون چون پولدار بود  
دختر دادن ولي من.... اونها راحت زندگی مي کردن تا اینکه خانواده پدرت طردش کردن . چون  
مي گفتن پري هم مثل خواهرش مریض احواله و در شان خانواده ي ما نیست . تا اینکه مادرت تو  
رو دنیا آورد ولي خودش از دنیا رفت پدرت تو رو مسبب مرگ پري مي دونست . برای همین  
راضی نشد تو رو بیینه و شش ماه بعد از مادرت دق کرد و مرد . من و پروانه تو رو نگه مي  
داشتیم . ولي چون ما سن هامون خیلی کم بود و خانواده ي با من مخالف بودن . خانواده پیدرت  
هم تو رو قبول نمي کردند . من و خانم جان رو هم از اونجا بیرون کردن . تا اینکه نسرین که دختر  
عمووي مادرته و توي همه یماجرای ما بود . قبول کرد که تو رو نگه داره ولي اون توي زمان  
خودش دختر خوبی نبوده برای همین خانواده اش اون رو از خونه بیرون کرده بودند و اون توي  
خونه ي عموش زندگی مي کرد . ولي عموش هم ازش خاست خونه رو ترک کنه . و خانم جان  
حاضر شد اونو نگه داره و اونم در مقابل از تو نگه داری کنه . تا اینکه به طور ناگهانی پروانه با من  
قهر کنه . من اول فکر مي کردم علتش نسرین که خونه ي ماست . تا اینکه از پروانه خاستم  
نسرین را بیره خونه ي خودشون تا خیالش راحت بشه . نسرین را فرستادیم خونه ي پروانه ، و  
انها با هم زندگی م یکردن و خانم جان تو رو نگه مي داشت تا اینکه خبر دادن پروانه خودکشی  
کرده . اگه بدوني نسرین چقدر گریه و زاری راه انداخت و خودش رو بي تاب نشون مي داد وو برا  
یتو چقدر دل مي سوزوند . برای همي هم ما دلمون براش سوخت و دوباره با خودمون اوردیمش .  
خانواده اش گفتن اگه این مارو نکنه و پیش من و خانم جان نمونه گذشته ي اونو مي بخشن و در  
غیر این صورت از ارث محرومش مي کنن . ولي نسرین قبول نکرد . گفت که به پروانه قول داده  
که تو رو تنها نداره . خانم جان به خاطر این کارش اونو خیلی دوست داشت و دائم از من مي  
خاست با اون ازدواج کنم و بعد از اون جریان ؛ همه مرگ پروانه و پري و پدرت را از چشم من و  
خانم جان مي دیدن ولي حالا بعد از این همه سال ....

مهرداد فقط حرف مي زد و گریه مي کرد . ولي من صدای اون را در دور دست ها مي شنیدم .  
مادرم ..... یعنی این مادرم نیست ..... خدایا یعنی من توي این دنیا هیچ کسی رو ندارم؟

در اتاق عمل باز شد.....

اقاي حاتمي.....

بله؟.....

دير اقدام كردين؛ متاسفم .....

من فقط صداي گريه هاي مهرداد كه حالا تبديل به فرياد شده بود را با برخورد خودم با زمين شنيدم

الان كه ده سال از اين جريان گذشته هنوز نمي تونم باور كنم كه مام.... حتي ديگه نمي تونم مامان صداش كنم . وقتي به تيمارستان برديمش ازم پرسيدن نسبتتون؟ من در جواب گفتم : غريبه . برام سخت بود كسي را كه سالها به عنوان مادر مي شناختم ؛ حالا باعث تمام بدبختيام بدونم . باورم نمي شه نسرين اين كارها را فقط به خاطر انتقام كرده باشه . من مدت ها توي بيمارستان بستري بودم تا تونستم همه چيز رو بپذيرم . مهرداد هم دست كمی از من نداشت ولي به خاطر من به روي خودش نمي آورد .

نازي و نيما توي اين مدت خيلي بهم كمك كردن تا دوباره زندگي رو از نو شروع كنم . براي من پذيرفتن اين موضوع خيلي دشوار بود . همهي زندگيم را در عرض چند ساعت از دست دادم حتي هويتم را ....

مهرداد تمام مدت يك لحظه تنهام نمي داشت . مي گفت دلش نمي خاد منم از دست بده و تنها دلبيستگيش به دنيا من بودم .

چرخي روي تخت زدم و پشتم را به مهرداد كرده . نفس هاي گرم مهرداد به گردنم مي خود . احساس آرامش مي كردم . چقدر زندگي ساده ولي زيبايي را با هم شروع كرديم . من و مهرداد طي عقد ساده اي توي محضر كه تنها شاهدامون نيما و نازي و نويد كوچولو بودن ، با هم زندگي مشتركمان را شروع كرديم .

با تكون يكه مهرداد خورد فهميدم بيدار شده از پشت بغلم كرد.

سلام عزيزم !

بيدارت كردم؟

نه بيدار بودم .

چرا امروز زود بيدار شدي؟

اخه امروز جمعه است . نمي خاي بريم سر مزار خانم جان ؟

راست مي گي . تا پروانه رو بيدار كني ، منم بلند مي شم.

تا خواستم برم ، مهرداد محکم تر بغلم کرد .

هنوزم دوسم داري؟

به طرفش برگشتم . موهاش که روی صورتش افتاده بود را کنار زدم و با چشم جواب مثبت دادم

پشیمون که نشدي؟

با جواب منفي من ؛ مهرداد نیمه خیز بوسه اي به پیشانیم زد .

هنوزم بوسه هاي مهرداد داغ و تب داره و من تا مدت ها جاي اونو روی بدنم احساس مي کنم

.....

پایان

نویسنده : شیوا نظری

دانلود رمان از انجمن پیچک

Pichak.net

www.forums.pichak.net